

با نزدیک شدن سال تحصیلی جدید صدها هزار دانشجو

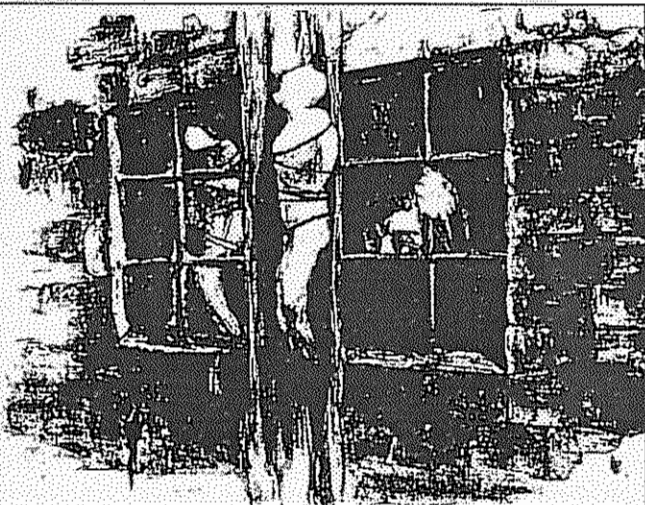
برای پیگیری خواست‌های خود آماده می‌شوند

● رژیم به جای اجرای خواست‌های دانشجویان، به سرکوب و بازداشت آنان ادامه می‌دهد

در حالی که شش هفته از تظاهرات قهرمانانه دانشجویان در تهران و سایر شهرستان‌ها می‌گذرد، رژیم به هیچ یک از خواست‌های آنان پاسخ ندهاده است و با انتشار یک گزارش کاملاً مغرضانه که هدف آن تیره‌نویزی انتظامی است و برپایی مصاحبه‌های تلویزیونی که زیر شکنجه تهیه شده‌اند، خواسته است به موضوع پایان دهد. فرمانده نیروی انتظامی هنوز محکم بر جای خود نشسته و دانشجویان را تهدید می‌کند، صدها دانشجو در بازداشت به سر می‌برند و هیچ اطلاعی از سرنوشت آنان در دست نیست، چند نفر از دانشجویان مفقود شده‌اند، سران رژیم لاجوایان کشته شدن دانشجویان را انکار می‌کنند، مجلس شورای اسلامی حاضر نشده است فوریت طرح

منوعیت ورود نیروهای نظامی به دانشگاه را تصویب کند و عملاً راه آنان را برای هجوم دوباره به دانشگاه‌ها باز گذاشته است. دانشجویان تحت تعقیب نیروهای امنیتی و اطلاعاتی قرار دارند و «دسته دسته» بازداشت می‌شوند و سرانجام آن که آقای خاتمی در ادامه فاصله گرفتن از دانشجویان و خواست‌های آنان، گزارش سرپا دروغ و تحریف شده شورای عالی امنیت ملی را «دقیق و منصفانه» خوانده است. دانشجویان کشور با انتقاد از گزارش شورای عالی امنیت ملی و نحوه عمل مسئولان، همچنان بر اجرای خواست‌های خود و آزادی بازداشت‌شدگان تاکید می‌کنند. صدها هزار دانشجو آماده می‌شوند که با آغاز سال تحصیلی جدید این خواست‌ها و مطالبات را پی بگیرند.

یازده سال از فاجعه کشتار زندانیان سیاسی در ایران گذشت هرگز فراموش نخواهیم کرد!



خطابیه هیات تحریریه «کار» به روزنامه‌نگاران آزادیخواه و اصلاح‌طلب ایران پرده از این ظلم برگیرید!

صفحه ۳

آن شهریور سیاه

اسلامی و شخص آیت‌الله خمینی صادر شده بود. هیاتی سه نفره مرکب از اشراقی، نیری و رازینی مسئولیت و مأموریت کشتار و تصمیگیری در مورد اعدام هر زندانی سیاسی را پذیرفتند. این قاتلان بی‌شرم، طی چند هفته، با انرژی بالاترین مقامات جمهوری

زندانیان را با جهان خارج قطع کردند و به تدارک اجرای فرمان «حل مساله زندانیان سیاسی» پرداختند. این فرمان از سوی بالاترین مقامات جمهوری

اضطراب و نگرانی نسبت به سرنوشت زندانیان سیاسی از نیمه تابستان سال ۶۷ و به دنبال قطع ملاقات‌ها آغاز شد. دژخیمان جمهور اسلامی ارتباط

از فاجعه ملی کشتار همگانی زندانیان سیاسی ایران، از آن شهریور سیاه یازده سال می‌گذرد. اما گذشت این سال‌های طولانی نه داغی داغ آن عزیزان را سرد کرده است، نه بر چهره و یادشان غبار فراموشی نشانده و نه از هولناکی این جنایت بزرگ اندکی کاسته است.

سر مقاله

هفته دولت بررسی یک کارنامه

هفته اول شهریور، هفته دولت بود. این هفته فرصتی بود و بهانه‌ای تا مردم از زبان دولت بشنوند چرا خواسته‌های اساسی و ابتدایی آنان بی‌پاسخ مانده؛ چرا در این دو سال مردم باز هم فقیرتر و دستمزد آنان بی‌ارزش‌تر شده؛ چرا روزنامه‌هایی که انتشار هر یک از آنان حاصل مبارزه و جانفشانی مردم است، یکی بعد از دیگری تعطیل می‌شوند؛ چرا رئیس‌جمهور که تکیه کلامش دفاع از آزادی است با موج تازه دشمنان آزادی علیه دانشجویان همراهی می‌کند؛ چرا در این دو سال به وعده‌ها عمل نشده است. به هیچ یک از این پرسش‌ها در هفته دولت پاسخ داده نشد.

هفته دولت در عمل به هفته ستایش از رهبر تبدیل شد. اعضای هیات دولت به بارگاه ولی‌فقیه رفتند و در آن جا از زبان رئیس دولت سخنانی ادا شد که در این دو سال از فرط تکرار فرسوده شده‌اند و مردم صاحب سخن را کمتر در میدان عمل دیده‌اند. برخلاف رئیس‌جمهور، خامنه‌ای در هفته دولت چنان طلبکار ظاهر شد و عوام‌فریبانه سخن گفت که انگار او در فلاکت اقتصادی این کشور، فقر فراینده، گسترش خشونت، ناامنی اجتماعی و بی‌قانونی، فساد دستگاه اداری و سرکوب اعتراضات مردم نقشی ندارد. خامنه‌ای با قصد لطمه زدن به اعتبار خاتمی و بهره‌برداری سیاسی برای خود، بر هیات دولت خرده گرفت که چرا «طرح سامان‌دهی اقتصادی» روی کاغذ مانده و اجرا نشده است. او در این سخنان کفایت رئیس‌جمهور را به زیر سوال برد.

چرا خامنه‌ای چنین گستاخ و طلبکار شده است، آن هم زمانی که مردم به مبارزه با ولی‌فقیه برخاسته‌اند؟ این سوال ساده‌ای است که باید اصلاح‌طلبان حکومتی و رئیس‌جمهور پاسخ دهند. عملکرد آنان در این دو سال چه نقشی در گستاخی خامنه‌ای داشته است. اگر خاتمی و هوادارانش آن چنان که وعده کرده بودند در این دو سال گام‌های موثر و عملی در عرصه سیاسی و رفع مشکلات مردم در عرصه اقتصادی برمی‌داشتند و یا موانع را صراحتاً و بدون پرده‌پوشی با مردم در میان می‌گذاشتند، آیا باز هم خامنه‌ای می‌توانست بیان مشکلات اقتصادی مردم را وسیله کسب اعتبار خود سازد؟

نیروهای طرفدار خامنه‌ای و خاتمی از هر دو جناح حکومت ماه‌هاست بر سر تقدم و تاخر توسعه سیاسی و توسعه اقتصادی با هم مجادله می‌کنند، بخشی از سخنان خامنه‌ای در دیدار با اعضای هیات دولت در روز چهارشنبه ۳ شهریور، ادامه همین بحث بود و سخنان خاتمی یک روز بعد از آن در دیدار با کارمندان و کارکنان دولت پاسخی به خامنه‌ای. طرفداران خامنه‌ای سنگ‌گرسنگی مردم را به سینه می‌زنند و خود را طرفدار توسعه اقتصادی نشان دادند در صفحه ۴

شورای منتخب دانشجویان متحصن:

از سرنوشت ۷ نفر

از گم‌شدگان حادثه کوی دانشگاه اطلاعی در دست نیست

شورای منتخب دانشجویان متحصن کوی دانشگاه اعلام کرد بر اساس آخرین اطلاعات این شورا، هنوز از سرنوشت ۷ نفر از مفقودان حادثه حمله به کوی دانشگاه اطلاعی در دست نیست. رضا عظیمیان یکی از اعضای این شورا به خبرنگار روزنامه صبح امروز گفت: پس از انتشار اطلاعیه شماره ۷ این شورا، طبق اطلاعاتی که به ما رسید از سرنوشت دو فرد دیگر به نام‌های

حسن الماسی و سعید علیزاده بهیابانی نیز اطلاعی در دست نیست. به گفته وی با پیگیری‌های اخیر شورا، مشخص شده است که محمود شوشتری و محمد محمدی قسی در زندان اوین هستند و گفته می‌شود مسئولان ذریع به طور تلویحی اعلام کرده‌اند شهرام علیزاده و رضا عزیزی نیز در میان دستگیرشدگان هستند. اما صحت این اطلاعات هنوز تایید نشده او شده‌اند.

میزگرد کمیسیون برنامه و اسناد پیرامون

مسایل سیاسی کشور و سیاست سازمان

شرکت‌کنندگان در میزگرد: فریدون احمدی،

مجید عبدالرحیم‌پور، بهزاد کریمی، امیر ممینی

و فرخ نگهدار

صفحات ۶ و ۷

انگاره‌ای از قدرت، انگاره‌ای از دموکراسی

علی پورنقوی

صفحه ۸

تمامیت‌خواهان و اصلاح‌طلبان حکومتی

و یک نتیجه‌گیری

خسرو باقرپور

صفحه ۱۱

و آن سال‌ها

خاطرات یک

زندانی سیاسی

سابق از زندان‌های

جمهوری اسلامی

ایران به نقل از

ماهنامه پیام

امروز، چاپ ایران،

شماره ۳۱

صفحه ۳

مجلس با طرح ممنوعیت ورود نیروهای مسلح به دانشگاه‌ها مخالفت کرد

هفته گذشته در مجلس شورای اسلامی نمایندگان جناح راست در برخورد با «طرح ممنوعیت ورود نیروهای مسلح به دانشگاه‌ها» واکنشی نشان دادند که گویاتر از هر سند و مدرکی بر آن دلالت دارد که تهاجم مسلحانه به کوی دانشجویان در تهران و تبریز از پیش‌سازمان یافته بود و نمایندگان مجلس علیرغم چنین رویدادهای خونینی که مأمورین انتظامی و نیروهای ویژه پیرو ولایت فقیه آفریدند، نه تنها حاضر نیستند از تکرار آن فجایع جلوگیری کنند بلکه صراحتاً گفتند که خواهان ایجاد جو رعب، اختناق و حضور اوباش مسلح رژیم در دانشگاه‌ها هستند.

بر اساس گزارش روزنامه «صبح امروز» ۵۱ تن از نمایندگان، طرح ممنوعیت ورود نیروهای مسلح به دانشگاه‌ها را با هدف جلوگیری از بروز اغتشاش و تامین امنیت جان دانشجویان تهیه کردند و از هیات رئیسه خواستند این طرح را با عنوان یک فوریت به بررسی بگذارد. یکی از طراحان طرح در دفاع از لزوم تصویب قانون ممنوعیت حضور نیروهای مسلح در دانشگاه‌ها گفت: «ما در این زمینه که نیروهای نظامی و انتظامی حق ورود به دانشگاه‌ها را ندارند، خلا قانونی داریم... با توجه به نزدیکی بازگشایی دانشگاه‌ها تصویب چنین طرحی می‌تواند تسکینی برای دانشجویان در خصوص حوادث

تاسف‌بار تهران و تبریز باشد». نماینده دیگر در دفاع از طرح گفت: تصویب این طرح «حداقل کاری است که مجلس در قبال حق ضایع شده دانشجویان انجام خواهد داد».

حسن روحانی دبیر شورای امنیت ملی که سمت نایب رئیس مجلس هم بر عهده دارد با بیان این نکته که طرح «ناپخته» است همان سیاستی را پیش برد که در گزارش کمیته تحقیق شورای امنیت ملی از حوادث دانشگاه تهران بازتاب داشت. اظهارات احمد ناطق نوری برادر رئیس مجلس در دفاع از نظامی کردن دانشگاه‌ها صریح‌تر از سایر نمایندگان جناح راست است. ناطق نوری می‌گوید: «تا وقتی که یک عده ضدانقلاب در داخل دانشگاه‌ها هستند نیروی انتظامی و نظامی باید بتوانند وارد دانشگاه شوند».

دانشجویان چه کرده‌اند که نمایندگان جناح راست چنین هراسناک به جنب و جوش افتاده‌اند و می‌خواهند به زور سرکوب و حضور نیروی مسلح آنان را کنترل کنند. سلاح دانشجویان در هر دوره نتواند بشود، تجددخواهی و آزادیخواهی آنان بوده و از نزدیک شدن با آنان نیرویی هراس دارد که متحجر و دشمن آزادی باشد. نگرانی نمایندگان جناح راست که حتی حاضر نشدند ادامه در صفحه ۲

یادداشت

با قوانین شرع
«توسعه قضایی» ممکن نیست

پس از استقرار جمهوری اسلامی، روحانیت حاکم با تکیه بر سنت شرع با حساسیت ویژه‌ای سیاست شرعی کردن و اجرای احکام اسلامی را پیش گرفت. دستگاه روحانیت شیعه در عرصه «قضا» صدها سال مکتوب کهنه به دوش خود می‌کشید و این بار را بر سر ایران فرود آورد. قوه قضایی، «قلب حکومت اسلامی»، در سال‌های سیاه حکومت‌اش، از کشتار دگراندیشان، اجرای قصاص، زدن شلاق، قطع انگشتان دست و جنایت‌های وحشیانه دیگر خون گرفت.

پس از ۲ خرداد به دلیل دشمنی کینه‌توزانه آیت‌الله یزدی رییس سابق قوه قضاییه با هر آنچه که بوی اصلاح و تغییر در حیات اجتماعی ایران را می‌داد، این قوه در کانون کشمکش‌های حکومتی قرار گرفت و اساساً تعرض همه جانبه دستگاه ولایت فقیه علیه هر اصلاح طلبان حکومتی را سازماندهی «قانونی» داد. آیت‌الله یزدی رییس این قوه، در مسابقه مغرور شدن در بین مردم فقط از سعید امامی عقب ماند.

پس از حفظ موقعیت ولی فقیه، «بازوی توانمند نظام» به حرکت در آمد و در ابعاد کم سابقه‌ای به مقابله با دیگران پرداخت. در چند ماه اخیر قوه قضاییه با اقدامات متعدد به مقابله با مطبوعات مستقل رفت. لایحه اخیر مطبوعات (طرح سعید امامی) را یزدی به مجلس ارائه داد و پس از اعتراض وسیع جنبش دانشجویی در تیر ماه، قوه قضاییه نقش اصلی را در سرکوب، دستگیری و آزار و شکنجه دانشجویان ایفا کرد. آخرین یادگار یزدی، لایحه‌ای بود که در آن پس از بیست سال، جرم سیاسی در جمهوری اسلامی تعریف شده است. تدوین این لایحه بیش از هر چیزی برای مقابله «قانونی» با جنبش آزادی‌خواهانه صورت گرفت.

تعرضات یزدی اما در فضای کنونی سیاسی و اجتماعی کشور مانند بوم رنگ عمل می‌کرد. یزدی در رویارویی‌هایش با جنبش مردم و اصلاح طلبان حکومتی، بیش از اندازه جناحی عمل می‌کرد و «مصلحت نظام» چند قطبی جمهوری اسلامی را نمی‌فهمید.

خواست برکناری یزدی و تغییرات ساختاری در دستگاه قضایی در دو سال گذشته طنین میبوی یافت. کنار گذاشتن یزدی بیش از آن که حاصل توافق جناح‌های حکومتی با یک‌دیگر باشد، محصول روندی است که در آن جامعه ایران حتی به رژیم می‌ماند جمهوری اسلامی اجازه نمی‌دهد چنین فرد سخیفی با آن زبان افراطی بر راس قوه قضایی خود بنشیند.

جانشین یزدی در قوه قضاییه، هاشمی شاهرودی، زمانی زمام امور قوه قضاییه را در اختیار گرفته است که بسیاری از مسئولان رژیم نیز از «بحران» در قوه قضاییه صحبت می‌کنند. شاهرودی در دو دیدار با خاتمی لحن متعادل تری نسبت به سلف خویش داشت و از توسعه قضایی در کنار توسعه سیاسی سخن گفته است. به نظر می‌رسد پس از جنبش ۱۸ تیرماه دانشجویان، زبان معتدل تری برای حفظ مصلحت نظام حتی در قوه قضاییه لازم شده است. اما ۹ انتصاب جدید در راس این قوه از سوی شاهرودی در آغاز کار، دامنه واقعی اصلاحات را نیز نشان می‌دهد. علیرغم کنار گذاشتن دو عضو هیئت متولف به‌ادامیجان و زورهای «از کادر ریاست قوه قضاییه و تغییر پست رازینی یکی از سه حاکم شرع در فاجعه کشتار زندانیان سیاسی در سال ۱۳۶۷ از ریاست دادگستری استان تهران به معاون اجرایی رییس دیوان عالی کشور، اسامی دیگر اما جایی برای خوش‌بینی و اصلاحات جدی در رکن سوم قوای مملکتی نمی‌گذارد. اباقی محمدی کیلانی و مقتدایی در دو پست حساس قوه قضاییه یعنی ریاست دیوان عالی کشور و دادستان کل کشور و انتصاب درج نجف‌آبادی وزیر سابق اطلاعات به سمت رییس دیوان عدالت اداری، نشانه‌هایی از حضور مستمر و قدرت‌مند روحانیت محافظه‌کار در قوه قضاییه است.

مسئول جدید قوه قضاییه در یکی از اولین اعلام مواضع‌اش پیرامون وضعیت این قوه گفت: قوه قضاییه وجهه ولایت و حکومت اسلام است. قوه قضاییه در حال حاضر در دوره تجربه است و تا رسیدن به یک نظام قضایی ناب فاصله زیادی دارد. ۲۰ سال پس از جاری شدن قوانین شرع توسط رژیم اسلامی به همه عرصه‌های زندگی اجتماعی و خصوصی ایرانی، از «دوره تجربه» گفتن، برای گوینده آن اعتباری نمی‌آفریند. قوانین شرعی «توسعه قضایی» نمی‌یابند. اصلاح جدی در قوه قضایی یعنی کنار نهادن قوانین شرع و جاری ساختن قوانین پیش‌رفته حقوقی. به حضور مانع‌الجمع‌ها در زندگی مردم باید پایان داد.

دادگاه ویژه روحانیت همه را می‌خواهد!

دادگاه ویژه روحانیت که اصل وجودش غیرقانونی است و علیرغم این جایگاه غیرقانونی خود، مطابق تفاسیر جناح محافظه‌کار ظاهر باید به تخلفات مربوط به روحانیون سپردار، اکنون یا از این حدود نیز بسیار درازتر کرده و همه «متخلفین» را می‌خواهد. این دادگاه با ارسال نامه‌ای برای محمدحسن علیپور، مدیر مسئول غیرروحانی هفته‌نامه «آبان» از او خواسته است به دلیل «تبلیغ علیه نظام» در هفته‌نامه خود، روز دوشنبه هشتم شهریور ماه در شعبه چهارم دادسرای ویژه روحانیت حاضر شود!

رئیس قوه قضاییه محمد یزدی جای خود را به هاشمی شاهرودی داد. وضعیت قوه قضاییه، استفاده از اهرم سراسری و پسر قدرت دستگاه قضایی و اختیارات وسیعی که این قوه از آن برخوردار است، آن را به یکی از نقاط گریه کشاکش تبدیل کرده است. در طی ۲۰ سال گذشته، خاصه در زمان دهساله مسئولیت یزدی قوه قضاییه، با تعریف سرکوبگرانه از حقوق فردی و سیاسی و مقابله با مقاومت در این زمینه، سعی کرد ساختار درونی و اداری متناسب با این قوانین را پیاده کند. تضاد این قوانین و ساختار با خواست‌های واقعی جامعه اکنون آن را در یکی از بحرانی‌ترین وضعیت‌های خود قرار داده است.

عملکرد قوه قضاییه

عملکرد این قوه همواره در راستای تحدید هرچه بیشتر آزادی‌ها بوده است. یزدی در نماز جمعه‌ها مبلغ سرکوب آزادی‌ها و بسج‌گر حزب‌اللهی‌ها برای حمله یزدی می‌کند نمونه آن سخنرانی وی در نماز جمعه در مورد روزنامه توس و صدور دستور قضایی به دادگستری تهران در مورد بستن این روزنامه بوده. پس از این سخنرانی گروه‌های حزب‌اللهی به دفتر روزنامه حمله برده و آن را پلمپ کردند و روز بعد نیز امتیاز این روزنامه توسط دستگاه قضایی لغو گردید.

برخورد قوه قضاییه با پرونده قتل‌های سیاسی نویسندگان و روشنفکران، همسویی سیاسی همدلی یزدی را با قاتلان آشکار می‌کند. آنجا که در مقابل فشار افکار عمومی مجبور به پیگیری قتل‌ها شدند، تا جایی که امکان داشت، نیروهای موثر در این قتل‌ها و اهداف آن‌ها را مخدوش کرده و از پیگیری آن جلوگیری کردند و با تمهیدات مختلف از نظر زمانی آن را به عقب انداختند تا شاید افکار عمومی آن را فراموش کند.

قوه قضاییه در این مدت بعنوان اهرمی در جهت تحدید حقوق فردی مردم و سرکوب آن عمل کرده است. «جرم» مصادیق بسیار وسیعی را در بر گرفته است که شهروندان را به ازای هر

عمل می‌توان به مجازات رساند. افراد حتی بدون حکم دادگاه از حقوق فردی محروم می‌شوند. رفتن دختران به کوه، مسافرت بانوان تنها، رانندگی در ساعات آخر شب توسط چند جوان، قدم زدن بسا دوست خویش، کار مطبوعاتی در نشریات مستقل و نقد روند حاکم مجازات در پی دارد. در موارد سیاسی، دادگاه‌های غیرعلنی برگزار می‌شود و افراد از حق داشتن وکیل محروم می‌شوند و بطور آشکار حقوق سیاسی سرکوب می‌شود.

قوانین دستگاه قضایی

قوه قضاییه در این مدت تعریف از حقوق و مجازات‌ها را با استفاده از اصول اسلامی ارائه داده است مانند قانون مجازات اسلامی که بر طبق آن، قتل زنی که با مردی ارتباط برقرار می‌کند توسط شوهر زن، تعقیب قانونی در پی ندارد. نهادینه کردن قوانین ضد انسانی و مرتجعانه از اهداف دستگاه قضایی بوده است. آخرین نمونه آن تعریف از جرم سیاسی است که به سفارش و همکاری قوه قضاییه ارائه شده است. طبق آن براحتمی می‌توان عملی را بعنوان جرم قابل تعقیب دانست، مصاحبه با نشریات و رادیوهای خارج از کشور در حیطه جرم قرار می‌گیرد.

فساد در قوه قضاییه

برخورد قوه قضاییه با دو نمونه سواستفاده مالی حاکمی از همدلی و همراهی مسئولین آن با مستفیدین دارد. نمونه اول: سواستفاده ۱۳۳ میلیارد تومانی رفیق‌دوست و شرکا. هنگامی که این سو استفاده توسط روزنامه سلام فاش شد، قوه قضاییه مجبور به رسیدگی به این پرونده شد. متهمان اصلی پرونده فاضل خداداد و میرضی رفیق‌دوست برادر محسن رفیق‌دوست رئیس پیشین بنیاد مستضعفان بودند. در این پرونده هیچگاه از نقش واقعی محسن رفیق‌دوست که به اتکا و با مشارکت او، برادرش و

میراث یزدی

دیگران امکان یافتند این سو استفاده مالی را بکنند، سخن نرفت و او هم چنان بر سمت خود باقی ماند. فاضل خداداد اعدادم شد و مرتضی رفیق دوست به حس ابد محکوم شد که سرانجام هم فاش شد او عملاً در زندان بسر نمی‌برد.

حذف دادسراها از سیستم قضایی

حذف دادسراها در سال ۱۳۷۳ و سپردن کار قاضی و دادستان به یک نفر، باعث شد که اولیه‌ترین اصل قضایی یعنی بی‌طرفی، قاضی زیر پا گذاشته شود. این قانون طبیعت کار دادستانی به عنوان مدعی جامعه و تعقیب و طبیعت بی‌طرفی کار قاضی را بهم ریخت و جمع دو وظیفه بعلاوه وظیفه بازجویی حین امر دادگاه را به قاضی سپرد. دادگاه

ساختار اداری دستگاه قضایی

در سال ۵۸، «انجمن دادرسی مدنی» که در سال ۱۳۱۸ با استفاده از قوانین و تجربیات کشورهای دیگر و پس از دو سال بحث و بررسی در کمیسیون مجلس وقت و توسط حقوقدانان تهیه شده بود، لغو شد و لایحه قانونی تشکیل دادگاه‌های عمومی به اجرا گذاشته شد که در راستای اسلامی کردن قوه قضاییه بود. از اثرات این قانون، حذف دادگاه حمایت خانواده از نظام قضایی کشور و یک مرحله‌ای شدن رسیدگی به پرونده‌های توأم حقوقی و کیفری بود که اثرات بشدت زیانباری بر جای گذاشت.

در راستای این تغییرات در سال ۶۸، به قوه قضاییه اختیار داده شد که به طور موردی از افراد غیر از کادر قضایی بهره‌گیری کند. شدیدترین ضربه بر پیگیر ساختار نظام قضایی را قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب مصوبه سال ۱۳۷۳ وارد آورد که بر اساس آن دادگاه‌های عمومی در هر حوزه قضایی صلاحیت یافتند به همه امور مدنی و جزایی رسیدگی کنند. با این قانون عملاً تقسیم کار و

تخصص در رشته‌های کیفری و حقوقی از میان رفت. از آنجا که طبیعت دعاوی حقوقی و کیفری متفاوت هستند، قضات آن نیز متفاوتند. در دعاوی حقوقی قاضی به استناد دلایل و مدارک و مستندات پرونده حکم صادر می‌کند، در صورتی که در مسائل جزایی قاضی باید حقیقت امر را کشف کند ولی اکنون محاکم عمومی می‌توانند در تمام زمینه‌های حقوقی، کیفری و خانواده حکم صادر کنند.

حذف دادسراها از سیستم قضایی

حذف دادسراها در سال ۱۳۷۳ و سپردن کار قاضی و دادستان به یک نفر، باعث شد که اولیه‌ترین اصل قضایی یعنی بی‌طرفی، قاضی زیر پا گذاشته شود. این قانون طبیعت کار دادستانی به عنوان مدعی جامعه و تعقیب و طبیعت بی‌طرفی کار قاضی را بهم ریخت و جمع دو وظیفه بعلاوه وظیفه بازجویی حین امر دادگاه را به قاضی سپرد. دادگاه

ساختار اداری دستگاه قضایی

در سال ۵۸، «انجمن دادرسی مدنی» که در سال ۱۳۱۸ با استفاده از قوانین و تجربیات کشورهای دیگر و پس از دو سال بحث و بررسی در کمیسیون مجلس وقت و توسط حقوقدانان تهیه شده بود، لغو شد و لایحه قانونی تشکیل دادگاه‌های عمومی به اجرا گذاشته شد که در راستای اسلامی کردن قوه قضاییه بود. از اثرات این قانون، حذف دادگاه حمایت خانواده از نظام قضایی کشور و یک مرحله‌ای شدن رسیدگی به پرونده‌های توأم حقوقی و کیفری بود که اثرات بشدت زیانباری بر جای گذاشت.

خبر نگاران بدون مرز

خواهان آزادی عروزرنامه نگاران ایرانی شد

سازمان خبرنگاران بدون مرز، با ارسال نامه‌ای خطاب به آقای خاتمی رییس‌جمهور ایران، ضمن ابراز نگرانی از دستگیری ۶ نفر از روزنامه‌نگاران ایران، خواستار دریافت اطلاعات بیشتر در مورد این روزنامه‌نگاران و وضعیت آنان در بازداشت شد و از رئیس‌جمهور خواست اطمینان دهد که آنان آزاد خواهند شد.

خبرنگاران بدون مرز از طریق این نامه خواهان آزادی حشمت‌الله طبرزدی، جواد امامی و محمد مسعود سلامتی از نشریه «هویت خویش»، مهدی خاکی فیروز خبرنگار مستقل و علی مهری و ارواح امیری از هفته‌نامه «امید زنجان» شده است. این سازمان در نامه دیگری خطاب به آقای خاتمی از ممنوعیت ۵ ساله انتشار روزنامه سلام ابراز نگرانی کرده و خواستار تجدیدنظر در این حکم و نیز لغو مجازات ممنوعیت سه ساله فعالیت مطبوعاتی موسوی خوئینی‌ها شده است. خبرنگاران بدون مرز این لایحه را اقدامی در جهت محدودیت بیشتر آزادی مطبوعات و بیان در جمهوری اسلامی ارزیابی کرده است.

مجلس با طرح ممنوعیت...

ادامه از صفحه اول
برای تسکین خاطر دانشجویان دست مسلح سرکوب را پشت دیوارهای دانشگاه پنهان کنند و به نمایش عریان سرکوب‌گری نپردازند آن است که از خیزش دوباره دانشجویان دچار ترس شده‌اند می‌دانند که با بازگشایی دانشگاه‌ها و شروع سال تحصیلی کانون‌های اعتراضی در دانشگاه‌ها جان تازدهای خواهد گرفت و اگر هر کانون اعتراضی را به موقع سرکوب نکنند، نمی‌توانند مانع گسترش آن به حرکت اعتراضی عمومی مردم شوند.

فعالان ملی و مذهبی:

به سرکوب دانشجویان

پایان دهید

۱۲۵ نفر از فعالان سیاسی ملی - مذهبی مقیم ایران با انتشار نامه سسرگشاده‌ای خطاب به رئیس‌جمهور، خواستار پایان دادن به سرکوب دانشجویان شدند. در این نامه در رفتار مقام‌های امنیتی و اطلاعاتی که «معلول‌ها و قربانی‌های» حمله به کوی دانشگاه قربانی‌های عوامی اصلی مورد پیگرد قرار داده‌اند انتقاد شده است. امضاءکنندگان این نامه از رئیس‌جمهور خواسته‌اند تا به وضعیت بازداشت شدگان و مفقود رسیدگی شود و طرد احان و آمران این حسادت‌تعمیب و بازداشت شوند. در این نامه بازداشت دسته‌دسته دانشجویان مستقل و عضوانجمن‌های اسلامی مورد اعتراض قرار گرفته است و خطاب به رئیس‌جمهوری آمده است: «با توجه به مسئولیتی که در حفظ حقوق شهروندان و صیانت از قانون اساسی برعهده دارید، موج دستگیری دانشجویان... را متوقف سازید و همچنین رسیدگی به پرونده فعالان دستگیر شده را که به جرم سیاسی دستگیر شده‌اند، قانون‌سازی کنید. متهمان سیاسی اگر ادعای عملکرد غیرقانونی آنها وجود دارد، بنابر قوانین رسمی ما می‌بایستی در دادگاه با حضور هیات منصفه و حق استفاده از وکیل مدافع انتخابی مطرح‌شده‌اند. این حدائق حقوق قانونی متهم‌بویزه مستهم سیاسی است». در بخش دیگری از این نامه آمده است: «به نظرمی رسد به جای مرهم گذاشتن بر زخم خون چکان ناشی از حمله سرحرکا ۱۸ تیرماه و دستگیری و مجازات قاتلان و مستحاجوزان ویرانگر، این دانشجویان و جنبش دانشجویی و فعالان سیاسی هستند که هدف انتقام‌جویی و ضرب و شتم قرار گرفته‌اند و گویا قرار است بانوعی نعل وارونه زدن، شرایط برآزاد یخواهان و آزادی تنگ‌تر شود و انتخابات دوره ششم مجلس در شرایط محدودی به سرود خشونت‌گران و انحصارطلبان برگزار گردد».

در میان امضاءکنندگان این نامه نام‌های علی اردلان، داوود هرمیداس باوند، حبیب‌اله پیمان، فریبرز رئیس‌دانا، تقی رحمانی، رضارئیس طوسی، احمد زیدآبادی، عزت‌اله سبحانی، رضا علیجانی، هرمز ممیزی، علی اکبر مسعودی، میرضیه مر تاضی لنگرودی، پرویز و جواند و حسن یسوفی اشکسوری به چشم می‌خورد.

الهه امیرانتظام آزاد شد

خانم الهه امیرانتظام که پس از تظاهرات دانشجویان و دستگیری‌های گسترده دانشجویان و فعالان سیاسی دستگیر شده بود، از زندان آزاد شد. به نوشته روزنامه نشاط خانم امیرانتظام پس از آزادی گفته است در بازجویی‌ها سعی می‌کردند او را مجبور به اعتراف به رابطه سیاسی با منوچهر محمدی سازند، اما او این رابطه را رد کرده است. منوچهر محمدی در مصاحبه تلویزیونی، پناهنده در خواست مسئولین وزارت اطلاعات، نام خانم الهه امیرانتظام را نیز به عنوان یکی از «محرکان» تظاهرات دانشجویی به میان آورده بود و بعد از این «اعتراضات» خانم امیرانتظام دستگیر شد. مسئولین امنیتی و قضایی جمهوری اسلامی نه توضیحی در مورد دلایل بازداشت خانم امیرانتظام و نه در مورد آزادی او داده‌اند.

و آن سالها

مجله پیام امروز، شماره ۳۱

همانگونه که در خطابه هیات تحریریه نشریه «کار» خطاب به روزنامه‌نگاران ایرانی می‌خوانید، تلاش برای شکستن سکوت سنگینی که در مورد کشتار زندانیان سیاسی وجود دارد، به یک ضرورت تاخیرناپذیر تبدیل شده است. ماهنامه پیام امروز در ایران مقاله‌ای را در شماره ۲۱ خود به چاپ رسانده است که برای نخستین بار گوشه‌هایی از فجایع زندان‌های ایران را بازتاب داده است. به مناسبت سالگرد کشتار زندانیان سیاسی این مقاله را انتخاب کرده‌ایم که در زیر می‌خوانید.

مجله محترم پیام امروز برای ایجاد مسئولیت پذیری بیشتر در میان مسئولان و همچنین به لحاظ اطلاع خوانندگان پیام امروز، لطفاً این نوشته را در بخش بازتاب چاپ کنید. تلاش کردم کوتاه نویسی کنم اما بیش از این نشد.

پس از تعطیلات بلند نوروزی، روزنامه‌های جبهه دوم خرداد خبر از «تدارک دور تازه‌ای از خشونت» دادند که قرار بود به زودی آغاز شود و به تکریر و توزیع وسیع مقاله‌ای اشاره کردند که نویسنده در آن به جستجوی مبانی شرعی برای ترویج خشونت پرآمده تا نیروهایی را که می‌بایست علیه نهادهای مدنی دست به عملیات خشونت‌آمیز بزنند، توجیه کند. در مقاله‌ها و گزارش‌های روزنامه مذکور از نویسنده مقاله «خشونت و بحران‌سازی در مدیریت استراتژیک» به عنوان «برادر توابع»، «برادر خوش سابقه»، و «استالینیست سابق» یاد شده و خواننده در شگفت می‌ماند از این بساط که چگونه یک تواب آنچنان خودی می‌شود که به مقام یک استراتژیست ارتقا می‌یابد و این چنین بی‌پروا حکم صادر می‌کند. رافتم این سطور البته در جایگاهی نیست که خود را وارد این مسائل سازد. اما واژه «تواب» یادآور خاطراتی تلخ به یاد برای کسانی است که در سالهای ۶۰ به اتهام ضد انقلاب زندانیهای جمهوری اسلامی ایران را تجربه کرده‌اند.

نویسندگان مقاله‌های مطبوعه جبهه دوم خرداد اگر قدری منصف باشند باید اذعان کنند که بسیاری از دست‌اندرکاران این روزنامه‌ها در گذشته و هم‌اکنون در رده مسئولان جمهوری اسلامی جای داشته و طی یک دهه مبارزه با ضد انقلاب از نزدیک شاهد بسیاری از ماجراها بوده‌اند.

امروز گمان می‌کنم برای گفتن این که «استراتژیست‌های این چنینی اگر از قدرت درک تحولات کشور و ارائه راه حل‌های بحران‌شکن برخوردار بودند، در ولله اول راهی برای جلوگیری از فرورفتن گروه‌های ضد انقلابی خویش در منجلاب شکست و بدنامی می‌یافتند و ... اندکی دیر شده است. اما به مصداق آن قول هزاران هزار بار گفته شده که «ضرر را از هر جا که چلویش را بگیري نفع است» گفتن این حرفها با همه تاخیرها باز هم کارساز است. اما منتقدان و هشدار دهندگان امروز که فغان از دست اینان بر می‌دارند باید خطای یک دهه چشم‌پرو بستن خود را هم بر چنین پدیدهای یادآور شوند. حتی در آن روزها هم درک این موضوع دشوار نبود که بازگشت از عقیده و گردن گذاردن به عقیده‌های دیگر در هنگامه آشوب‌ها، در شرایط

خطابه «هیات تحریریه کار» به روزنامه‌نگاران آزادیخواه و اصلاح طلب ایران

پرده از این ظلم برگیرید!

خاوران، هر سال در شهریور ماه، در این روزها، میعادگاه هزاران انسانیت است که داغدار این فاجعه بزرگ هستند. به میان آنان بروید، در آن‌جا داستان‌هایی شگرف از عشق و وفاداری و پایداری در راه آزادی خواهید شنید! صفحات روزنامه‌های خود را

بر این داستان‌ها، بر دشت خاوران بکشایید!

روزنامه‌نگاران ایران در دفاع از قربانیان قتل‌های زنجیره‌ای نمونه بارزی از این قدرت بی‌نیازی است. اینک در بازه‌هایی سالگرد کشتار هزاران زندانی سیاسی، ما روزنامه‌نگاران آزادیخواه و اصلاح طلب ایران را فرا می‌خوانیم که سکوت در آوری را که پیرامون فاجعه کشتار سابق ۶۷ وجود دارد، بشکند. این سکوت شایسته روزنامه‌هایی که دعوی آزادیخواهی و اصلاح طلبی دارند نیست. کدام روزنامه‌نگار آزادیخواهی است که می‌تواند از این فاجعه بزرگ در میانه‌های جانی به این هولناکی انجام گرفته است؟ شما در این زمینه وظیفه‌های بزرگ بر دوش دارید. ظلم تنها آن نیست که هزاران زندانی سیاسی ایران را بدون رعایت کوچکترین حقوق انسانی از بین بردند. ظلم در این نیز هست که بازده سال است نگذاشته‌اند خانواده‌های داغدار آنان از حد سنگین خود سخن بگویند و می‌دانید که تحمل غم در تنهایی چه سنگینی است. بر این سکوت را بشکنید. ایران را از این فاجعه مطلع سازید و با سحر قلم‌های خویش، همدردی مردم را با بازماندگان این فاجعه برانگیزید.

هزاران خانواده‌ای که در جریان این فاجعه هولناک عزیزان خود را از دست دادند جسم به شما درخشانند، به میان آن‌ها بروید، حرف‌های ناگفته آنان را بشنوید، این حرف‌ها شما، مردم ایران و هر آن کس که دل در راه آزادی و اندکی وجدان انسانی دارد را تکان خواهد داد. بگذارید این دل‌ها سر باز کند و مطمئن باشید اگر مردم ایران بپذیرند که بر فرزندان آنان چه رفته است، تنها آزادی را بیشتر عزیز خواهند داشت و غم خود به مبارزه با استبداد و دیکتاتوری را جزم‌تر خواهند کرد.

خواست‌های خانواده‌ها و قربانیان فاجعه سال ۶۷ را بشنوید و به گوش مردم ایران برسانید. آن‌ها می‌خواهند بدانند چه کسانی در جریان این اعدام‌های هولناک بودند و دستور آن را صادر کردند؟ می‌خواهند سرانجام بدانند چند نفر در این اعدام‌های دسته‌جمعی قربانی شدند، نام و مشخصات و وابستگی‌های سیاسی آنان چه بوده است، می‌خواهند محل دفن عزیزان خود را بدانند. آیا می‌دانید بسیاری از کشته‌شدگان «مختصانه» در گورهای دسته‌جمعی به خاک سپرده‌اند و بازماندگان آنان حتی امکان حضور بر سر آرامگاه عزیزان خود را ندارند؟ همسرا و بستری از اعدام‌شدگان در شرایط فقر و تنگدستی شدید مالی، با انواع محدودیت‌های اجتماعی روبرو هستند، آنان احتیاج به کار، پشتیبانی و دلجویی دارند. این‌ها همه گوشه‌هایی از ابعاد جنایتی است که تنها یک فاجعه سیاسی نبود، بلکه پیامدهای اجتماعی گسترده‌ای را نیز به دنبال آورده است که هر زمان در بوداختن و حل آن تاخیر شود، دشواری‌های بیشتری را به همراه خواهد آورد.

روزنامه‌نگاران اصلاح طلب و آزادی خواه ایران!

خاوران، محل دفن هزاران زندانی سیاسی اعدام شده در سال ۶۷، ده‌ها آرامگاه در گوشه و کنار این کشور، منتظر شما هستند تا از رازهای این جنایت با شما سخن گویند. خاوران، هر سال در شهریور ماه، در این روزها، میعادگاه هزاران انسانی است که داغدار این فاجعه بزرگ هستند. به میان آنان بروید، در آن‌جا داستان‌هایی شگرف از عشق و وفاداری و پایداری در راه آزادی خواهید شنید! صفحات روزنامه‌های خود را بر این داستان‌ها، بر دشت خاوران بکشایید!

«هیات تحریریه نشریه کار»

شهریور ماه امسال مصادف است با یازدهمین سالگرد کشتار هزاران زندانی سیاسی در زندان‌های ایران. کشتاری که از شهریور ماه سال ۱۳۶۷، همزمان با پایان جنگ ایران و عراق، آغاز شد و طی چند ماه هزاران تن از دلیرترین و شریفترین فرزندان این مرز و بوم را به خاک افکند. این جنایت هولناک در سکوتی کامل صورت گرفت و مسئولان وقت تنها به اعلام این نکته بسنده کردند که «زندان‌ها را آب و جارو کرده‌اند». از آن زمان، یازده سال است که این سکوت ادامه یافته است. به دلیل این سکوت، هنوز ابعاد و بسیاری از جزئیات کشتار سال ۶۷ پرس پرسه است. بیشمار کسانی که در این فاجعه عزیزان خود را از دست دادند، تنها می‌دانند یک هیات سه نفره منتخب آیت‌الله خمینی به زندان‌ها اعزام شد و در عرض چند روز دستور اعدام هزاران نفر را صادر کرد. اکثریت قریب به اتفاق قربانیان این حادثه، کسانی بودند که پیش از آن به زندان‌های چند ساله محکوم شده و دوران اسارت خود را می‌گذرانیدند، بسیاری از آن‌ها حتی در انتظار روزهای آزادی خود، که می‌بایست فرا برسند، بودند. اما آنان در محاکماتی که چند دقیقه بیشتر طول نکشید، با تنها چند پرسش، محکوم به اعدام شدند. جرم بسیاری از کسانی که اعدام شدند، «مسلمان نبودن» و «وفاداری به حزب و سازمان خود نبود». در این روزهای سیاه و هولناک، هزاران خانواده شگفت‌زده و غمگین و سازمان‌های سیاسی دموکرات و چپ و همچنین مجاهدین خلق متذکر و بلکه هزاران نفر از یاران خود را از دست دادند.

این جنایت هولناک با هیچ منطق انسانی قابل توجیه نیست. حتی قوانین موجود جمهوری اسلامی نیز اجازه نمی‌داد زندانیانی را که هنوز محکوم نشده‌اند یا می‌گذرانند، بدون هیچ دلیل و تنها به خاطر اعتقاد به آزادیخواهانه خود، به خاطر عدم اعتقاد به مذهب خاصی مثل ترک عزیمت به خاک بریزند. آن‌ها ظاهراً قربانی انتقام‌جویی حکومت ایران در برابر حملات مجاهدین خلق از عراق شدند. اما این تنها یک بهانه برای کشتاری بود که برنامه آن از ابتدا بیش در سر داشتند. کدام وجدان انسانی می‌تواند در این جنایت بی‌دفاع برای انتقام‌جویی رفتار دیگران شوند؟

از میان همه مسئولان حکومت، تنها آیت‌الله منتظری بود که شجاعانه به اعتراض علیه این جنایت برخاست و همانگونه که فرزندان او اخیراً فاش کرده‌اند، به همین خاطر نیز از جانشینی آقای خمینی عزل شد. آزادخواهان ایران این اعتراض شجاعانه و ستایش‌انگیز آقای منتظری را همواره قدر نهادند و امروز نیز هر کسی را که در جهت پرده برداشتن از این جنایت هولناک و رازهای ناگفته آن برآید، شایسته احترام و تجلیل می‌دانند.

اکنون دو سال از دوم خرداد که بندهای استبداد بر مطبوعات ایران را سست کرد می‌گذرد. در این دو سال بسیاری از جنایات و ظلم‌هایی که بر مردم ایران رفته است، به همت روزنامه‌نگاران شجاع از پرده بیرون افتاد، در این دو سال روزنامه‌های ایران به دلیل فاش‌گویی و دفاع از آزادی‌ها و اصلاحات و مقابله با شیوه‌های مستبدانه، جایگاه شایسته و والایی در میان مردم ایران یافتند. روزنامه‌نگاران ایران در این دو سال قدرت عظیم خود را به نمایش گذاشتند و نشان دادند اگر بخواهند می‌توانند هر رازی را از پرده بیرون بکنند و هر مجرم را سراجام با قدرت افکار عمومی در برابر دادگاه عدالت قرار دهند. مبارزه تحسین‌برانگیز

ادامه از صفحه اول

تمام و کار شبانه‌روزی نابودی هزاران انسان در بند و بی‌دفاع را سرپرستی کردند. آنها دائماً و با هلی‌کوپتر بین زندان‌های اوین و گتو و زندان‌های دیگر در تردد بودند تا لحظه‌ای فرصت از دست نرود. حمله مجاهدین خلق از خاک عراق به ایران، در عملیات موسوم به فروغ جاویدان (به بیان حکومتیان، عملیات مرصاد) که بلافاصله پس از نوشیدن جام زهر، پذیرش آتش‌بس با عراق صورت گرفت، پنهان‌های شد که جمهوری اسلامی نقشه پلید و دیرینه خود برای نابودی زندانیان سیاسی را به اجرا درآورد.

کشتار از زندانیان مجاهد آغاز شد. از تباط بندها را با هم قطع کردند تا زندانیان بدون هرگونه آمادگی قبلی در برابر هیات سه نفره سفیران مرگ قرار گیرند. در زندان‌های تهران قند قطعی آنان این بود که تقریباً همه زندانیان مجاهد را صرف‌نظر از مواضع و وضعیت آنان، اعدام کنند. بدین منظور هیات آدم‌کشان سه نفره در اکثر موارد سوالات را آنقدر ادامه می‌دادند تا به پاسخ منفی برسند و زندانی را بالای دار بفرستند. «سازمانت را محکوم می‌کنی؟ مصاحبه می‌کنی؟ همکاری اطلاعاتی

می‌کنی؟ حاضری در اعدام دیگران شرکت کنی؟»

زندانیان چپ را محاکمه شرعی می‌کردند که مشخص شود آنها «مرتد ملی» هستند یا «مرتد فطری» یا مسلمان و یا... مرتد ملی به کسی گفته می‌شود که مسلمان و یا مسلمان زاده بوده و بعد اسلام را کنار گذاشته است. هر زندانی که ابراز کرد من ماکسیست هستم به درنگ در صف اعدامی‌ها قرار داده شد. جواب‌هایی چون: «این سوال تفتیش عقاید است، و یا اینکه پاسخ نمی‌دهم، به مانند پاسخ مسلمان نیستم تلقی شد. تصمیم در مورد برخی زندانیان شاخص وابسته به سازمان‌های چپ از پیش گرفته شده و در هر صورت تصمیم به اعدام آن‌ها گرفته شده بود.

گاهی به همراه زندانی بازجو نیز وارد اتاق تعیین سرنویشت می‌شد و تلاش می‌کرد رای هیات سه نفره را به سوی اعدام سمت دهد. بسیاری از زندانیان، تازه پس

یازده سال از کشتار جمعی زندانیان سیاسی در ایران گذشت

آن شهریور سیاه

از ورود به اتاق و روبرو شدن با چشم باز در مقابل هیات سه نفره می‌فهمیدند موضوع جدی‌تر از اعمال فشارهای معمول و همیشگی است. زندانیان را بند به بند، با رعایت کامل مخفی‌کاری به نزد «قضات شرعی» می‌بردند. صف‌هایی طولانی اعدامیان را به سمت قتل‌گاه رهنمون می‌شد. برعکس اعدام‌هایی وسیع سال‌های ۶۰ که زندانیان را تیرباران کردند، این بار در جبهه‌ای از طاق‌داران برای اعدام بهترین فرزندان خلق استفاده کردند. در زندان قزل‌حصار زندانیان را در محفل آصفی تناثر زندان به دار آویختند. بر یک طناب افقی، هفت حلقه طناب آویزان شد، و زندانیان را در گروه‌های هفت تایی به دار می‌آویختند. برای تسریع در کار، پاسداران خود را به پیکر زندانیان می‌آویختند تا فشار بیشتری بر گلوئی آنان وارد شود. در مواردی یک زندانی تحمل انتظار نوبت را نمی‌آورد و پیش می‌رفت که زودتر «راحت» شود.

بسیاری «انتخاب‌ها» اعدام شدند. بعد از صف اشتباهی قتل‌گاه شدند و یا صف اشتباهی راهی قتل‌گاه شد. آری به همین سادگی. به تدریج و در روزهای بسیاری کشتار، زندانیان موضوع سوال و جواب مرگ و محاکمه شرعی را فهمیده بودند و با تصمیم و جواب مشخص شده، بی‌صبر سه جفت‌الاسلام پیام آورنیستی رفتند. جمعی از زندانیان شجاعانه اعلام کردند که هیچ وجه حاضر نیستند در برابر این آدم‌کشان اعتقادات خود را بکنان کنند. آن زندانیان چپی که حکم بر اعدام آنان قرار نگرفت، در صف شلاق برای خواندن نماز، قرار داده شدند. کابل پر کرده صدها زندانی فرود آمد تا بپذیرند به نماز بایستند. دامنه کشتارها آن چنان گسترده بود که که انتقال و اختفا اجساد برای مأمورین مربوطه رژیم مشکلی جمعی بود. در کامیون‌های سر بسته اجساد را روی هم انباشته و از اوین و قزل‌حصار منتقل

می‌کردند. در انتقال اجساد گاه برخی زندانیان زنده مانده را بکار می‌گرفتند. این زندانیان و زندانیان دیگری که در برخی بندها از روزنه‌های گوشه‌ای از این صحنه‌های فجیع را شاهد بوده‌اند، روزها منگ و همچون ارواح در گذر بودند. پیکرهای اعدام شدگان نیز در گورهای دسته‌جمعی بر هم انباشته شد. خاک گورستان خاوران شبانه شخم می‌خورد، انباشته از اجساد می‌گشت و با بولدوزر نیمه پوشانده می‌شد. رقم واقعی قربانیان این فاجعه روشن نشد. در آن شرایط سخت و امکانات محدود، سازمان ما موفق شد نام قریب ۱۸۰۰ تن از اعدام شدگان را روشن کند. صد و سه تن از اعضای سازمان ما طی دو هفته در این فاجعه جان باختند. در یازدهمین سالگرد این جنایت، یاد تسامی جان‌باختگان فاجعه ملی را گرامی می‌داریم. نخواهیم گذاشت توطئه سکوت در مورد این جنایت هولناک دوام یابد. باید طراحان، فرمان‌دهندگان و مجریانی که در این فاجعه عظیم نقش داشتند، در پیشگاه مردم ایران معرفی شوند. نباید گذاشت اعدام‌شدگان فاجعه ملی تنها نامی در فهرستی باشند، باید از هر نام‌کتابی گشوده و پرچی ساخت. □

نامه خانواده پیروز دوانی به رئیس جمهور

خانواده پیروز دوانی با ارسال نامه دیگری به رئیس‌جمهور از او خواستند در اطلاع از سرنوشت پیروز دوانی آن‌ها را یاری دهد. در این نامه آمده است که تاکنون اخبار متناقضی در مورد سرنوشت پیروز دوانی که از زندانی بودن تا اعدام وی را در برمی‌گیرد به خانواده او داده شده است.

پیروز دوانی در همراه گذشته ناپدید شد و از آن زمان هیچ اطلاعی از او در دست نیست. در این مدت همه تلاش‌های خانوادگی او برای اطلاع از سرنوشتش بی‌نتیجه مانده است و هیچ نهاد و مقام مسئولی نیز حاضر نشده است که مسئولیت این آدم‌ربایی را برعهده بگیرد و یا حتی اطلاعی از سرنوشت او در اختیار خانواده‌اش قرار دهد. به گفته برخی روزنامه‌نگاران که از اخبار پشت پرده اطلاعاتی دارند، پیروز دوانی توسط «محافل» وزارت اطلاعات به قتل رسیده است.

بررسی یک کارنامه

ادامه از صفحه اول

انجام داده تهیه «طرح سامان‌دهی اقتصادی» بوده که روی کاغذ مانده و در عمل هیچ‌کدام موفقی در جهت بهبود نسبی وضع زندگی روزمره مردم شود، برداشته نشده است. در کشور ثروتمندی مثل ایران در مقایسه با همسایگان، به دلیل ناتوانی حکومت در حل مشکلات اقتصادی، مردم ما چنان در فقر، تنگدستی و نکبت زندگی می‌کنند که دیگر کسی شرم نمی‌کند اگر برای نان شب فرزندش، دست تکی دراز کند و یا مردی از سر ناچاری زن و دختر خود را به تن فروشی وادارد. آیا احساس همدردی رئیس‌جمهور با چنین مردمی کافی است.

ما بیشتر نیز گفته‌ایم که برای پایان دادن به این وضع قبل از هر طرح و برنامه به یک اراده سیاسی نیرومند نیاز است که با باندها و دسته‌های پر قدرت اقتصادی مورد حمایت مرتجعین که خون مردم را در شیشه کرده‌اند، مبارزه‌های قاطع صورت گیرد. دولت این اراده را هیچ‌گاه از خود نشان نداده است.

در عرصه توسعه سیاسی نیز که دولت هدف خود قرار داده است، به خواست‌های توده‌های مردم و وعده‌های داده شده عمل نشده است. در جهت گسترش فضای باز سیاسی و تامین مشارکت مردم در امور سیاسی که مستقل از دولت باشند، حرکتی انجام نشده است. شوراهای شهر و روستا می‌توانست آن فرصت تاریخی باشد و اهتمام دولت در تشکیل آنان از جمله نمونه‌های کم‌نظیر تلاش‌های مثبت اوست، اما این نهادها هم نتوانستند نقش شایسته دست یابند و با انبوه مشکلات خود تنها گذاشته شده‌اند. دو سال بعد از دوم خرداد هنوز احزاب در ایران آزاد نیستند، زندان‌ها از زندانیان سیاسی موج می‌زند، آزادی بیان برای مخالفین تامین نشده است، روزنامه‌های اصلاح‌طلب که محصول خیزش مردم در دوم خرداد هستند علیرغم دفاع کم‌جان دولت از آنان یکی پس از دیگری تعطیل می‌شوند و جنبش دانشجویی که بسیاری آن را خالق دوم خرداد می‌دانند، وحشیانه سرکوب می‌شود.

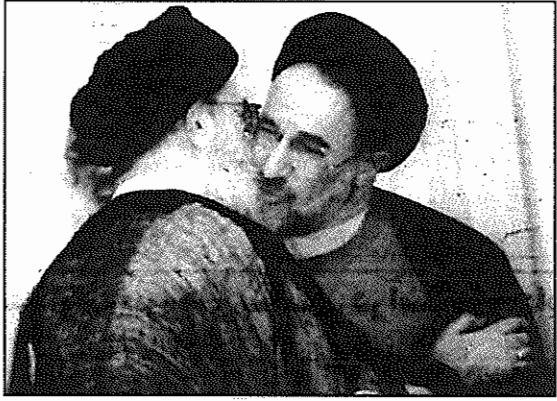
در این دو سال دولت حتی یک لایحه و طرح در باره آزادی احزاب، سندیکاهای کارگران و کارمندان، حقوق دموکراتیک مردم، سازمان‌های جوانان و دانشجویان، خواسته‌های پایمال شده زنان به مجلس نبرده‌اند. شاید چنین لویایی با توجه به ترکیب مجلس به تصویب هم نمی‌رسید، اما بسبب مردم برای پشتیبانی از آن‌ها را به دنبال می‌آورد، اراده دولت را برای تامین حقوق مردم نشان می‌داد، دشمنان آزادی را بیشتر افساء می‌ساخت و راه تحولات سیاسی را هموار می‌کرد. اما متأسفانه پس از دو سال، نقاط قابل تأیید در کارنامه دولت بسیار اندک است و آن چه که به چشم می‌آید، انبوه وعده‌هایی است که داده شد و به آن عمل نشده است.

می‌دهند. آقای رفسنجانی «رفاه دوران سازندگی» را به یاد مردم می‌آورد. آن‌ها اگر در گفتار خود اندکی صداقت داشتند و می‌خواستند در جهت رفع مشکلات اقتصادی کشور اقدام کنند، نه تنها از سر مشکلات اقتصادی در اختیار این جناب مشکلی نداشتند، بلکه در مقایسه با جناح رقیب خود از برتری مهمی برخوردار بودند. به جز ریاست قوه مجریه، تمامی نهادهای قانون‌گذاری، اجرایی و انتظامی در اختیار این جناب است. قوه قضاییه، شورای نگهبان، اکثریت مجلس، مجمع تشخیص مصلحت نظام، مجلس خبرگان همه به فرمان خامنه‌ای عمل می‌کنند. قدرت بیکران پول، ده‌ها نهاد عظیم اقتصادی و مالی و بازار همه در اختیار این جناب است. هیچ کدام از این نهادها با این همه قدرت و امکانات گامی در جهت رفع مشکلات اقتصادی و معیشتی مردم بر نمی‌دارند، آن‌ها که منشاء بسیاری از تبهکاری‌های اقتصادی هستند، خود را چنان طلبکار و دلسوز نشان می‌دهند که گویا سفره‌های خودشان هم جمع خالی است. روزنامه‌های مرتجع چنین تبلیغ می‌کنند که پی‌گیری قتل‌های زنجیره‌ای پدیده‌ای «لوکس» است و اگر دولت این همه به مسایل سیاسی و فرهنگی نپردازد، دردهای اقتصادی مردم را می‌تواند دنبال کند.

در تقدم توسعه سیاسی و تامین پیش‌شرط‌های دولت دموکراتیک برای مبارزه با بحران اقتصادی و سامان دادن به اقتصاد بیمار و ناموزون کشور که ناشی از حاکمیت پیشینیان آقای خاتمی است جای تردیدی نیست، اما لویت بخشیدن به توسعه سیاسی نباید مانع توجه به نیازهای اقتصادی مردم شود. هواداران دولت به جای این که نقش مخرب محافظه‌کاران و مرتجعین را در وخامت اوضاع اقتصادی و نقش غارتگران آنان را در خالی کردن سفره‌های مردم، فاش کنند، توجه به خواسته‌های اقتصادی مردم را توطئه و تبلیغ جناح راست وانمود می‌کنند و از سوی دیگر پرداختن به مشکلات اقتصادی را به طور استراتژیک به زمانی موکول کرده‌اند که قدرت خود را در حاکمیت و به ویژه مجلس تثبیت کنند و تاکنون در عمل بر دشواری‌های معیشت مردم چشم پوشیده‌اند. در فاصله دو سال بر نرخ تورم و گرانی افزوده شده است، ارزش ریال در برابر ارزهای خارجی کاهش یافته، رکود اقتصادی گسترش یافته و صدها واحد تولیدی و کارخانه ورشکسته و به دلیل کمبود مواد اولیه و نقصان بازدهی تعطیل شده‌اند. نرخ بیکاری به جایی رسیده که اگر سالانه برای ۷۰۰ تا ۸۰۰ هزار نیروی کار اشتغال ایجاد نشود، نسل جوان آینده نیز قربانی سیاست‌های جاری خواهد بود. اقدامی که دولت در این مدت

با یک مصوبه ضدقانونی

مجلس راه رفسنجانی را برای ریاست دوباره هموار کرد



رهبر و رئیس جمهوری اسلامی صمیمانه یکدیگر را در آغوش کشیده و می‌بوسند. این عکس در بسیاری از روزنامه‌ها به چاپ رسید و از آن تفاسیر مختلفی به عمل آمد: اثبات برادری، عرف سیاسی، ملاحظات پشت پرده... اما میلیون‌ها زحمتکشی که خامنه‌ای زندگی آن‌ها را به یغما برده است، میلیون‌ها زنی که او آن‌ها را از همه حقوق اجتماعی خویش محروم کرده و میلیون‌ها جوان و صدها هزار دانشجویی که او تظاهرات آنان را به خون کشیده است، از دیدن این عکس جز لبخندی از سر تاسف و اکتشی نشان ندادند.

مجلس نبود، هرگز شاگردان او در مجلس پنجم زحمت تن دادن به چنین بی‌قانونی رسوایی را به خود نمی‌دادند. ترکیب موافقین و مخالفین این حق ویژه‌ای که برای هاشمی رفسنجانی به صورت قانون درآمد، تا حدودی مواضع پیرامون ریاست احتمالی او بر مجلس ششم را از هم‌اینک مشخص می‌کند. جناح محافظه‌کار با این امتیازدهی آشکار به رفسنجانی نشان داد در شرایطی که امکان پیروزی در مجلس و ریاست آن برای این نیرو به هیچ وجه تضمین شده نیست، ترجیح می‌دهد کسی مانند هاشمی رفسنجانی را علیرغم همه اختلافات بر کرسی ریاست مجلس ببیند تا نمایندگان جناح چپ و کسانی مانند عبدالله نوری. جناح محافظه‌کار با این سیاست در صدد کسب موفقیت بزرگ‌تری نیز هست و آن شکستن ائتلاف جناح چپ و کارگزاران و تشکیل ائتلاف جدید (و در واقع احیای ائتلاف قدیمی خود با رفسنجانی و حزب وابسته به او، علیه جناح چپ حکومت) است. آرایه چنین پیشنهادی از سوی نماینده سرشناس محافظه‌کار مجلس را به هیچ وجه نباید موضوعی اتفاقی دانست، بلکه نشانه‌ای از یک سیاست، احتمالاً هماهنگ شده با رفسنجانی، از سوی محافظه‌کاران است. دفاع کارگزاران از این مصوبه نشان داد که آنان نیز مانند رئیس خود بسیار آماده‌اند تا هر فرصتی را وسیله کسب قدرت بیشتر سازند و به هیچ وجه راه‌های ائتلاف دوباره با دشمنان آزادی را بسته شده نمی‌بینند و از این روست

مجلس شورای اسلامی در جریان اصلاح قانون مطبوعات مصوبه‌ای را به تصویب رساند که راه رفسنجانی را برای ریاست هم‌زمان مجلس و شورای تشخیص مصلحت هموار کرد. در حالی که نامزدهای نمایندگی مجلس باید در همه سطوح پیش از نامزد نمایندگی شدن از مشاغل دولتی استعفا بدهند، مصوبه مجلس رئیس شورای تشخیص مصلحت نظام را از این اجبار مستثنا ساخت و به این ترتیب رفسنجانی می‌تواند هم‌زمان با حفظ ریاست مجمع تشخیص مصلحت، نامزد نمایندگی مجلس نیز بشود. این پیشنهاد از سوی رضا تقوی نماینده محافظه‌کار داده شد و مجید انصاری رئیس فراکسیون حزب‌الله، وابسته به جناح چپ در مخالفت با آن و حسن مرعشی‌جانشین دبیرکل حزب کارگزاران سازندگی در موافقت با آن سخن گفتند.

مصوبه مجلس ناقض اصول متعدد قانون اساسی و اصل برابری افراد در برابر قانون است. نمایندگان مجلس در شرایطی برای رفسنجانی حق ویژه قایل شدند که حتی رئیس‌جمهور را از این حق محروم ساختند. سید حسن مرعشی‌جانشین دبیرکل حزب کارگزاران سازندگی که به دفاع از این بی‌قانونی برخاست، در عین حال گفت هاشمی رفسنجانی مایل به شرکت در انتخابات مجلس نیست. اما این تنها یک بازارگرسی بیشتر برای رفسنجانی است. همگان می‌دانند که او چه عطش سیری ناپذیری نسبت به قدرت دارد و اگر تمایل به کسب (و با مصوبه اخیر مجلس، غصب) کرسی ریاست

حزب کارگزاران سازندگی ایران که اخیراً موفق شده است از کمیسیون ماده ۱۰ احزاب جواز فعالیت رسمی بگیرد، اعضای شورای مرکزی خود را معرفی کرد. محمد هاشمی، غلامحسین کرباسچی، محمدعلی نجفی، عطاءالله مهاجرانی، محسن نوربخش، مصطفی هاشمی‌طبا، غلامرضا فروزش، فائزه هاشمی، قاسم رمضان‌زاده، اسماعیل چهارزاده، حسین هاشمی، هدایت آقای، علی حسین صلیحی، علی هاشمی، محسن هاشمی رفسنجانی، اسحاق جهانگیری، مسکون‌زاده، ایرج فاضل، عبدالناصر همتی، رضا امراللهی، طاهرزاده، محمد عطریانفر و حسین مرعشی، اعضای شورای

شورای مرکزی حزب کارگزاران سازندگی معرفی شدند

منظور این حزب از افراط‌گرایی بیش از هر چیز تشدید شکاف بین جناح‌های چپ و راست حکومتی است. عملکرد کارگزاران همواره بگونه‌ای بوده است که نوعی تعادل بین دو جناح چپ و راست در میانه این تعادل حضور خود در قدرت را تحکیم کنند. به همین دلیل آنان گاه به ائتلاف با محافظه‌کاران روی آورده‌اند و گاه به سوی جناح چپ تمایل نشان داده‌اند. اکنون در میان محافل سیاسی ایران صحبت از آن است که کارگزاران به منظور جلوگیری از این «افراط‌گرایی» دور تازه‌ای از نزدیکی به جناح محافظه‌کار را در دستور دارند و می‌کوشند ائتلاف وسیع‌تری با شرکت «میان‌روها» حول هاشمی رفسنجانی که برای تسخیر ریاست مجلس ششم خیز برداشته است، صورت گیرد. حسن مرعشی‌جانشین دبیرکل این حزب، این احتمال را رد نکرده است و در یک مصاحبه مطبوعاتی گفته است تلاش کارگزاران جلب موافقت رفسنجانی برای شرکت در انتخابات مجلس است زیرا «حضور آیت‌اله هاشمی رفسنجانی نه تنها موجب فروپاشی ائتلاف دوم خرداد نخواهد شد، بلکه ائتلاف وسیع‌تری را شکل خواهد داد. زیرا وی نقطه اتفاق همه گروه‌ها در گذشته بوده و هنوز هم از ایسن موقعیت برخوردار است.»

مرعشی‌جانشین دبیرکل کارگزاران: در صدد یک ائتلاف وسیع‌تر حول آقای رفسنجانی هستیم

مجاهدین انقلاب اسلامی:

محافظه‌کاران قصد دارند دانشگاه را آماج توطئه دیگری سازند

است تا انتخابات برگزار نگردد یا مردم به خاطر جو رعب و وحشت پای صندوق نروند. پس باید مراقب بحران‌سازی‌ها بود تا انتخابات به طور مسالمت‌آمیز برگزار گردد. وی افزود: صحبت‌هایی را که در مطبوعات به عنوان اغتشاش شماره ۲ درج شده است، باید جدی گرفت و مراقب بسود که در دام بحران‌سازی‌های محافل گرفتار نشویم. نبوی از دانشجویان خواست تا مردم را به شرکت در انتخابات تشویق کنند و گفت با شرکت مردم، مشکلات چهبه دوم خرداد در انتخابات حل خواهد شد. وی از دانشجویان خواست سیاست مداران را در پیش‌گیری تا انتخابات بطور مسالمت‌آمیز برگزار گردد.

مردم‌سالارانه و بواقع غیرآزاد و غیرقابلی به انجام رسد. **بهبود نبوی: جدی بگیرید!** بنا به گزارش روزنامه‌ها، بهزاد نبوی عضو برجسته رهبری این سازمان نیز در سخنرانی خود در اردوی دفتر تحکیم وحدت در اصفهان گفت: طرح اغتشاش دو را باید جدی گرفت. او حمله به کوی دانشگاه تهران و قتل‌های پاییز سال گذشته را در ارتباط با هم و مرتبط با انتخابات مجلس ششم ارزیابی کرد. بهزاد نبوی در سخنان خود گفت: بعضی اعمال نظیر رد صلاحیت، بستن روزنامه و تهمت و تخریب شخصیت قبلاً تجربه شده است. ناکارایی آنها اثبات شده است. شیوه جدید آنها بحران‌سازی

سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی در پیامی خطاب به اردوی دفتر تحکیم وحدت، از برنام‌های گسترده جناح محافظه‌کار برای سرکوب مقاومت دانشجویان در برابر انتخابات غریب‌دموکراتیک و زمین‌سازی احتمالی تعطیل انتخابات خبر داد. مجاهدین انقلاب اسلامی در بیانیه خود نوشتند: هدف چهبه خشونت قبضه کامل مجلس ششم از طریق اقدام‌های غیرمردم‌سالارانه است. در این پیام آمده است: چهبه انحسار و خشونت، انتخابات مجلس ششم را انتخابات مرگ و زندگی می‌بیند و با تعبیر از آن به عنوان پاسداری از تنگه احد، همچنان چشم به استراتژی «نصر به

فرماندهان نیروی انتظامی تهدید می‌کنند

و کسوت‌کنترل‌مولو توف‌های سوءاستفاده‌کنندگان از نام دانشجو و دیگر عناصر ملی و سیاسی سعی در برقراری نظم و امنیت عمومی را داشت، شروع به نشر انبوه اتهامات و گزارش‌های سراسر کذب نمودند. وی گفت: این بسیجیان که امروز می‌ارادند و اوباش آن‌ها را بی‌اثر می‌خوانند، همان یاران و رزمندگان مظلومند که درس بی‌مغز مدارس و دانشگاه‌ها را رها کرده و وارد عرصه کارزار شدند تا تاریخ مجدداً تکرار نشود و ولی و امام خود را در ادامه در صفحه ۹

گفت: ما ماموریم و مسئول و بی‌تعهد نیستیم و با آشوب‌ها و فتنه‌ها برخورد می‌کنیم، چه از وقت و حق خود مایه بگذاریم... ما نمی‌توانیم ببینیم که به خاطر ناتوانی در تصمیم‌گیری دیگران، جان و مال و ناموس مردم مورد تعرض قرار گیرد. فرمانده نیروی انتظامی، از سرپرست برکنار شده نیروی انتظامی تهران بزرگ که در جمله در سرکوب دانشجویان نقش داشت تجلیل کرد و گفت: سرتیپ

به دنبال انتشار گزارش کمیته تحقیق شورای امنیت ملی که برخی از فرماندهان نیروی انتظامی را در جریان حمله به کوی دانشگاه مقصر شناخته است، فرهاد نظری سرپرست نیروی انتظامی ناحیه تهران بزرگ از سمت خود برکنار شد و لطفیان فرمانده نیروی انتظامی، محسن انصاری جانشین فرمانده نیروی انتظامی را با حفظ سمت به جای وی منصوب کرد. در جلسه معارفه سرپرست جدید که با حضور لطفیان برگزار شد، سخنانی رد و بدل شد که نظرات واقعی فرماندهان ارشد نیروی

مجاهدین انقلاب اسلامی: محافظه‌کاران قصد دارند دانشگاه را آماج توطئه دیگری سازند

مجاهدین انقلاب اسلامی: محافظه‌کاران قصد دارند دانشگاه را آماج توطئه دیگری سازند

مجاهدین انقلاب اسلامی: محافظه‌کاران قصد دارند دانشگاه را آماج توطئه دیگری سازند

هویت، کیهان، سعید امامی

اکبر گنجی - روزنامه صبح امروز

می‌برد و مهرانگیز کار، روشنگر دارپوش، سیمین بهبهانی، هوشنگ گلشیری، فرج سرکوهی و محمدعلی سنانلو را بازداشت و پس از دیدار و گفت‌وگو با مصطفی کاظمی (موسوی)، آن‌ها آزاد می‌شوند. ده روز بعد ماجرای به دره افکندن اتوبوس حامل روشنفکران توسط یکی از اعضای محفل اطلاعاتی (خسرو براتی) پیش می‌آید. در پایان همین ماجرا مصطفی کاظمی به یکی از حضار می‌گوید: «در مساجرای... برایستان پیغام فرستادیم، نشنیدید». آنگاه در روز ۷۵/۶/۲۰ فرج سرکوهی بازداشت و در تاریخ ۷۵/۶/۲۲ آزاد می‌شود اما مجدداً در تاریخ ۷۵/۸/۱۳ در ماجرای شیبه به آدم‌ربایی توسط مسئول اطلاعاتی بازداشت می‌شود. فرج سرکوهی در همان زمان ماجرای که در دوران آدم‌ربایی توسط سعید امامی بر او رفت را در نامه مورخ ۷۵/۱۰/۱۴ به طور کامل شرح می‌دهد که آن نامه به طور مخفیانه به خارج رفت و در آنجا منتشر شد و در ایران نیز توسط پیروز دوانی (که گفته می‌شود بعدها در سال ۷۷ توسط محفل اطلاعاتی به قتل رسید) منتشر می‌شود. سعید امامی دیگر فرصت نداشت تا فیلم‌های اعترافات فرج

تماما متکی به اعترافات این سه تن بود که اینک نگاهی به آن‌ها می‌اندازیم:

الف - سعیدی سیرجانی «سعیدی سیرجانی در تاریخ ۷۲/۱۲/۲۳ دستگیر و در تاریخ ۷۳/۱۹/۱۶ در یکی از خسانه‌های امن سعید امامی، دارقانی را وداع گفت. در بخشی از فیلم اعترافات سعیدی سیرجانی آمده است: «اونچه که باعث شد من امشب خواش کنم بیایند این برنامه رو ضبط کنن، صحبتی است که از دو روز پیش شروع شده ولی شاید ده دقیقه پیش یک تلنگر سفتی به روح من خورد»، «می‌خواستم این صحبت را بکنم که این چیزهایی که در طول این مدت من نوشتم، همه رگه‌ای از لجبازی دارد و شدیداً پشیمانم از این کار»

براستی این «تلنگر سفت» چگونه به روح سعیدی سیرجانی خورد که آنچنان پشیمان شد و به سخن آمد؟ سعید امامی در جلسه شورای استان یکی از استان‌ها پس از مرگ مشکوک سیرجانی با افتخار نحوه برخورد خلاف انسانیت خود با وی را در یکی از جلسات شرح داده است. براستی اگر چنان «تلنگر سفتی» به هر شخص دیگری وارد می‌شد، چه عکس‌العملی از خود نشان می‌داد؟

برخی روزنامه‌ها و دست‌اندرکاران امور فاش ساخته‌اند که سعید امامی، عامل قتل‌های روشنفکران و آزادبخواهان ایران، طراح اصلی بسیاری از اقدامات سرکوبگرانه‌ای بوده است که علیه مخالفان رژیم انجام شده است. به نوشته این روزنامه‌ها برنامه «هویت» که چند سال پیش از تلویزیون پخش شد و در آن همه نیروهای مخالف رژیم و روشنفکران دگراندیش مورد انواع تهمت‌ها قرار گرفته‌اند، یکی از محصولات سعید امامی بوده است. از جمله شرکت‌کنندگان این برنامه، حسین شریعتمداری سرپرست روزنامه کیهان بوده است. شریعتمداری، این برنامه را همچنان «افتخاری» برای خود می‌خواند و نقش سعید امامی در تهیه آن را انکار نمی‌کند. اکبر گنجی روزنامه‌نگار اصلاح‌طلب در مقاله‌ای به نام «هویت، کیهان، سعید امامی» در روزنامه صبح امروز، پرده از راز این برنامه برداشته است. خلاصه‌ای از این مقاله را در زیر می‌خوانید:

وقتی برنامه هویت از سیمای جمهوری اسلامی پخش می‌شد، نخبگان و روشنفکران می‌دانستند که آن برنامه «کار»

آیت‌الله منتظری نسبت به استراض، اصلاح ساختار وزارت اطلاعات، استقلال حوزه و مرجعیت، پرهیز از مخارج تشریفاتی توجه می‌شد، بدهی‌های چهل پنجاه میلیارد دلاری بر این سرزمین تحمیل نمی‌شد، وفاق ملی بر این مملکت حاکم می‌گردید، دین و روحانیت بدین گونه زیر سوال قرار نمی‌گرفت و حوزه‌های علمیه به صورت پادگان نظامی در نمی‌آمد و گروه‌های فشار بر جان و مال و ناموس مردم مسلط نمی‌شدند.

سعید منتظری در خاتمه نامه خود عملکرد مهدی کروبی در آن سال‌ها را مورد سوال قرار داده و نوشته است: شما بفرمایید که در این ایام چه گام عملی و قاطعی در راه بسط آزادی‌ها و نفی خشونت و انحصارطلبی برداشته‌اید؟

این سوال، تنها سوال سعید منتظری نیست، سوال هزاران خانواده قربانیان و زندانیان سیاسی و شهروندان آگاه جامعه ماست که حقوق دموکراتیک و انسانی و زندگی آنان بی‌رحمانه مورد تعرض حکومت قرار گرفت.

مقطعی گفت‌وگوی من و شما نشان داد که علیرغم ظرفیت پذیرش بالای جامعه، صاحبان نفوذ هنوز ظرفیت لازم را برای مباحث منطقی و دور از شعارزدگی نیافته‌اند. در فردایی نه چندان دور که دیگر ما و شما و هیچ‌کس قدرتی بر پوشاندن آن نیست، حقایق روشن خواهد شد. از سوی دیگر سعید منتظری فرزند کوچک آیت‌الله منتظری نیز با ارسال نامه‌ای به مهدی کروبی، اظهارات او در پاسخ به احمد منتظری را محکوم کرد و با صراحت بیشتری مغضوبیت آیت‌الله منتظری، خانواده و پیروان وی از سوی حکومت را به دلیل مخالفت با ادامه جنگ ایران و عراق، اعتراض به شکنجه و زندان‌های طولی مدت، اعتراض به اعدام و کشتار وسیع زندانیان سیاسی، اعتراض به مصادر بی‌رویه و حیف و میل اموال، موضع‌گیری انتقادی در مورد قتل‌های مشکوک روشنفکران و تقاضا برای پیگرد جدی و شناسایی عوامل این قتل‌ها عنوان نمود. سعید منتظری در نامه خود به کروبی یادآوری کرده است: اگر به توصیه‌ها و نصایح دلسوزانه و دردمندانه

بدنبال نامه احمد منتظری فرزند آیت‌الله منتظری به مهدی کروبی، دبیر مجمع روحانیون مبارز و طرح وقایع سیاه دهه شصت، منجمه کشتار زندانیان سیاسی و نقص فاحش حقوق بشر، کروبی نیز پاسخی به وی داد که روزنامه‌های کیهان و جمهوری اسلامی با حروف درشت در صفحات اول خود، آن را به چاپ رساندند. در پاسخ کروبی، برخی مسایل مطرح شده از سوی فرزند آقای منتظری، از جمله در مورد کشتار زندانیان سیاسی، بدون پاسخ ماند. کروبی با لحنی بسیار غیردوستانه و سرد، اتهامات وزارت اطلاعات و «محفل سعید امامی» در مورد آیت‌الله منتظری را تکرار کرد. احمد منتظری با انتشار نامه دیگری کروبی را به طور شدیدتری مورد انتقاد قرار داد و نوشت: شما هنوز ظرفیت طرح مسایل منطقی را دارا نیستید و آن چه گفته‌اید در تضاد با مواضع اصلاح‌طلبانه قرار دارد. وی در این نامه گفته است: هر چند مردم تشنه دانستن حقایق تاریخ دوران خود هستند و دانستن حق و سادگی نداشتند گرفته شده هرچند ناطق نوری کوشید تصمیم مجلس را اشتباه ساده‌ای وانمود سازد که به زودی مرتفع خواهد شد، اما این تصمیم شانه دیگری از کینه پایان‌ناپذیر مرتجعین به احساسات ملی مردم ایران و ستیز آنان با هر آن چیزی است که رنگ و بوی اسلامی، و آن هم از سلاله خمینی را ندارد. از نظر این آقایان تاریخ مبارزات مردم ایران تنها در چند شخصیت مذهبی خلاصه می‌شود. این مرتجعین سال‌هاست تلاش می‌کنند مبارزات فداکارانه و دلیرانه مردم ایران، نیروهای ملی و چپ کشور را نیز مانند خود آنان از سحنه روزگار حذف کنند.

۲۹ اسفند، سالروز علی شریعتی ایران، یادآور یکی از بااهمیت‌ترین مبارزات و پیروزی‌های ملی است که در طول یک صد سال اخیر، همه تلاش خود را در راه استقلال سیاسی و منافع ملی و کسب هویت به منضم ظهور رسانده است. این پیروزی مردم ایران که با رهبری دکتر محمد مصدق، یکی از خوشام‌ترین رهبران سیاسی کشور به دست آمد، منجر به خلع یداز شرکت نفت انگلیس گردید و به تنها در ایران بلکه در تمام منطقه خاورمیانه محرکی برای تشدید مبارزات ضداستعماری و راهپیمایی گردید. این پیروزی به‌لگویی بسیاری دیگر کشورهای محرومی که به نیرد با استعمار انگلیس مشغول بودند تبدیل شد و اهستی قراتر از ایران یافت.

۲۹ اسفند ماه در حافظه تاریخی مردم ایران به مثابه نمادی از اراده متحد یک ملت در راه کسب استقلال و آزادی به ثبت رسیده است. این ملت هوشیار هیچ‌گاه اجازه نخواهند داد ارزش‌های مسلطی از سوی جمعیتی مرتجع مورد تجاوز قرار گیرد. حتی اگر این روز را از تقویم تعطیلات رسمی کشور نیز حذف کنند، اما آن راز قلب و یاد مردم نمی‌توانند حذف نمایند.

۲۹ اسفند
در یاد و قلب مردم
زنده است

مجلس شورای اسلامی قانونی را به تصویب رساند که بر اساس آن، تعطیل رسمی ۲۹ اسفند ماه، روز ملی شدن صفت نشسته لغو شد. این مصوبه که از سوی کمیسیون امور اداری و استخدامی به مجلس ارایه شد، به تصویب نهایی رسید و بلافاصله هم از نایب‌شورای کیهان گذشت. طبق اصلاحیه مجلس، سالروز وفات قاضی زهرا به عنوان روز تعطیلی رسمی جایگزین روز حماسی مردم ایران شد.

اما این تصمیم ضدملی با واکنش بسیار سریع و اعتراض گسترده مردم و مطبوعات آزادبخواه روبرو شد و خشم عمومی از اقدام ارتجاعی مجلس را برانگیخت. زیر فشار افکار عمومی، ناطق نوری رئیس مجلس مجبور شد شتابزده در تلویزیون ظاهر شود و قول دهد که مجلس پس از تعطیلات تابستانی این «اشتباه» را جبران کند. هرچند ناطق نوری کوشید تصمیم مجلس را اشتباه ساده‌ای وانمود سازد که به زودی مرتفع خواهد شد، اما این تصمیم شانه دیگری از کینه پایان‌ناپذیر مرتجعین به احساسات ملی مردم ایران و ستیز آنان با هر آن چیزی است که رنگ و بوی اسلامی، و آن هم از سلاله خمینی را ندارد. از نظر این آقایان تاریخ مبارزات مردم ایران تنها در چند شخصیت مذهبی خلاصه می‌شود. این مرتجعین سال‌هاست تلاش می‌کنند مبارزات فداکارانه و دلیرانه مردم ایران، نیروهای ملی و چپ کشور را نیز مانند خود آنان از سحنه روزگار حذف کنند.

۲۹ اسفند، سالروز علی شریعتی ایران، یادآور یکی از بااهمیت‌ترین مبارزات و پیروزی‌های ملی است که در طول یک صد سال اخیر، همه تلاش خود را در راه استقلال سیاسی و منافع ملی و کسب هویت به منضم ظهور رسانده است. این پیروزی مردم ایران که با رهبری دکتر محمد مصدق، یکی از خوشام‌ترین رهبران سیاسی کشور به دست آمد، منجر به خلع یداز شرکت نفت انگلیس گردید و به تنها در ایران بلکه در تمام منطقه خاورمیانه محرکی برای تشدید مبارزات ضداستعماری و راهپیمایی گردید. این پیروزی به‌لگویی بسیاری دیگر کشورهای محرومی که به نیرد با استعمار انگلیس مشغول بودند تبدیل شد و اهستی قراتر از ایران یافت.

۲۹ اسفند ماه در حافظه تاریخی مردم ایران به مثابه نمادی از اراده متحد یک ملت در راه کسب استقلال و آزادی به ثبت رسیده است. این ملت هوشیار هیچ‌گاه اجازه نخواهند داد ارزش‌های مسلطی از سوی جمعیتی مرتجع مورد تجاوز قرار گیرد. حتی اگر این روز را از تقویم تعطیلات رسمی کشور نیز حذف کنند، اما آن راز قلب و یاد مردم نمی‌توانند حذف نمایند.

صدها هزار دانشجوی برای پیگیری خواست‌های...

را به پرهیز از آن دعوت کرده است.

مسئولان دانشگاه:

در همین حال چند تن از مسئولان دانشگاه تهران نیز با حضور در جلسه علنی شورای شهر تهران، گزارش کمیته تحقیق را مورد انتقاد دادند.

وسمعی عضو شورای شهر تهران و عضو کمیته تحقیق این شورا پیرامون حادثه کوی در این جلسه گفت: متأسفانه گزارش‌هایی که پیرامون این حادثه داده شد و حتی گزارش شورای عالی امنیت ملی اتهامات زیادی داشت که هم ما و هم شهروندان می‌خواهند این نقاط ابهام روشن شود. وی افزود: در اتفاقی که افتاد افرادی زخمی شدند و در حادثه کوی در دنبال فاجعه کوی دانشگاه رخ داد طبق گزارشاتی که به ما داده شد تعدادی از شهروندان کشته شده‌اند. البته آمار دقیقی از کشته‌شدگان وجود ندارد. چون مسئولان ذی‌ربط در این مورد آمار دقیقی ندارند و حتی در برابر سوالاتی که از سوی بعضی از اعضای شورا شد پاسخی ارائه ندادند.

بسی توجهی به دلایل و علل اعتراضات به حق دانشجویان در تهران و شهرستان‌ها می‌باشد. دفتر تحکیم وحدت با انتقاد از عدم اشاره به تخلف «بسیار مهم» نیروی انتظامی در این واقعه و عدم مقابله با نیروهای شبه نظامی؛ بر رسیدگی صحیح و کامل به پرونده قتل‌های زنجیره‌ای تأکید کرد و افزود: «بازرسی قدرت طلب، جریانات وابسته و جاسوس و گروه‌های فشار که حاضر به تمکین در برابر قانون نمی‌باشند و کوفته‌فکرانی که خشونت را ابزار و حتی هدفی در خدمت برداشت ناقص خویش از دین می‌نامند و حتی از تریبون‌های رسمی نظام به این امر مشغولند، همگی با منافع متفاوت به تقدس خشونت مشغول هستند و البته محفل‌های مخوف نیز در جهت هماهنگی در عوامل کوشش می‌کنند.»

دفتر تحکیم وحدت در قطعنامه خود خواستار ارجاع کلیه پرونده‌های دانشجویان و اعضای انجمن‌های اسلامی که بازداشت شده‌اند، به دادگاه و مشخص شدن سرنوشت مفقودان شد.

در بخش دیگری از این قطعنامه با اشاره به قتل‌های زنجیره‌ای آمده است: «تاکنون تنها به ذکر نام و نحوه عمل چند تن از این محفل مختصر گردیده است و سوالات فراوانی چون نحوه ارتباط این محفل با عناصر خشونت‌طلب دیگر در جامعه، علت انتخاب سوزدها، معرفی سوزدهای بعدی، نحوه پنهان‌سازی و توجیه این اقدامات ضدانسانی نزد مقامات مسئول، دیگر اقدامات این محفل که نمونه آن توسط روزنامه سلام در مورد قانون مطبوعات افشا گردید، علت رشد این جریانات در درون دستگاه اطلاعات و دلایل طولانی شدن رسدگی به این پرونده بی‌پاسخ مانده است.» دفتر تحکیم وحدت در پایان قطعنامه خود وقوع هر حرکتی که زمینه را برای خشونت و تشنج فرام سازد در تقابل با توسعه سیاسی دانسته و همگان

ادامه از صفحه اول

اقدامات نیز مشکلی را حل نخواهد کرد.

در بیانیه دانشجویان آمده است: به راستی نیروهای موسوم به «نوپ» که حاصل این مدیریتند چیستند و با مجوز چه کسی متولد شده‌اند و حضورشان چه مستعابی دارند. شورای دانشجویان در پایان اطلاعیه خود افزودند: رسوا نمودن چهره‌های شناخته شده و پشت پرده این گروه پانصد نفره و حامیان آن‌ها در مراجع رسمی که سالهاست بحران‌سازی می‌کنند و امنیت را از مردم سلب نموده، دلسوزان نظام را از زده می‌سازند و اعلام نقش آنان در این فاجعه و محاکمه آنان می‌تواند نخستین گام جدی نظام در برخورد با این جریان شوم باشد.

دفتر تحکیم وحدت: جبران مسافات جنسیت کوی دانشگاه تهران و دانشگاه تبریز ضرورتی ملی است

دفتر تحکیم وحدت در اجلاس سالانه خود، گزارش کمیته تحقیق شورای امنیت ملی پیرامون حمله به کوی دانشگاه و جریانات رسیدگی به پرونده قتل‌های پاییز سال گذشته را مورد انتقاد قرار داد و خواستار روشن شدن سرنوشت دانشجویان مفقود شده در قطعنامه پایانی این اجلاس که در شهر اصفهان برگزار شد، آمده است: «بارها تأکید نمودیم جبران مسافات جنایات و خشک حرمت و حیثیت انجام شده در وقایع کوی دانشگاه و دانشگاه تبریز ضرورتی ملی و شرط لازم برای آرامش و امنیت جامعه است.»

تحکیم وحدت از گزارش کمیته تحقیق شورای عالی امنیت ملی انتقاد کرده و نوشته است: «متأسفانه تقلیل بخش عمده ماجرا به درگیری‌های لفظی بین دانشجویان و نیروهای انتظامی و عدم اظهار نظر به جنایات دهشتناکی که در میانه شب با تهاجم به دانشجویان در خوابگاه و حتی در موقع اقامه نماز صبح رخ داد، حساسی از نوعی



سرخوئی را به هویت برساند، لذا از طریق «کیهان» تبلیغات خویش را پی گرفت.

کیهان در تاریخ ۷۵/۱۱/۱۷ نوشت: «فرج سرکوهی هنگام خروج غیرقانونی از کشور دستگیر شد. این دروغ شادخار تولید محفل اطلاعاتی بود و در حالی که فرج سرکوهی در حبس مجبور بود در بدترین شرایط به نکاتی که سعید امامی نوشته بود اقرار کند، کیهان نوشت: «اینکه خانه وابسته فرهنگی سفارت آلمان در تهران، پاتوق و محل آمد و شد عناصر روشنفکرانمی چپ آمریکایی و دموکرات‌های ضد خلق در طول سال‌های گذشته بوده است، حداقل اطلاعاتی است که از اعترافات و مکاتبات آشکار و پنهان خود این حضرات در اختیار ماست.» اعترافات چه کسی؟ فرج سرکوهی! در اختیار چه کسی است؟ سعید امامی! کدام روزنامه همزمان مدعی در اختیار داشتن آن است؟ کیهان؟! ۵ - آقای نیازی می‌گوید: «عاملان این قتل‌ها به نام مبارزه با تهاجم فرهنگی و ضدانقلاب دست به اعمال تنگین زدند. بهتر است کیهان عجله نکند. منتظر باشید تا سخنرانی سعید امامی تحت عنوان «ایجاد امنیتی - اطلاعاتی تهاجم فرهنگی» ادامه در صفحه ۹

ب - عزت‌الله سبحانی. مهندس سبحانی در تاریخ ۶۹/۳/۲۳ توسط محفل اطلاعاتی بازداشت و در تاریخ ۶۹/۹/۵ آزاد شد. به دنبال پخش انتقادهای مهندس سبحانی از نهضت آزادی در برنامه هویت، ماهنامه ایران فردا (شماره ۲۶) درباره چگونگی و علل ضبط آن برنامه در دوران بازداشت توضیح داد. هویت به محض انتشار ایران فردا، به اعتراض و انتقادهای مطرح شده پاسخ گفت. پاسخ هویت نه از منظر صدا و سیما، بلکه از موضع «محفل اطلاعاتی» ضبط کننده آن برنامه در بازداشتگاه وزارت اطلاعات است.

ج - غلامحسین میرزاصالح. غلامحسین میرزاصالح در تاریخ ۷۱/۷/۷ توسط «محفل اطلاعاتی» بازداشت و در طول مدت حبس از آنان فیلم‌های مطابق میل سعید امامی برای پخش در برنامه هویت ضبط شد. نکند آقای شریعتمداری معتقد است که بازداشتگاه «توحید»، «۲۰۹» و «خانه‌های امن»، زیر مجموعه صدا و سیماست و نه وزارت اطلاعات و در طول یک دهه در اختیار سعید امامی؟ اسناد موقد داخلی برنامه هویت که «پشت صحنه و هویت اصلی جریان‌های ضدانقلاب را به طور مستند افشا» می‌کرد،

سعید امامی است. پس از اجرای بخشی از پرونده تاریک‌خانه اشباح توسط «محفل اطلاعاتی» و قتل نویسندگان و شهروندان نیز به نقش مهم سعید امامی در تحولات سال‌های ۷۷ - ۶۸ پی بردند. اینک حسین شریعتمداری می‌گوید تا با دادن آدرس غلط، سازمان صدا و سیما را به عنوان «تهیه‌کننده» برنامه هویت معرفی کند.

فاقد شناسنامه بودن «هویت» به راحتی ذهن را به «محفل اطلاعاتی» معطوف می‌کند. اما دلایل بسیار دیگری نیز وجود دارد که نشان می‌دهد هویت تماماً محصول خلاقیت‌های بلارقیب سعید امامی است.

۱ - آقایان عزت‌الله سبحانی، غلامحسین میرزاصالح و سعیدی سیرجانی توسط «محفل اطلاعاتی» بازداشت و در طول مدت حبس از آنان فیلم‌های مطابق میل سعید امامی برای پخش در برنامه هویت ضبط شد. نکند آقای شریعتمداری معتقد است که بازداشتگاه «توحید»، «۲۰۹» و «خانه‌های امن»، زیر مجموعه صدا و سیماست و نه وزارت اطلاعات و در طول یک دهه در اختیار سعید امامی؟ اسناد موقد داخلی برنامه هویت که «پشت صحنه و هویت اصلی جریان‌های ضدانقلاب را به طور مستند افشا» می‌کرد،

از کمیسیون اسناد کنگره ششم به اعضا و دستداران سازمان

کمیسیون تهیه پیش‌نویس اسناد کنگره ششم در اولین نشست خود پیرامون نحوه کار کمیسیون به گونه‌ای که هم مشارکت عموم نیروهای سازمان و دستداران آن را در بحث‌های پیش‌کنگروه‌ای تأمین نماید و هم کار روی اسناد در کمیسیون پیش‌برود، تصمیم گرفت که میزگردی از اعضای این کمیسیون ترتیب دهد. آنچه که در زیر از نظر شما می‌گذرد حاصل اجرای این تصمیم است.

تاکید بر این نکته ضرورت دارد که در این میزگرد که در اواخر تیرماه گذشته برگزار شد، پیرامون تاکتیک‌های مشخص و برنامه عمل شورای مرکزی سازمان در فاصله کنگره ششم تا هفتم یعنی صورت نگرفت، اما در راستای انجام همین وظیفه که بنا به تصمیم شورای مرکزی سازمان باید در شکل ارایه اسناد عشی سیاسی و برنامه عمل صورت بپذیرد، هم‌اکنون کمیسیون به بحث‌های خود ادامه می‌دهد. کمیسیون از همه شما یاران و دستداران سازمان دعوت می‌کند که با ارسال دیدگاه‌ها و پیشنهاد‌های خود سازمان را برای برگزاری یک کنگره پربار و موفق یاری برسانید.

این کمیسیون، متعاقباً زمانبندی پیشنهادی خود برای کنفرانس‌های پیش‌کنگروه ششم را به اطلاع رفقا خواهد رساند.

امیر ممینی: این میزگرد، ویژه تبادل نظر اعضای کمیسیون برنامه یا اسناد پیرامون برخی مسایل گرهی سیاسی و دیدگاهی است. ما مسایل متعددی را در دستور بحث داریم، شامل: بررسی وضعیت سیاسی روز، بررسی اوضاع عمومی کشور، اظهار نظر درباره امکان تحول در جمهوری اسلامی، و طبیعتاً اظهار نظر در باره دیدگاه‌ها و نظریات سیاسی موجود در سازمان و نقد مقابل نظریات شرکت‌کنندگان در این میزگرد. مناسبت دارد که ما بحث‌مان را با بررسی وضعیت سیاسی جاری و اتفاقاتی که در جریان حرکت دانشجویان آزادیخواه کشورمان روی داده است شروع کنیم. با رفیق بهزاد گرمی این بحث را آغاز می‌کنیم.

گرمی: این روش درستی است که مشی سیاسی را ما در پیوند با رویدادها و روندهای واقعی کشور توضیح بدهیم تا بتواند با روندهای عینی محک بخورد.

در مورد آنچه که در هفته گذشته در کشور اتفاق افتاد، یک عده آن را یک انقلاب بعد از بیست سال ارزیابی کردند و یک عده‌ای هم خواستند آن را صرفاً در چهارچوب اصلاحات حکومتی توضیح بدهند که در هر دو ارزیابی می‌بینیم که این در واقع علقه‌ها و تمایلات سیاسی آنها است که نوع نگاه به صحنه را تعیین می‌کند؛ به نظر من، این تحولات ادامه تحولات ۲ خرداد بود اما در فرازی بالاتر و در کیفیت جدیدتر. در اینجا ما شاهد یکی دیگر از توطئه‌های مداوم جناح ارتجاعی و تام‌گرا و محافظه‌کار و راست حکومت بودیم برای متوقف کردن روندهای ۲ خرداد که مدام در جامعه نیروی بیشتری می‌گیرد و مثل یک گلوله برقی در تمام کشور می‌رود به حالت بهمن تبدیل می‌شود. و متقابلاً یک ضد حمله دیگر از سوی جنبش دمکراتیک و نیز اصلاح‌طلبان حکومتی را دیدیم.

ممینی: شما فکر می‌کنید که این نقشه با آن چه به نام «نقشهٔ مردم» معروف شده است مرتبط است؟

گرمی: دقیقاً. این پروژه «مردم» است که اگر در محرم امکان اتفاق نیافتد و اگر در صفر نتوانست به اجرا درآید، خواست که در ربیع‌الاول پیاده شود. ببینید موضوع فقط زمان است و در مورد وقایع اخیر هم روشن است که لایحه‌ای را به مجلس بردند و با یک قیام و کودتای آن را به تصویب رساندند و بعد هم بهانه پیدا کردند تا در سنگر دیگری از نیروی جنبش ۲ خرداد که دانشگاه باشد آشوب بپاکنند و بعد هم جنبش دانشجویان را بزنند و به این ترتیب یک‌یک امکانات را کور کنند. اما بر خلاف منویات حضرات آن‌چه که در صحنه اخیر خودش در نشان داد و بسیار هم برجسته بود این است که نیروی تحولی در جامعه ما وجود دارد که بسیار عظیم است و پرمایه و ریشه‌دار. نیروی تحولی که آفریننده اصلی ۲ خرداد بود. این نیروی تحول در جامعه اساساً نیرویی است دمکراتیک که در عین حال که طرفدار جدی پیشرفت اصلاحات در حکومت است اما به هیچ‌وجه فقط در ظرف و چهارچوب نیروی اصلاحات در حکومت نمی‌گنجد. این نیرو در این فرازی نوین که داریم از آن صحبت می‌کنیم به نحو گویایی خود را با شعارها و خواسته‌هایش در معرض نمایش گذاشت. این نیرو نشان داد ضمن این‌که همچنان می‌خواهد حامی و پشتیبان نیروی اصلاحات در حکومت باشد اما به هیچ‌وجه حاضر نیست فقط در چهارچوب آنچه که رهبری اصلاح‌طلبان حکومتی می‌خواهد خود را محدود و زندانی بکند و این برجسته‌ترین ویژگی جنبش اخیر

بود. من از این می‌خواهم یک نتیجه‌گیری کلی بکنم که نیروی تحول، نیروی دموکراسی، نیروی اصلاحات و نیروی جامعه مدنی را که در جامعه ما وجود دارد عمده‌تاً باید در نیروی روشنفکری، در کارگران و کارمندان آگاه، در نیروی جوان و در نیروی زبانی که نمی‌خواهند دیگر به این همه فشار و تبعیض ارتجاعی تن بدهند دید و یافت. و ما باید درست بر همین نیرو تکیه بکنیم. این نیرو، نیروی مسالمت است و برعکس آن چه که القا می‌شود که گویا این‌ها خشونت‌گرا هستند و خشونتشان با خشونت خشونت‌گرایان حکومتی قابل تقسیم صحیح نیست. این نیرو را قبل از همه باید در شعارهای متعالی یابنده‌اش دید که خواهان تحول بنیادین در ساختار حکومت و جامعه هستند و ما باید دقیقاً این را نیروی اجتماعی جنبش چپ، جنبش ترقی خواه و جنبش لائیک بدانیم و با همین نیروی اجتماعی هم بتوانیم پیوند برقرار بکنیم.

ممینی: رفیق جمید عبدالرحیم پور شما این رویدادها را چطور می‌بینید؟ ویژگی حرکت اخیر دانشجویان چیست؟ آیا این حرکت را میتوان در چهارچوب حرکت شناخته شدهٔ نیروی اصلاح‌طلب ارزیابی کرد؟ تفاوت‌ها در چیست؟

عبدالرحیم پور: جوهر اصلی قضیه را بهزاد گفت. من فکر می‌کنم حرکتی که شروع شد، ادامه دوم خرداد است در فراز جدید. خواسته‌های جنبش دانشجویی، مشخص‌تر و روشن‌تر از خواسته‌های جناح اصلاح‌طلب درون رژیم بود. واقعیت این است که آهنگ حرکت جناح اصلاح‌طلب، در جهت تحقق برنامه و شعارهای خود بویژه در جهت گسترش مطالبات مردم و جنبش دانشجویی، متناسب با پتانسیل نیروی تحول در جامعه نیست. یکی از دلایل بروز جنبش دانشجویی به شکلی که شاهدش بودیم، کندی آهنگ حرکت جناح اصلاح‌طلب است. نوع حرکت دانشجویان از ابتدا، از همان روز که ۱۵۰ نفر بعد از توقیف روزنامه سلام جمع شدند که بعد به آتش کشیده شد و حتی بعد از به آتش کشیده شدن آن، عمدتاً مسالمت‌آمیز بود. اگر جناح اصلاح‌طلب قبل از تصویب لایحه تحدید مطبوعات و توقیف روزنامه سلام و قبل از حمله اوباش به دانشجویان، حرکت لاکستی خود را کنار می‌گذاشت و با هشاری و سرعت عمل با تعرض جناح راست بر خورد می‌کرد، جنبش دانشجویی به آتش کشیده نمی‌شد. آنها بجای اقدام برای جلوگیری از حمله نیروهای راست به دانشجویان به پند و اندرز دانشجویان پرداختند و با ندانم‌کاری‌های خود، به آنها اجازه دادند تا دانشجویان را به آتش بکشند. جناح اصلاح‌طلب می‌دانست که نیروی ضد اصلاحات درون رژیم همیشه آماده سرکوب و قتل و آتش کشیدن هستند، نقشه شوم عاشورا را خود آنها بر ملا کرده بودند و هوش و ذکاوت زیادی لازم نبود تا آنها متوجه شوند که در آن شرایط و لحظات، امکان حمله اوباش به دانشجویان یک امکان واقعی است. بعد از اینکه دانشجویان به آتش کشیده شدند و جنبش دامنه و شدت پیدا کرد، جناح خاتمی به بهره‌برداری از وضعیت پیش‌آمده پرداخت، جناح راست به هراس افتاد و اولین بیانیه شورای عالی امنیت که نشانه شکست جناح راست بود صادر شد. اما شکست در برابر جنبش دانشجویی و عصب‌نشینی در برابر جناح اصلاح‌طلب از یک سو و گسترش دامنه جنبش از سوی دیگر، هراس شدیدتری را در میان جناح راست به وجود آورد. این جناح تنها به یک شکل می‌توانست صحنه را به عقب و به سود خود برگرداند و آن به خشونت کشیدن همه‌جانبه جنبش دانشجویی بود. و همین کار را هم کرد. بعد از این وقایع جناح خاتمی که در اولین بیانیه شورای امنیت خود را پیروز می‌دید، هم مرعوب شد و هم گول خورد و آقای خاتمی آمد و آن سخنرانی تند علیه جنبش دانشجویی را ایراد کرد.

ممینی: رفیق فریدون احمدی (سیامک) همین جا از شما یک سؤال دارم.

احمدی: یعنی جناح اصلاح‌طلب هم‌سو نشد با جناح دیگر؟ و خود این موضع را نداشت که جنبش فراتر از این نرود؟

ممینی: منظورش این است که آیا جناح اصلاح‌طلب سعی نمی‌کرد که جنبش دانشجویان را مهار کند.

احمدی: شما مواضع آنها را با مفهوم گول خوردن توصیف کردید آیا معتقدید جناح اصلاح‌طلب مواضعش در واقع آنچه بروز یافت نیست. گول خورده است؟

عبدالرحیم پور: عرض کردم که جناح اصلاح‌طلب آهنگ حرکتشان کند بود. مواضع آنها مثل جناح راست نیست که جنبش دانشجویی را بگوید. آنها کوشش می‌کنند پاسخ بدهند ولی در عین حال بخاطر تناقضات فکری و برنامه‌ای که می‌خواهند حکومت را در پایه‌های دینی و فقهاتی نگه‌دارند کوشش می‌کنند جنبش دانشجویی را مهار کنند و در چارچوب خواسته‌های خود نگه‌دارند. من این ارزیابی را ندارم که جناح اصلاح‌طلب می‌خواهد مثل جناح راست سرکوب بکند و بکشد.

احمدی: نه من هم این ارزیابی را ندارم. **ممینی:** رفیق فرخ نگهدار می‌تواند با اظهار نظر در همین باره صحبتش را شروع کند. شما مقاله‌ای نوشدید که من آن را در اینترنت خواندم. استنباط من از مقاله شما این است که معتقدید جناح محافظه‌کار به شکل سازمان یافته‌ای حمله به دانشگاه را طراحی نکرده بلکه این ماجرا تا حدی خودانگیخته بود، یا این که توسط محافل معینی صورت گرفته است. اگر ممکن است کمی بیشتر در این باره صحبت کنید، و نیز در بارهٔ موردی که در سؤال سیامک و پاسخ جمید بود، این‌که آیا جناح اصلاح‌طلب این ظرفیت را داشت که این حرکت را کاملاً تأیید و یا هدایت بکند، و یا نه.

نگهدار: در مورد این‌که این آیا با پروژه حمله به کوی دانشگاه با پروژه محرم ربط دارد یا ندارد مطلع نیستم و نمی‌توانم دقیق نظر بدهم. بحث را روی روندهای کلی‌تر متمرکز کنیم. من این جور می‌بینم که مضمون روندهای جاری در کشور در جهت گسترش مطالبات برای دموکراسی تقویت عناصر جمهوری است، در سمت مقابله با حکومت توتالیتر که تجسم آن ولایت فقیه است. من خیلی خلاصه مضمون این روند جاری سیاسی در کشور را گذر از استبداد به دموکراسی می‌بینم.

این اتفاق تاریخی هم‌اکنون در کشور ما در حال گسترش است و برآمد ۲ خرداد یک چهره آن است پروژه قتل‌ها یک برآمد دیگر در همین رابطه است و جنبش دانشجویی اخیر هم در همین مسیر است یعنی با رفاقی دیگری که می‌گویند که ادامه ۲ خرداد است جنبش دانشجویی اخیر، موقفم و تاکتیک می‌کنم که مضمون کلی تحولات سیاسی که در کشور در حال گسترش است گذر از استبداد به دموکراسی است.

ممینی: نظر شما کاملاً روشن است. ولی حرکت اخیر یک مسئله‌ای را مطرح کرد، این که حتی اگر اصلاح‌طلبان از حداکثر ظرفیت خود استفاده کنند باز هم این امکان وجود دارد که بخشی از مردم شعارها و خواسته‌های بیشتری را مطرح بکنند، یعنی صرفاً در چهارچوب شعارها و خواسته‌های آنها حرکت نکنند.

نگهدار: دقیقاً. خوشبختانه مضمون روند سیاسی جاری از جانب عموم رفقای ما امروز پذیرفته شده. همه می‌گویند که روند در جهت اصلاحات دموکراتیک هست. مشکل یا سوالی که از ۲ خرداد تا امروز در ذهن همه ما بوده است این بوده که ظرفیت‌ها امکانات و توانایی‌ها یا قدرت جناح اصلاح‌طلب برای پیشبرد این اصلاحات تا کجاست؟

دو پاسخ در باره این سؤال روی میز همه بوده است. یک پاسخ که تشریح کار هم بسیار روی آن کار کرده این بوده که «خاتمی می‌تواند اگر بخواهد. چرا که توانایی او بستگی به میزان اتکالی وی به مردم بستگی دارد». پاسخ تشریح کار پاسخ یک گرایش نیرومند در جنبش دموکراتیک است. خیلی‌ها این طور فکر می‌کنند. آنها فکر می‌کنند آقای خاتمی باید مردم را به خیابان آورد. به نظر من تجربه ۶ روزه اخیر اولین، اولین تجربه نیروهای اصلاح‌طلب و هم چنین مردم بخصوص جنبش دانشجویی بود برای این‌که ببینند فشار از پائین، در فورم تصحیح و تظاهرات و غیره، چه عکس‌العمل‌ها و چه امکاناتی ایجاد می‌کند.

من روز دوشنبه که شما اشاره کردید آن مطلب را نوشتم و در اینترنت گذاشتم و روز چهارشنبه پراساس سیر رویدادها نتیجه‌گیری‌های تازه‌ای به ذهن رسید و آن این بود که جنبش راست دقیقاً می‌دانست که جناح چپ تصمیم گرفته حرکت خود را با حرکت پائین هماهنگ کند. از اولین بیانیه شورای امنیت ملی هم این همسویی به خوبی آشکار بود. در روز چهارشنبه، تاکتیک افراطیون جناح راست روشن شد که چرا شب به کوی دانشجویان با آن

خشونت حمله کردند. به خاطر این‌که جناح راست هم می‌دانست که شرط بردن در این گیم (Game) آن است که تظاهرات به خشونت کشیده شود. فکر می‌کنم آنها از قبل تصمیم داشته‌اند که به خشونت بکشند.

بنابر این سؤالی که در دور دوم من پیشنهاد می‌کنم روی آن بحث کنیم این است که امکانات واقعی برای اتکالی بالا به پائین و هماهنگ کردن جریان اصلاح‌طلب با جنبش توده‌ای چه مسیزان است و چه خطراتی دارد و چه دستاوردهایی می‌تواند داشته باشد؟ **ممینی:** این موضوعی است که حتماً باید به آن پرداخته شود. من پیشنهاد می‌کنم که رفیق احمدی اولاً به سؤالی که خودش از مجید کرده است پاسخ بدهد و صحبت خود را با همین پاسخ شروع بکند و در ضمن آن مطرح بکند که حرکت اخیر دانشجویان را چگونه می‌بیند. به خصوص در رابطه‌ای که جناح اصلاح‌طلب با حرکت دانشجویان برقرار کرده چه می‌بیند.

احمدی: من فکر می‌کنم کاملاً روشن باشد که در سازمان ما هیچ نیرویی و در سطح جنبش چپ، نیروی بسیار کمی وجود داشته باشد که بین جناح‌های حکومتی تفاوت قائل نباشد و بگوید که این جناح همان کاری را می‌کند که آن جناح انجام می‌دهد. هر دو یک هدف را دنبال می‌کنند. موضوع و مسئله به گونه دیگری است که سعی می‌کنم زوایای اصلی آن را در بعضی از ویژگی‌های جنبش ۱۸ تیر، بیان کنم بعضی ویژگی‌های بیان نشده توسط بهزاد و مجید، من فکر می‌کنم اولاً جنبش ۱۸ تیر آشکارا می‌باید برای برخی نیروها روشن‌تر کرده باشد که چه جنبش و پتانسیل عظیمی در جنبش ۲ خرداد وجود داشت برای تحولات بنیادی و وسیع. دوم اینکه جنبش ۱۸ تیر که در سطح بالاتر جنبش ۲ خرداد را بازتاب داده است و فقط در محدوده دانشجویی هم نباید آن را دید، بطور صریح ولایت فقیه را مورد هدف قرار داد. در دور خرداد با حمایت از نیروی رقیب که برنامه و سیاست دیگری را بیان می‌کرد، ولایت فقیه نفی شده بود. این یک تحول جدی به جلو می‌باشد. سوم اینکه تبارز حضور نیرویی بود که حاضر نیست این خط قرمزها را بپذیرد و حاضر نیست از حفظ نظام و چارچوب نظام باشد و اصلاح‌طلبی خود را مقید به چارچوب نظام اعلام نمی‌کند و فراتر از آن می‌رود. نکته دیگر اعلام شکست علنی و روشن بیست سال سیاست‌های ایدئولوژیک جمهوری اسلامی برای ساختن جوانان در چهارچوب هنجارهای جمهوری اسلامی بود. اینها همه جوانانی بودند که تحت آموزش‌های این رژیم پرورش پیدا کرده بودند.

همچنین جنبش ۱۸ تیر و روزهای متعاقب آن نشان داد، میدا و کانون رادیکالیسم کجاست و نبض جنبش کجا می‌تپد آن افسانه را باید کنار گذاشت و آن تبلیغات را که رادیکالیسم را مثلاً به اپوزیسیون خارج کشور نسبت می‌داد و یک دیوار ایجاد می‌کرد بین اپوزیسیون داخل، اپوزیسیون خارج و گویا این که اپوزیسیون داخل می‌خواهد سیاست‌هایی را پیش‌برد در چارچوب اصلاح‌طلبی و تماماً در چارچوب و حد ظرفیت اصلاح‌طلبان حکومتی. این جنبش نشان داد که کانون حرکت و پتانسیل تحول و متشا خواست تغییرات جدی و گسترده کجاست؟

نکته بعدی این که دانشجویان در این جنبش اعلام کردند که نمی‌خواهند وسیله اعمال فشار در پائین و چانه زنی در بالا باشند و صرفاً بعنوان ابزار مورد استفاده قرار گیرند. آنها مخالفت خود را با این سیاست اعلام کردند و به همین دلیل اصلاح‌طلبان حکومتی در بین بست قرار گرفتند. در این میان بار دیگر آشکار گردید نمی‌شود به ولایت فقیه و چارچوب نظام پایبند و معتقد بود و هم به مردم اتکاء کرد. نیرویی در سازمان از دیرباز به درستی بر این تضاد تأکید می‌کرد و اینکه مقابله با تقید و پایبندی به ولایت فقیه آقای خاتمی و اصلاح‌طلبان حکومتی باید از راستاهای سیاست ما باشد. متأسفانه این نیروها در این واقعه و جریان تماماً جانب ولایت فقیه را گرفتند و در عمل تضاد و بن‌بست را به شکل هم‌سوئی با سرکوبگران ولایت فقیه پاسخ دادند و مطمئن هستم که این تضاد باز هم در هر رویداد و هر زمان باز تولید خواهد شد. این بن‌بست، بن‌بستی است که دائماً این نیروها را در موقعیت تصمیم‌گیری قرار می‌دهد و تا این تضاد را حل نکنند جایگاه واقعی‌اشان معلوم نخواهد شد.

ممینی: اجازه می‌خواهم در همین چارچوب

چند نکته را از نظر خود مطرح کنم. مسئله اول خوشبختانه همه ما توافق داریم که حمله به دانشگاه، حمله‌ای نبوده اتفاقی و محفلی بلکه جناح راست بطور کلی این تصمیم را دارد برای اعمال خشونت. به اعتقاد من تصمیم جناح راست برای اعمال خشونت یک تصمیم طبق نقشه است و همواره این را دنبال خواهد کرد حتی زمانی که یک خشونت بشکل موضعی هم انجام می‌شود باز هم ما می‌توانیم آن خشونت را جزئی از نقشه جناح راست مطرح بکنیم و جزو نقشه ولایت فقیه. چرا؟ به خاطر این که وقتی یک رهبر مذهبی هیچ‌گاه تکثیر نمی‌کند به لحاظ شرعی و مذهبی رد نمی‌کند اعمال خشونت را و در نماز جمعه و توی صحن دانشگاه باز هم از اصطلاح محارب و ملحد و از قطعه قطعه شدن نسام می‌برد اذن اعمال خشونت و کشتار معترضین صادر شده است. مسئله این است که در چه زمان این کار صورت بگیرد و توی چه حادثه‌ای از این خشونت استفاده بکنند و اینجاست که دست آن گروه‌ها و محافل مختلف باز است گاه کاملاً به فرمان اینها عمل می‌کنند و گاه طبق اصل. بنابر این مسئول اصلی خشونت به اعتقاد من به عهده شخص ولی فقیه و ولایت فقیه است که لگو نمی‌کند این فرمان شرعی علیه کفار و ملحدین و مخالفین و به قول خودشان مخالفین نظام را و مایل نیست هیچ نوع اقدامی بکنند برای زیر نظم در آمدن دسته‌های سرکوب. بنابر این این خشونت در چارچوب قانون و برنامه محرم و در چارچوب کشتار نوسندگان و در چارچوب کشتار زندانیان سیاسی و کلا توی آن مجموعه هست که جناح راست همواره اعمال کرده است این یک. دوماً به اعتقاد من یا جناح اصلاح‌طلب دست‌کم بخشی می‌دانند که جناح راست می‌خواهد خشونت سیستماتیک اعمال بکند و می‌داند که مصوبه مجلس می‌توانست عواقب خشنی داشته باشد هم واکنش مردمی و هم از آن سو اقدام به جا نکرده است پس از حمله به دانشگاه نکته دومی که می‌خواستم بگویم این است که پس از حمله دسته‌های خشن و سرکوبگر به صحن دانشگاه، دانشجویان احساس نکردند که دولت آقای خاتمی جلوی آنها به صورت یک حائل بین سرکوبگران و آنها ایستاده و دارد از حریشان دفاع می‌کند دولت آقای خاتمی در وجه غالب آن سکوت کرد، دانشجویان دیدند فریاد آنها (نگهدار: منظور شما تاکی هست؟)

ممینی: روز اول و دوم. **نگهدار:** روز یکشنبه و دوشنبه را می‌گویند؟ روز یکشنبه و دوشنبه که این جور نبوده بچه‌ها می‌گفتند که شورای امنیت ملی اطالغیه داده.

ممینی: پنج شنبه شب بود. **نگهدار:** نه، جمعه شب بود. **ممینی:** جمعه شب بود.

نگهدار: شورا جمعه شب شروع کرد. **ممینی:** شورا که بعد اعلامیه داده، من به اعلامیه آن ناسخه نمی‌کنم این که یک اعلامیه رسمی بدهند که ما محکوم می‌کنیم یک حرف است و این احساس که دانشجویان فکر بکنند یک حائل به وجود آمده بین سرکوبگران و ... **نگهدار:** خوب آن احساس وجود داشت در تهران روز شنبه و یکشنبه این احساس وجود داشت که دولت بسین حمله به دانشگاه و دانشجویان حائل شده است.

ممینی: به اعتقاد من چنین احساس وجود نداشته تا دو سه روز اول که دولت خاتمی چنین نقشی ایفا می‌کند و دولت خاتمی خودش هنوز تصمیم قاطع و روشنی نتوانسته بود در این مورد بگیرد و این یکی از عواملی بوده که بیش از پیش دانشجویان را ترغیب کرد که خودشان حرف خودشان را بزنند و در اینجا این رابطه تا یک حد معینی گسسته شده به این خاطر است که به نظر من مجموعاً حرکت از آن چارچوبی که به لحاظ شعارها و کیفیت حرکت که آنها می‌خواستند محصورش بکنند خارج می‌شود و خواجه و ناسخه حرکت‌های مردمی چنین خاصیت‌هایی پیدا خواهد کرد این حرکت از نظر من نشان داد که این تصور را جناح اصلاح‌طلب دارد که مجموع حرکات مردم باید در چارچوب برنامه‌های آنها و مهار شده توسط آنها و زیر رهبری آنها باشد چنین خواستی همان خواستی است که جناح محافظه‌کار دارد به لحاظ شیوه برخورد نه به لحاظ ماهیت. اگر چه این ماهیت‌ها متضاد هستند ولی شیوه برخورد یکی است. اینها دقیقاً باید این موضوع را برای خودشان روشن بکنند که وقتی ما مقدار معینی آزادی می‌دهیم یعنی مردم آزاد هستند با شعارهای

مسایل سیاسی کشور و سیاست سازمان

خودشان و با روش‌های دموکراتیک خودشان بیابند میدان و ما موظف هستیم از این شعارها و روش‌های دموکراتیک از این حرکت‌ها به نام دموکراسی یا فضای باز دفاع کنیم و تردید نکنیم و از آنها به هراس نیتیم. متأسفانه این هراس به وجود آمد و سبب آن همایش روز چهارشنبه توی دانشگاه شد که من به اعتقادم جناح اصلاح‌طلب باید این خطای خودش را حتماً جبران کند والا آسیب خواهد دید.

ممبینی: رفیق مجید در ادامه این بحث یکی از مسائلی که به نظر من باید بیشتر بشکافیم نوع رابطه‌ای است که جناح اصلاح‌طلب با جنبش توده‌ای دارد و با می‌بایست داشته باشد نوع آن چه که هست و آنچه که ما فکر می‌کنیم باید باشد. شما در این مورد چه نظری دارید؟

عبدالرحیم پور: من در همین زمینه همان نظری را که شما در اول طرح کردید دارم. جناح اصلاح‌طلب برخلاف ادعاهایی که درباره جامعه مدنی و آزادی می‌کند، این نکته کلیدی را متوجه نشده که جنبش‌های مردمی نظیر جنبش کارگری و روشنفکری و دانشجویی باید استقلال داشته باشند. نمی‌شود آنها را به انحصار تحت رهبری خود درآورد و در عین حال جامعه مدنی را پی‌ریزی کرد. اگر جناح اصلاح‌طلب می‌خواهد اصلاحات در درون جمهوری اسلامی و در سطح جامعه بعمل بیاورد، اتفاقاً باید به این جنبش‌ها میدان عمل بیشتری بدهد. آنها باید حمایت بکنند از اینکه این جنبش‌ها به شکل مستقلانه در جهت خواسته‌های اصلاح‌طلبانه خودشان و حتی فراتر از خواسته‌های جناح اصلاح‌طلب حرکت کنند. این کار به سود این جناح است. جناح راست هم چیز را می‌خواهد در انحصار خود داشته باشد و موجودیت و استقلال هیچ جنبش را قبول ندارد. ولی اگر اصلاح‌طلبان حکومتی می‌خواهند - که می‌خواهند - در چارچوب جمهوری اسلامی اصلاحاتی به وجود بیاورند، به نفعشان است که استقلال جنبش‌ها را قبول کنند و تقویت کنند آنها را. اگر چنین کنند می‌توانند در برابر جناح راست که خشونت و سرکوب می‌خواهد، ایستادگی کنند.

ممبینی: بهزاد در همین زمینه مایل هستید اظهار نظر کنید؟

گویی: خلاصه وار می‌گویم که جنبش توده‌ای به هیچ‌وجه نباید خودش را با مترائز و معیارهای اصلاح‌طلبان تنظیم بکند و نکته مرکزی هم اینجاست. البته هم نمی‌کند و نخواهد کرد، برعکس این نیروی اصلاح‌طلب است که به دلیل آن که در تناقض بسر می‌برد و به دلیل آن که هنوز در چپره «خودی و غیر خودی» کردن صحنه سیاسی کشور است، هنوز در زمینه پیوند با جنبش‌های توده‌ای مرحله درس‌آموزی با چشم‌انداز فعلاً ناروشن را طی می‌کند. امکان پیشرفت نیروی اصلاحات در حکومت دقیقاً منوط به این است که بقدر خود را وابسته به جنبش دموکراتیک و جنبش‌های توده‌ای بکند.

امید به پیشرفت هم در این خواهد بود که اصلاح‌طلبان حکومتی به این جنبش متکی بشوند. این، به لحاظ عینی، اما به لحاظ ذهنی، که در صحبت‌های رفیق نگهدار نبود به ویژه در آنجا که برخورد کرد با نشریه کار. آن هم این است که خود اصلاح‌طلبان حکومتی غلبه کنند بر تناقض خودشان و بیابند در این راستا قدم بردارند. یعنی درست در آنجایی که بر حکومت فقیهی و بر حکومت دینی اصرار دارند. به همین دلیل اگر ما بخواهیم که جنبش پیش‌برود این نیروی اصلاح‌طلب است که باید خود را بر نیروی جنبش توده‌ای و خواسته‌های آن انطباق بدهد و به هیچ‌وجه نخواهد که آن را در چارچوب‌های خودش محصور بکند. آن، جنبش است مستقل که راه خود را می‌رود و خواهد رفت.

ممبینی: رفیق احمدی شما با بهزاد در این زمینه هم نظر هستید یا این‌که مطالب دیگری دارید که طرح بکنید؟

احمدی: هم نظر هستم و مطالب دیگری را هم طرح می‌کنم. روزنامه نشاط تیزتر زده بود وقایع و اعتراضات اخیر خلاف اصلاحات آقای خاتمی است و به اصلاحات آقای خاتمی ضربه می‌زند. من می‌خواهم بگویم این درست آن زاویه‌ای است که نباید باشد یعنی این آقای خاتمی و اصلاح‌طلبان حکومتی هستند که باید پاسخ دهند که تاکتیک‌هایشان تا چه حد در خدمت پیشبرد خواسته‌های مردم ما و نیازهای جامعه ماست؟ مسئله را اساساً باید از این زاویه دید.

اما نکته بسیار مهم در پاسخ به سؤال که تاکتیک‌های ما در این حرکت چه باید می‌بود این است که واقعا تک تک ما و سازمان ما باید این مسئله را روشن کند که ما اگر در ایران بودیم کجا ایستاده بودیم من برخی مسائلی را که مقداری رویش اغراق شد از جمله خشونت‌ها را کنار می‌گذارم. پاسخ من اینست که ما به صراحت در کنار آن نیرویی می‌بایست باشیم که می‌خواهد تمام این چارچوب‌ها را در نوردد و در چارچوب ولایت فقیه نماند. برای این‌که این نیاز مطلق جامعه ماست این بن بست سیاسی جامعه ماست که باید در هم شکسته شود ما باید این را برای خودمان روشن بکنیم.

در همین جا از این فرصت استفاده بکنم چون فرخ صحبت نکرده این سؤال را طرح می‌کنم، آیا کماکان با توجه به رویدادهای اخیر و سیری که وقایع طی کرد باز هم معتقد هستید که گرانگه تحولات سیاسی و مبارزات سیاسی درون جناح‌های حکومتی است؟

ممبینی: خوب فرخ می‌تواند با پاسخ به همین سؤال در عین حال دو سؤال دیگر را هم پاسخ بدهد.

نگهدار: این دور بحث خیلی خوب و قابل استفاده برای تصمیم‌گیری بود. من با این دید موافق نیستم که مسئله مرکزی برای اصلاح‌طلبان این هست که یا باید استقلال کامل جنبش دانشجویی را به رسمیت بشناسند و یا کنترل کامل آن را در دست خود داشته باشد. صورت مسئله نیز این نیست که حرکت اصلاح‌طلبان حکومتی عقب‌تر از خواسته جنبش توده‌ای هست یا با آن هماهنگ است.

ممبینی: ما یک جامعه ملت‌بند است و این التهاب قبل از هر چیز به علت سیاست‌هایی به وجود آمده که جمهوری اسلامی ایران طی این بیست سال تحمیل کرده به مردم. برای آن دسته از مسئولین حکومتی که پس از این فراز و نشیب‌های بیست ساله به این نتیجه رسیده‌اند که تنها راه بقا حکومت اصلاحات رادیکال و عمیق در جهت مشارکت دادن مردم است راه به هیچ وجه هموار و ساده نیست. بخشی از نیروهای حکومتی به ضرورت اصلاحات و تغییر رابطه حکومت و مردم دست یافته‌اند. ولی بخش‌هایی از مردم از هر منفذی برای اعلام اعتراض خودشان علیه تمامیت استفاده می‌کنند. بخش‌هایی از مردم تاکید می‌کنند.

وقایع روز دوشنبه، که به انشعاب در جنبش دانشجویی منجر شد، را در نظر بگیرید. اکثریت موافق این بودند که حرکت در چارچوب قانون مسالمت‌پرهیز از تعرض در چارچوب دانشگاه باقی بماند تظاهرات نشود.

بخش‌های دیگری این نظر را نداشتند و می‌گفتند که ما از توده‌ها عقب می‌افتیم. مردم به ما می‌پیوندند. می‌توان چه و چه کرد. می‌توان به عقب‌نشینی بیشتر واداشت حکومت را. این چیزهایی که شما می‌گویید سازشکارانه است و یا عقب است.

و آمدند بیرون. این آمدن بیرون انعکاس همان سیاست‌هایی است که به نظر من در جمهوری اسلامی ایران بر اثر اعدام‌ها بر اثر جنگ بر اثر مصیبت اقتصادی بر اثر بی‌آیندگی جوانان، این تنش و این اعتراض. این خفتان وجود دارد در جامعه ما و می‌خواهد بیرون بزند. روز سه شنبه به این دلیل ورق برگشت که آقای خاتمی و اصلاح‌طلبان حکومتی صحنه را که دیدند، دیدند که امکان دارد که کنترل اوضاع از دستشان خارج شود و به طور کامل در دست جناح راست و حمله‌کنندگان به کوی دانشگاه با کودتای خونین محرم بیافتد. و یا معلوم نیست چه شود. نتیجه‌گیری سومی من نمی‌بینم.

اگر رفتار روشن می‌خواهند صحبت بکنند باید فکر کنند چه تصویر دیگری می‌توانست جلوی چشم آنها باشد؟ یا در چنین فضای پیچیده‌ای چه باید کرد. ما در یک جامعه پر تنش و خطرناکی بسر می‌بریم.

ممبینی: آیا تاکتیک ما باید دقیقاً بر تاکتیک اصلاح‌طلبان منطبق می‌بود؟

نگهدار: به هیچ وجه به هیچ وجه. من موضع‌گیری آقای خاتمی و لیبرال‌ها را قبول ندارم و انتقاد دارم به آن. و انتقاد را در بخش دیگر مطرح می‌کنیم که چه اشکالی داشت کارشان.

عبدالرحیم پور: فرخ نمی‌گوید موضع خودش را. و این مشکل بحث ماست. او می‌گوید جامعه می‌تواند این جوری باشد و آنها می‌توانستند آن جوری باشند. بحث بر سر این است که ما

مواضع خودمان را بگوئیم. آقای خاتمی از نظر شما چه کار بایست می‌کرد؟ این را نمی‌گویید.

نگهدار: رفیق احمدی هم سؤال خود را بکنند. **احمدی:** اگر صحبت‌های شما را خلاصه کنم

آیا این چنین است: چون پیچیدگی‌هایی در جامعه وجود دارد و آینده نامشخص هست پس اصلاح‌طلبان حکومتی حق داشتند که در کنار آن کسانی که می‌خواهند خواسته‌هایشان را صریح‌تر و وسیع‌تر بیان کنند قرار نگیرند در مقابل آنها قرار گیرند و حتی هم‌سو بشوند با سرکوبگران.

نگهدار: حساس‌ترین تصمیم‌گیری‌ها، به نظر من آن است که آن روزی که شما خود را در کنار کدام نیروها قرار بدهید؟ من خودم شخصاً اگر بودم در کنار آن دانشجویانی فکر خودم را قرار می‌دادم که در درون دانشگاه بودند و می‌گفتم به هیچ‌وجه حرکتی از طرف ما نباید صورت بگیرد که منجر به درگیری و دامن زدن به درگیری با نیروهای حقیق‌دار حمله‌کننده به کوی دانشگاه شود. چون این امکان را فراهم می‌کرد که تظاهرات روز چهارشنبه سازمان داده شود.

چون این را می‌دیدم که این تظاهرات روز چهارشنبه تمام نیروهای اصلاح‌طلب درون حکومتی را مجبور به دنباله‌روی از آن قضیه می‌کند. انتقاد من به آقای خاتمی و دیگر اصلاح‌طلبان حکومتی از زاویه شرکت در آنها در تظاهرات روز چهارشنبه نیست. البته نشریه کار از این زاویه انتقاد می‌کند. انتقاد من به موضع‌گیری آقای خاتمی و هم چنین به موضع‌گیری جریان‌هایی مثل نهضت آزادی این هست که تحلیلی که آنها از آن بخش از دانشجویانی که به خیابان آمدند ارائه می‌دهند با ماهیت آن بخش سازگار نیست. آنها عوامل خرابی، عوامل فقط شورش، و یا عوامل سرکوب‌گر و چنانچه نیستند که قابل محکوم کردن باشند در کلام آقای خاتمی و آقای ابراهیم یزدی کلماتی به کار برده شده بود که ماهیت آن نیرو را زیر علامت سؤال می‌برد. به‌شدت باید در مقابل این برداشت ایستاد، ولی جای خود را مشخص کرد.

در سخن آقای خاتمی یک نکته دیگر هم بود که باید مورد انتقاد جنبش قرار بگیرد و آن این بود که مرزبندی خودش را در همان شرایط با نیرویی که در درون شهر از جانب نیروهای حزب‌الله آشوب به پا می‌کردند و می‌زدند و می‌شکستند مشخص نکرد. آنها را افشا نکرد که آن کسانی که آشوب می‌کنند همان کسانی هستند که به کوی دانشگاه حمله کردند.

ممبینی: من فکر می‌کنم بهزاد در مورد تاکتیک ما در این حرکت‌ها صحبت نکرد و مجید هم نمی‌دانم در تذکراتی که به فرخ داد پاسخ داد به این سؤال یا نه؟

نگهدار: من سؤالی از مجید و سیامک دارم که جای خودشان را در انشعابی که در جنبش دانشجویی پیش آمد در کجا می‌دانند؟

گویی: به نظر من اولاً توضیح صحنه در روز دوشنبه عصر در بین دانشجویان به این عنوان که در دانشگاه بنامیم یا به خیابان‌ها برویم دست‌کم این است که ناقص است. موضوع فقط این بود، موضوع پیش از آن...

نگهدار: شعارها بود.

گویی: بله، اما اجازه بده من صحبت بکنم. ساعت‌ها قبل از تعیین نوع ادامه حرکت، این خود شعارها و یک رشته خواسته‌ها بود که تفاوت‌ها را به نمایش می‌گذاشت. شما باید به این موضوع جواب بدهید که آیا ما از آن شعارها و خواسته‌هایی فراتر از شعارها و خواسته‌های ضد نهاد‌های منصوب ولی فقیه، چماق‌داران و یا ذوب شده‌ها در ولایت فقیه که مشترک بود، باید خرسند باشیم و آنها را تأیید کنیم یا نه؟ شعارها و خواسته‌هایی که به صراحت تا کید داشتند که ام‌الفساد و منشاء تمام بدبختی‌ها، خود ولایت فقیه و ولی فقیه است. این که، اگر انصار جنایت می‌کنند، رهبر حمایت می‌کند، و اینکه، خامنه‌ای سلطنت می‌کند و غیره. قبول دارید که اینها در خود مضمون حرکت بود و نه در شکل آن؟

نگهدار: در مضمون حرکت بود نه در شکل حرکت.

گویی: در مضمون حرکت بود.

نگهدار: کاملاً صحیح است.

گویی: و من معتقدم که در شرایط کنونی

جامعه ما، ولی فقیه را به انواع مختلف چه در نواختار و چه در جنبش‌های توده‌ای باید در وسط صحنه نشانند و او را به‌عنوان عامل این همه فجایع و بدبختی‌ها و مانع اصلی ساختاری

پیشرفت جامعه به سوی پیشرفت دموکراسی نشان داد. من جایگاهم در آن جاست و با این مضمون و خواسته‌ها و با این شعارها موافقم. اما این بدان معنی نیست که ما به نیروهایی که شعارهای بالاتر را دارند بگوئیم که حساب خودتان را از صف نیروهای اصلاح‌طلب جدا کنید. برعکس، ما با این‌ها می‌گوئیم که تا آن جا که مقدور است این جبهه واحد را حفظ بکنید اما هوشیارانه سعی کنید که آن را ارتقاء بدهید به سطح خودتان. البته در شکل حرکت، در یک حرکت عمومی و مشترک می‌توان و باید حداکثر انعطاف را بخرج داد، اما در مضمون حرکت همواره باید تفاوت دنباله‌روی از سمت‌دهی و ارتقای جنبش حرکت را فهمید.

ممبینی: بهزاد، این موضوع را به هر صورت ما می‌توانیم بگوئیم. سؤال این است. در آن شرایط مشخصی که وجود داشت، در همان آرایشی که وجود داشت، اگر شما می‌خواستید رهنمود بدهید چه می‌گفتید؟ آیا ساندن در دانشگاه درست‌تر بود یا آمدن توی خیابان. به نظر می‌رسد که دلایل زیادی باید باشد تا نتیجه بگیریم که ماندن در دانشگاه در آن شرایط مشخص حرکتی درست‌تر و قویتر بوده است. از جمله برای خنثی کردن ماهیگیرانی که تنها در آبهای گل آلود ماهی می‌گیرند.

گویی: من در آن موقع اولین کاری که می‌کردم و تنها کاری که می‌کردم آن بود که به محض این که اطلاعیه جبهه ۱۴ تشکیل را می‌شنیدم که دعوت به حمایت عمومی از دانشجویان کردند بلافاصله می‌گفتم که حرکت در دانشگاه ادامه یابد و مردم! به این خانه جنبش خوش آمدید.

ممبینی: رفیق مجید، در همین زمینه شما نظرتان را بگویید؟

عبدالرحیم پور: ببینید بعد از تصویب طرح مطبوعات در مجلس و توقیف روزنامه سلام بود که حرکت دانشجویان شکل گرفت. تاکتیک درست این بود که سازمان‌های سیاسی مثل ما این حرکت را تأیید بکنند و تأیید هم کردند. اصل قضیه همین است که جنبش دانشجویی در اعتراض به مصوبه غیر دموکراتیک مجلس و بسته شدن سلام حرکتی را شروع کرد. وقتیکه جنبش اعتراضی شروع شد جناح خاتمی در برابر عمل انجام شده قرار گرفت و بعد شروع کرد به بره‌برداری از آن بی‌آنکه نقشه و تاکتیک روشن و حساب‌شده‌ای داشته باشد.

در مورد اینکه دانشجویان برای ادامه حرکت خود چه کار می‌بایست می‌کردند یعنی در دانشگاه می‌مانند و یا بیرون می‌رفتند، فکر می‌کنم درست این بود که شکل حرکتشان را برای ادامه مبارزه تغییر می‌دادند. من اگر دانشجوی بودم و جزو سازمانگران این جنبش، لحظه، لحظه حوادثی را که در اطرافم می‌گذشت می‌دیدم و به دانشجویان می‌گفتم دوستان! ما باید شکل حرکتمان را تغییر بدهیم و حرکت جدیدمان را یک روز بعد یا دو روز بعد در شکل دیگر و در ابعاد دیگر و با ابعاد گسترده‌تر ادامه بدهیم. فکر می‌کنم اگر دانشجویان در دانشگاه نیز می‌مانند، نیروی خشونت و سرکوب جناح راست، باز هم جنبش را به خشونت می‌کشید و سرکوب می‌کرد. جناح راست بعد از اولین بیانیه شورای عالی امنیت، می‌خواست صحنه را به عقب و بسود خود برگرداند و بر هم گرداند.

ممبینی: مستحکم. پاسخ داده شد. رفیق احمدی در همین زمینه و احتمالاً در رابطه با سؤالی که از او شد توضیحاتی دارد.

احمدی: ببینید تأیید شد که در وهله اول به مضمون باید توجه شود، نه شکل. یعنی اساس مسئله ماندن یا ماندن در روز دوشنبه و سه‌شنبه در دانشگاه نیست اگر نخواهیم بررسی را در حد یک تاکتیک که ممکن است درست یا غلط باشد محدود کنیم و یا از آن نتایج استراتژیک بگیریم، موضوع این است که به این واقعیت آشکار توجه داشته باشیم که نیرویی دارد زاده می‌شود یا امکان حضور علنی می‌یابد که رهبری سیاسی‌اش اصلاح‌طلبان حکومتی نیستند. نیروی ملی‌گرا است؟ پیشگام است؟ منفرد و بی‌خط است؟ هرچه هست رهبری سیاسی‌اش اصلاح‌طلبان حکومتی و آقای خاتمی نیست. این نیروی بسپاربرگزی است. و اساساً ویژگی جنبش ۱۸ تیر این بود که این نیرو حضور علنی پیدا کرد و اگر اینجا خودش را نشان نمی‌داد جای دیگر نشان می‌داد. باید این را توجه داشته باشید آن

چیزی که باعث شد اصلاح‌طلبان حکومتی بر نتابند این بود که نیرویی غیر از خودشان غیر از چارچوب معتقدین به نظام و ورای آن خط قرمز اعلام وجود کرد.

ممبینی: حالا فرخ از شما سؤالی دارد. بحث را با توجه به این سؤال دنبال کن بفرمائید!

نگهدار: ببینید شما می‌گویید که یک نیرویی پیدا شد که رهبری‌اش در دست اصلاح‌طلبان حکومتی نیست در جنبش دانشجویی. منظورتان دفتر تحکیم وحدت و آن جریان است که توی دانشگاه ماند یا آن جریان اتحادیه سراسری دانشجویان و دانش‌آموختگان که بیرون آمدند. چون در دانشگاه ما می‌دانیم که نیروهای وابسته به نهضت آزادی و جنبش مسلمانان مبارز با این دفتر تحکیم وحدت اعلام هم کردند که ما ماندیم. و آنها اعلام کردند که ما آمدیم بیرون کدام است منظورتان کدام نیروست؟

احمدی: این دانشجویان را من عمدتاً در قالب تشکل‌ها نمی‌بینم در درون خود دفتر تحکیم وحدت گرایش‌ات مختلفی هست نیروهای مختلفی وجود دارند و در درون هر کدام از دیگر تشکل‌های دانشجویی طیف متنوعی از مواضع سیاسی و فکری وجود دارد که تصمیمات متفاوتی گرفتند جدا از این که رهبری تشکل مربوطه چه موضعی فعلاً گرفته و اعلام کرده است، این نیرو خواست و نیاز خودش را این تشخیص داد که واکنش دیگری نشان دهد.

ممبینی: نوبت من است که نظر را بدهم. ابتدا می‌گویم که در رابطه با همین حرکت مشخص دانشجویان، من به لحاظ خواستی که دارم بیشتر با بخشی (و نه با همه) از دانشجویان که از دانشگاه خارج شدند هم‌فکر هستم. یعنی هم فکر با دانشجویانی هستم که خواهش می‌کنند ولایت فقیه و تأمین یک دموکراسی راستین هستند و کل دستگاه ولایت فقیه را مغایر آزادی می‌دانند.

ولی به لحاظ شیوه مبارزه و تاکتیک که در این لحظه می‌باید اتخاذ می‌کردم من طرفدار آن روشی هستم که دفتر تحکیم وحدت پیشنهاد کرد. اما در تکمیل این فکر می‌گویم که ما نباید استقبال بکنیم از این‌که حرکت‌ها در ادامه خودشان، برای دموکراسی و به شکل و شیوه دموکراتیک، و در عین مخالفت اکید با قهر و خشونت، کشیده شوند به خیابان‌ها. اگر دموکراسی تأمین شود دیگر نیازی به مبارزه برای آن نخواهد بود. و اگر دموکراسی تأمین نشود دموکرات‌ها برای مبارزه خود نیازی به اقناع حکومت نخواهند داشت. من یک بار در مقاله‌ای نوشتم: دموکراسی بی دندان حل‌الوای استبداد است. این حرف درستی است که خصوصاً در کشورهای مانند ایران پرمعنی می‌شود. بار دیگر می‌گویم که به عکس تصور رایج تندتر حرکت کردن به معنای قسوی‌تر حرکت کردن نیست بلکه غالباً عکس آن است.

نگهدار: یک سؤال دارم از شما.

ممبینی: بفرمائید.

نگهدار: قسستی آقای خاتمی و موضع‌گیری‌هایش را نگاه کردم به این نتیجه رسیدم که او می‌گوید که ادامه رویدادهای روز سه شنبه یا منجر به یک تاز شدن نیروهای سرکوبگر می‌شود و یا منجر به از دست رفتن کنترل اوضاع کشور. راه حل سومی هم به نظر نرسید که آقای خاتمی به آن اندیشیده باشد. شما در این مورد چه فکر می‌کنید؟

عبدالرحیم پور: منظورتان این است که چه می‌توانست بکنند؟

نگهدار: چی می‌توانست بکنند؟

ممبینی: به اعتقاد من جناح اصلاح‌طلب تا این مقطع، در مورد حرکتی که در چارچوب تاکتیک‌های مقبول آن نباشد دید روشنی ندارد و نمیداند که اگر مردم دست به تظاهرات خیابانی بزنند آنها با این تظاهرات چکار باید بکنند. آنها نوع رابطه خودشان را با مردم اهل مبارزه روشن نکردند. به اعتقاد من آن بخش از جنبش مردمی که تحت تأثیر تفکر دموکراتیک گسترش پیدا می‌کند بسیار فراتر از ظرفیت موجود اصلاح‌طلبان است. مردم آزادخواه (مردم آزادی نخواه هم داریم) طی این بیست سال به این نتیجه رسیدند که این سیستم (ولایت فقیه) جلوی دموکراسی ایستاده است.

اگر نیروی اصلاح‌طلبان نتواند واقعا اصلاحات را پیش ببرد جامعه دچار حرکت‌های بسیار غیرقابل پیش‌بینی خواهد شد. اصلاحات یک بعد زمانی دارد که تعیین کننده است. اگر بعد زمانی را بردارید همه نیروهای سیاسی می‌توانند اصلاح‌طلب شناخته شوند. این بعد زمانی، یعنی انجام اصلاحات ضرور در محدوده زمانی ضرور. اگر این محدوده زمانی گشاد و نا محدود شود دیگر تدابیر در برابر فشار زندگی فرو خواهند ریخت.

ادامه دارد

درآمد

به پیشواز کنگره ششم سازمان، رفیق نگهدار در نوشته مفصلی زیر نام «سیاست ما، سازمان ما»، مندرج در شماره‌های ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۹ و ۲۱۰ نشریه کار، مسائلی را که به زعم او مباحثه روی آنها ضروری است طرح و شرح کرده است. مقاله شامل دو پرسش مرکزی و پاسخ به این پرسش‌هاست: ۱- «برنامه عمل ما برای گسترش حضور علنی و فعالیت قانونی فدائیان در ایران چه می‌تواند باشد»، ۲- «طرح و نقشه عملی برای تحول حیات سازمانی در سمت تقویت دموکراسی و تقویت تمربخشی فعالیت سازمان چه؟ رفیق نگهدار جستجوی خود برای رسیدن به پاسخ پرسش نخست را به این گزاره روش‌شناختی که «کلیدی‌ترین حلقه در تحلیل اوضاع برای تدوین خط‌مشی داشتن یک تصویر روشن از چگونگی ساختار قدرت و توزیع آن میان ارگان‌های حکومتی (ارگان‌های اعمال قهر و دستگاه‌های اداری) و نهادهای مدنی (اقتصادی، اجتماعی و سیاسی) است» آغاز کرده است و پاسخ پرسش دوم را با «آرزوی این‌که سازمانی عرضه کنیم که مناسبات درونی آن تجلی‌گاه ایده‌آل‌های ما، دموکراسی و سوسیالیسم، باشد» به پایان برده است. نوشته بی‌تناقض آشکار و پنهان، و بی‌ابهام نیست. نمونه‌ای بدیهیم: «... روند جاری رهبران خردمند را تشویق خواهد کرد که مسئولیت خود را شنیدن صدا و به اجرا درآوردن تصمیم‌های آنانی ببینند که او را به رهبری خود برگزیده‌اند...». و تنها سه پاراگراف بعدتر در رد فکر فراتردوم برای تصمیم‌گیری می‌نویسد: «در هر حال اگر همه‌پرسی یا کارنامه‌پرسی بخواهد کسالی را وادار به انجام نوری یا بیان عقیده‌ای کند که خود به آن باور ندارند، آن پرسش‌گری به همان اندازه آرمان‌ستیز است که وادار کردن ارگان مادون به اجرای تصمیم‌های مافوق بدون باور به آنها» (کار، شماره ۲۱۰). این تنها نمونه تناقض آشکار در درون نوشته نفی، و هرگاه نوشته را در کنار دیگر مقالات چند ساله اخیر او بگذاریم، تناقضات واقعاً متعدّدند.

وجود تناقضی در یک نوشته بهر حال از ارزش و جدیت آن می‌کاهد، با این وجود به دید من نوشته رفیق نگهدار ارزشمند است و باید جدی گرفته شود. ارزش آن همانا در پاسخ‌های مشخص به پرسش‌های بالا و طرح عمل‌های ارائه شده در آن است. نوشته موجهی است برای آنکه سازمان ما گامی به پیش بردارد، نه به این معنا که من با این طرح‌ها موافق هستم و بر این ارزیابی که اجرای آنها سازمان ما را گامی به پیش خواهد برد، بلکه به این دلیل که ارائه این طرح‌ها به روشن شدن اختلاف نظرات سیاسی و سازمانی موجود در سازمان و پایان دادن به مجادلات چندین ساله در این باره که «اختلاف بر سر چیست؟» کمک شایانی خواهد کرد. به این دلیل که در مقاله در این باره که رفیق نگهدار سازمان را، چه در بیرون و چه در درون آن، همین فردا به کجا رهنمون می‌خواهد شد، مشخص نوشته شده است.

در نقد نوشته رفیق نگهدار تاکنون چندین مقاله، چه در کار و چه در خارج آن، انتشار یافته‌اند. عموم این مقالات، تا آنجا که من اطلاع دارم، توجه خود را معطوف به همان جهت سیاسی یا سازمانی مشخص و پراتیکی آن کرده‌اند، و پاره‌هایشان بدیل‌هایی نیز به دست داده‌اند.

رفیق نگهدار در مقاله‌شان می‌نویسد: «تصمیم‌گیری سیاسی و تعیین شعارها از یک سو بر انتخابات‌های ارزشی مبتنی است و از سوی دیگر بر تحلیل اوضاع و روندهای سیاسی در کشور». این سخن خطاست: خطایی پوزیتیویستی، در امتداد باور رفیق نگهدار، که زمانی به تصریح یک حزب را در تاریخ و برنامه‌های سیاسی‌اش خلاصه می‌خواست. رگه‌های دیگری از این خطا را نیز در اندیشه او می‌توان یافت. تصمیم‌گیری سیاسی و تعیین شعارها بطور کلی بر سه پایه ارزشی، نظری و تحلیلی استوارند و بگانه گرفتن ارزش و نظر یا نظر و تحلیل به اعتباری پسررفتی است در اندیشه به پیش کانت. در خود مقاله نیز آشکار است که سیر و سلوک فکری رفیق نگهدار تا حصول به تصمیم‌گیری‌های سیاسی و تعیین شعارها در جای سومی، که نه ارزش و نه تحلیل است، نیز منزل می‌کشد.

این خطا، در چارچوب بحثی که نوشته حاضر برگزیده است اهمیت چندانی ندارد. غرض از پیش کشیدن آن، این بود که بگویم طرح و نقشه‌های ارائه شده در نوشته رفیق نگهدار، همچون هر طرح و نقشه دیگری، همچنین بر پایه‌های نظری‌اش استوارند، و به بحث گذاشتن این مبانی، خاصه اگر توجه کنیم که سر آن طرح و نقشه‌ها مجادلات دیرپایی در سازمان وجود داشته‌اند، امروز به همان اندازه، اگر نگویم بیشتر، ضرور است که خود آن طرح و نقشه‌ها، هم از این رو نیز است که گفتیم مقاله را باید جدی گرفت.

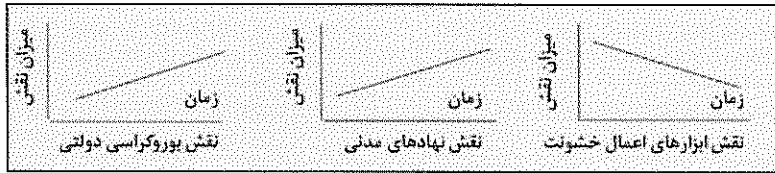
انگاره‌های از قدرت، انگاره‌های از دموکراسی

نگاهی به دریافت‌های رفیق نگهدار از دو مفهوم بالا

علی پور نقوی

دکارتی به تجسم بهتر آن کمک می‌کند؛ این ایده و نمودارها در مقاله «دگردیسی حکومت اسلامی» نیز بکار گرفته شده‌اند. جز اینکه حرکت ریاضی متغیر «میزان نقش» در آنجا خطی نسوده نشده است؛ در آنجا بوروکراسی حرکتی یکروند افزایشنده دارد، نهادهای مدنی حرکتی افزایشنده با افت و خیز، و ابزارهای خشونت حرکتی کاهنده با افت و خیز.

ساختار و ارگان معینی متجسد ببیند و آن را با این بشناسد، آنگاه می‌جوید که بیاید کنترل آن ساختار در دست کیست و چون در وضع فعلی ایران، این ولایت است که در اساس در چنین جایگاهی نشسته است، قهر را با ولایت حصار زند. تعریف و تحدید قهر و ولایت با یکدیگر ظرفیت سیاست را هم در شناخت قهر و قهرورزان محدود می‌کند و هم در مقابله با



همچنین بیشتر نیز این ایده و نمودارها در مقاله «چپ‌ها، لیبرال‌ها، اصلاح‌طلبان اسلامی»، مندرج در کار شماره ۱۸۳، معرفی شده بودند؛ با این تفاوت که در آنجا موضوع محدود به ساختار قدرت سیاسی در ایران زمان شاه و پس از انقلاب بود و بجای متغیر ابزارهای اعمال خشونت سلطنت - ولایت نشسته بود. کاستی‌های این مدل کدامند؟ از طرح یک کاستی متدولوژیک، گرچه نه بعنوان مهترین، آغاز می‌کنم. مدل ارائه شده مبتنی بر متدولوژی ساختارگرایی (استروکتورالیسم) در تحلیل است: قدرت سیاسی، بی‌آنکه عملکردهای آن نیز در مدل لحاظ شوند، به اجزا آن بخش‌بندی می‌شود و سهم هر یک از اجزا در آن و حدود تغییرات آنها در زمان و در ارتباط متقابل باهم ترسیم می‌شوند. ارائه مدلی ساختارگرا از قدرت سیاسی به خودی خود ایرادی نیست. نگاه به واقعیت می‌تواند و باید از جمله نگاه‌ها به ساختار آن باشد. ایراد ما این است که به زعم رفیق نگهدار: «برای کسی که خواهان دموکراسی است آن چه «ماهیت حکومت» نامیده می‌شود، قبل از آنکه به رابطه‌ای مربوط شود که سران آن حکومت با طبقات دارند، به رابطه‌ای (ساختاری) مربوط می‌شود که قدرت را میان ۱- نهادهای سرکوب، ۲- نهادهای مدنی و ۳- نهادهای اداری توزیع می‌کند». یعنی «ماهیت حکومت» بر پایه ساختار قدرت سیاسی باید توضیح شود.

برای روشن کردن این ایراد مدل ارائه شده، در اینجا مکتب بر دشواری‌های آن روش و نگرش فلسفی که ماهیت اثباتی و روندها را بر ساختار آنها مبتنی می‌کند، ضرورتی ندارد. به این منظور کافی است به نتایج این روش در برخورد رفیق نگهدار به موضوع قدرت سیاسی بطور کلی، و ساختار آن در ایران توجه کنیم. مدل از سویی قهر و اعمال آن، بمثابة یکی از عملکردهای یک حکومت، را در ارگان‌های معینی، منفک از سایر ارگان‌های حکومت و بری از بوروکراسی، ساختارمند می‌کند و آن عملکرد و ساختار را با هم یکی می‌گیرد، و از سوی دیگر ارائه «خدمات مدنی» را در غالب ارگان‌های اداری می‌ریزد و این دو را با یکی می‌کند. این تفکیکات به دشواری می‌توانند پاسخگوی واقعیتی امروزین باشند: بسمت معینی قهر، در همان چارچوبی که رفیق نگهدار در نظر دارد، بوروکراتیزه شده است و بوروکراسی قهار.

اما جالب‌تر این است که، چنان‌که پیشتر اشاره شد، رفیق نگهدار در نمودارهایی که از ساختار قدرت سیاسی در ایران ترسیم کرده است، و در توضیح این نمودارها، بجای ارگان‌های قهر سلطنت - ولایت را می‌شناسد. پس می‌توان نتیجه گرفت که به دید او جمهوری اسلامی بدون ولایت، حکومتی بدون قهر است. یادآوری کنم که موضوع بر سر این نیست که در صورت حذف ولایت از جمهوری اسلامی ارگان‌های «قهر و ولایتی» به دولت منتقل خواهد شد یا نه؛ رفیق نگهدار می‌نویسد: «دولتی که به وسایل اعمال خشونت مجهز نباشد غیرقابل تصور است». بلکه موضوع بر سر تصور رفیق نگهدار است از جمهوری اسلامی چنانکه امروز قدرت سیاسی در آن توزیع شده است. صورتی که تمام قهر جمهوری اسلامی را در ولایت مستجسد می‌بیند و تمام دستگاه‌های بوروکراتیک «قهر نیالوده» را در دولت.

منشا این خطای بدیهی چیزی نیست جز اینکه نگاه ساختارگرا تمایل دارد قهر را در

ولایت. ملحوظ داشتن این خطای متدولوژیک در مدل ارائه شده مرا به طرح خطای دوم رهنمون می‌شود و به درک بهتر آن یاری می‌رساند.

سهم چپ در این مدل چیست؟

مهم‌ترین پرسشی که از دید چپ در مورد این مدل می‌توان به میان کشید این است که «سهم چپ در آن چیست؟». گزارشی که رفیق نگهدار، در مقاله پیش‌گفته «خشونت و مدرنیته»، از تفکر مارکس در باره قدرت سیاسی بدست می‌دهد و استنتاج او از این تفکر بر این نکته اشعار دارند که «دیرتر یا زودتر دولت مدرن به این یا آن طریق بر رای رضایت یا بر حمایت و یا خواست گروه‌های اجتماعی معین، به خصوص طبقات اجتماعی، متکی می‌شود». همچنین او می‌نویسد: «نگاه من در تشخیص ماهیت حکومت... می‌جوید که پیوند سران حکومت با کدام طبقات محکم تر است، اما این مطلقاً کافی نیست. یکی از استنتاجات خود مارکس از این نکته، و در واقع مهم‌ترین آنها تا آنجا که موضوع منشا قدرت سیاسی و «ساختار» آن در میان است، این بود که قدرت اقتصادی منشا اصلی قدرت سیاسی است و این که توزیع ثروت اساساً در خارج از چارچوب قدرت سیاسی صورت نمی‌گیرد.

باید تأکید کنم که این دریافت‌ها محمل بعضی تفسیرهای ارتدوکس از منشا قدرت سیاسی و ساختار آن شدند که زخم‌تترین آنها همانا تقلیل سیاست به اقتصاد و قدرت سیاسی، یا دقیق‌تر بگویم: تقلیل دولت، به ابزاری و کیمیه‌ای برای سامان دادن و روندها در اقتصاد طبقات مسلط است. نیز این نکته که چپ به این پرسش که «تعامل بین قدرت سیاسی و قدرت اقتصادی دقیقاً چگونه است، آیا دولت‌مردان و دولت‌زنان کارگزاران بلافصل موسسات اقتصادی‌اند، یا انتظام اقتصادی جامعه، که تحت سیطره طبقات صاحب ابزار تولید است، آنان را تنها به اتخاذ سیاست‌هایی مجاز می‌دارد که ولو در سمت در پاشیدن آن نیز نباشند، یا...؟» پاسخ‌های متفاوتی داده شده است و باریک‌بینی‌های چپ، و دیگران نیز، در این باره به پاسخی نهایی نیانجامیده‌اند و بعید هم است که به چنین پاسخی بیانجامند.

پس، نکته این نیست که یک مدل تحلیلی از قدرت سیاسی، با عزمی از ارزش‌های چپ، باید واگوی ایده مارکس در باره نقش قدرت اقتصادی باشد یا بیان این یا آن نظریه در باره کیفیت این نقش؛ نکته این است که مدل ساختارگرای رفیق نگهدار، که «برای کسی است که خواهان دموکراسی است»، از وارد کردن - به مسامحه می‌گویم - پول در «ساختار» قدرت غفلت می‌ورزد. بد نیست عاقبت این غفلت را از زبان رابرت دال، نظریه‌پرداز سیاسی آمریکایی که می‌توان او را در زمره لیبرال - دمکرات‌ها یا شاید «از لیبرال تا دمکرات» بشمار آورد، بشنوم: «میان آزادی و برابری و شش‌هایی وجود دارد، اما برابری بطور کلی دشمن آزادی نیست. در واقع جدیدترین چالشی که آزادی را تهدید می‌کند از نابرابری، یا نوع معینی از آزادی نشات می‌گیرد: آزادی انباشت منابع اقتصادی نامحدود و سامان‌دهی فعالیت اقتصادی در نگاه‌هایی که به صورت سلسله مراتبی بر آنها حکومت می‌شود» (۱).

این قول دال ذهن را به دریافت کاستی بنیانی مدل و غیبت مطلق چپ در آن رهنمون می‌شود؛ مدل، همچنان که خود رفیق نگهدار تصریح می‌کند، بر قدرت ناظر است و از این زاویه بر دموکراسی، دال، که تنها نگران دموکراسی است،

در سیر و سلوک فکری خود به این نتیجه می‌رسد که «نابرابری‌های اقتصادی برابری سیاسی و بنابراین روند دموکراتیک را جدا تهدید می‌کنند». پس رفیق نگهدار، بهنگام مدل‌سازی و نه طرح شعار، باید دو بار نگران برابری باشد.

این کاستی با مرزی که مدل میان جامعه مدنی و دولت ترسیم می‌کند «تکمیل» می‌شود. چپ بطور خاص، و به میزانی دموکراتیسم بطور کلی، به این انگاره لیبرالیسم دایر بر جدایی میان جامعه مدنی و دولت همواره به دیده تردید می‌نگریسته‌اند. تصریح کنم که منظور از جدایی نبود هرگونه تعامل بین این دو، و خاصه نبود، آنگونه که رفیق نگهدار می‌نویسد، «تأثیر نهادهای مدنی در تعیین ترکیب و سیاست‌های حکومت» نیست. حتی اصیل‌ترین لیبرال‌ها هم هم منکر تأثیر این و آن بر هم نیستند. بلکه منظور تنیدگی این دو بهم و مداخله فعال این دو در حرکت یکدیگر است. محتال است که کاربرد کلمه «مداخله فعال» در اینجا، بخصوص مداخله فعال دولت در جامعه مدنی، ظن سر و کار داشتن با یک ایده تمامیت‌گرای ارتدوکس را ایجاد کند.

واقعیت این است که پاره‌ای از نخله‌های چپ از جمله با انتقاد از انگاره پیش‌گفته به چنین موضعی نیز در غلغله‌اند. ای بسا که پل پیت مبتنی بر باوری صادقانه به لزوم مداخله دولت در جامعه مدنی آن جنایت بزرگ علیه مردم کامبوج را پیش برده باشد و ای بسا که مداخله جمهوری اسلامی در خصوصی‌ترین شئون زندگی افراد را نیز بتوان بر این پایه «توضیح» داد. اما واقعیت دوم این است که مساله رابطه جامعه مدنی و دولت هنوز همچون یکی از خطیرترین آوردگاه‌های نظری چپ نیز، پابرجاست و ترسیم مرز روشنی بین این دو و فقط گفتن از «تأثیر نهادهای مدنی در تعیین ترکیب و سیاست حکومت»، نه پاسخ نهایی و نه پاسخ چپ به این مساله بوده است. (هم از این رو نیز بود که من جالب توجه دانستم که گزارشی رفیق نگهدار از سیر تحول فکر سیاسی حول قدرت سیاسی از روسو و گرامشی ذکر نمی‌کند).

آیا «پاسخ نهایی»، که چپ در جستجوی آن است، تأثیر نهادهای مدنی در تعیین ترکیب و سیاست حکومت - پاسخی که بسیار کمتر از واقعیت جاری است - خواهد بود؟ بگذارید بپذیریم که در روشن نیست. روشن اما این است که فعلاً چنین نیست. خوانندگان تشریح کار با برنامه حزب سوسیالیست دموکراتیک آلمان، مندرج در شماره‌های ۱۶۶ و ۱۶۸ نشریه کار، آشنا هستند. در آنجا پاسخ - به زعم من - امروزین چپ به مساله متعکس است. بر زیر تکه‌ای هم از برنامه انتخاباتی حزب چپ سبز هلند برای سال‌های ۱۹۹۸ و ۲۰۰۲ را می‌آورم: «... در درون جامعه مدنی نیز فرصت‌ها برای همه شهروندان و ابتکارات (انسان) یکی نیستند. اشکال نوین روابط اجتماعی غالباً در برابر نهادهای جاافتاده سنتی میانه میدان پاس می‌کشند... نقش دولت به عنوان «سپر نفع» به معنای خاصی برای نقش آن در دفاع از جامعه مدنی در برابر نیروهای بازار، که مولد نابرابری بین شهروندانند، نیز صادق است.»

به واقع یک متد و مدل ساختارگرا بیشترین مجال را فراهم می‌آورد تا از دیدن این عوامل دخیل در قدرت سیاسی، در دموکراسی، در برابری سیاسی و اقتصادی غفلت شود. چه، این نکته پذیرفته‌ای است و در وجوهی و به میزانی نیز چنین است، که دولت چنان عمل می‌کند که گویا به همه متعلق است و به هیچکس متعلق نیست. بر سر در هیچ ارگان دولتی نشان شل نصب نشده است، در دموکراسی امروزین هم ممتازان از حق رای بیشتری نسبت به دیگران برخوردار نیستند، دست بازار هم که پنهان است.

اما آیا نباید در نظر داشت که مدل ارائه شده، نه مدلی از و برای برنامه عمومی سازمان، بلکه برای «کسی که خواهان دموکراسی است» منظور شده است، انهم برای کسی که خواهان دموکراسی در ایران است و نه (الزاماً) در آلمان یا هلند؟ آری باید در نظر داشت؛ منتهی رفیق نگهدار تصریح می‌کند که «تصمیم‌گیری سیاسی و تعیین شعارها از یک سو بر انتخابات‌های ارزشی متکی است و...». پس جا دارد اگر در مدل تحلیلی او برای یافتن سهم (حضور) انتخاب‌های ارزشی چپ جستجویی صورت گیرد. جهان‌های مشخصی که چپ‌ها در اینجا و آنجا برای تغییرشان می‌کوشند گاه بسیار از هم دورند. ارزش‌های آنان اما خیلی از هم دور نیستند. پس بجاست حالا که ببینیم وضع دموکراسی در مدل چگونه است.

۱ - من در نقل نظرات متفکران سیاسی نامبرده در این نوشته از کتاب «مدل‌های دموکراسی» نوشته دیوید هلد به کرات استفاده کرده‌ام. در این موارد به ذکر همین نوبت از معرفی منبع اکتفا کرده‌ام.

رخت و لباسات را وصله پینه کنی و در کنار همه اینها البته تواین هم بودند که به خواب هم که می‌رفت، سنگینی نگاه خیره‌شان را بر پوست احساس می‌کردی و اینان از «بی‌آزار» تا «دبش» درجه بندی می‌شدند، و اینان فرایض دینی را سفت و سخت به جا می‌آوردند و ساعات‌های زیادی از روز را صرف آن می‌کردند، و اینان زندانیان «سر موضعی» را لقمه چرب و نرمی می‌انگاشتند تا با گزارش وضعیت‌شان و یا تنگ کردن عرصه بر آنها توشه‌ای برای راهی خویش ببندوند، به این امید که در مناسبتی نام‌شان در لیست عفو زندگان قرار گیرد.

در اتاق پنجاه نفره ما، جز چند نفر، همه نماز می‌خواندند. باید این توضیح را بدهم که اکثریت قریب به اتفاق دستگیرشدگان در پرسشنامه‌های متعددی که پر می‌کردند، وقتی به پرسش مذهب می‌رسیدند، می‌نوشتند مسلمان که دروغ هم نبود چون همه زندانیانی که ضد انقلاب تلقی می‌شدند همه در خانواده‌های مسلمان پالیده بودند و هیچ یک سر سبز یا مذهب نداشتند. اگر هم چنین کسانی بودند، من در طول سالهای زندان با آنها مواجه نشدم.

یک ماهی از انتقال به اوین گذشته بود. اواخر تابستان بود. هوا رو به خنکی می‌رفت و چسبای داغ می‌چسبید. روزی دوبار چای می‌دادند و همه آنها که سری به زندان زده‌اند می‌دانند که چای زندان با همه بوی کافوری که می‌دهد، خواستاران فراوان دارد. چای را در فلاسک‌های استیل بزرگ به داخل بند می‌آوردند و گروه‌کنار هر اتاق آن را در لیوان‌های دسته‌دار می‌ریخت و توزیع می‌کرد.

هر اتاق بند تقریباً به تعداد افرادش بشقاب ملایم، قاشق رویی و لیوان پلاستیکی داشت. ظرفها را در قفسه چوبی اتاق می‌چیدیم. یک روز عصر که از هواخوری به اتاق آمدیم، یکباره متوجه شدم که به دسته چهار لیوان نخ قهوه‌ای بسته‌اند یعنی به همان تعداد نماز نخوان‌ها. از یکی دوتا از هم‌اتاقی‌ها پرسیدم، اطلاع نداشتند. از مسئول اتاق که توباب بود پرسیدم، گفت بچه‌ها خواستند. پرسیدم برای چه؟ گفت برای اینکه لیوان کافرا با لیوان مسلمانها قاطی نشود، و بعد راهش را کشید و رفت. با عصبانیت یکی از لیوانها را برداشتم که نخش را باز کنم.

یکباره یکی از نو مسلمانها که اشتهاش عضویت در یک گروه سوپر چپ بود، فریاد زد: به لیوانها دست نزن! ما مسلمانها نمی‌خواهیم لیوان نخس‌ها قاطی لیوان‌های ما باشد. قضیه آنقدر مشتمل‌کننده بود که ادامه ندادم. من و سه نفر دیگر تا چند روز چای نخوردیم. اما در این چند روز یک اتفاق جالب افتاد. یکی از زندانیان که در آستانه آزادی بود و هر گزارش سوسنی می‌توانست آزادی‌اش را به تعویق اندازد، شربت ایلیمویی را که درست کرده بود، در برابر چشمان تواین به من تعارف کرد و آنقدر اصرار کرد که نتوانستم امتناع کنم. وقتی جرعه‌ای نوشیدم، لیوان را از دستم گرفت و در برابر حیرت همه، شربت را سر کشید و مقررات ریاکارانه‌ای را که تواین وضع کرده بودند، شکست و با شرافت خویش، ردالت را به عقب‌نشینی واداشت. او دو روز بعد در موعد مقرر آزاد شد. پس این گونه گزارشهای سخیف همیشه هم کارساز نبود. سیمای نجیب او را هرگز فراموش نمی‌کنم.

قضیه لیوانها انعکاس بدی در بند پیدا کرده بود و تواینها مجبور شدند نخ‌ها را از لیوانها باز کنند. اما در این میان یکی از ما چهار نفر تصمیم گرفت که نماز بخواند.

نخ‌ها از لیوانها باز شد اما آزار و تحقیر ما کافرا (البته از چشم تواین) ادامه داشت. یکبار می‌دیدي که از گوشه اتاق یک نو

مسلمان فریاد می‌کشد: بچه‌ها از زیر طناب رد نشوید، از رخت کافرا آب نجس چکه می‌کند. وبعد طناب رخت کافرا را جدا می‌کردند. یا بعضی می‌رفتند نزد مسئول بند و از اینکه با کافرا کار خیس بند را انجام می‌دهند و نجس می‌شوند، شکایت می‌کردند. نمایش برخی از اینها در روزهای عزاداری مثل دهه محرم و یا روزهای احیا دیدنی بود. وقتی از بلندگوی بند نوحه پخش می‌شد، درست می‌رفتند زیر بلندگو، که پیچش تا آخر باز بود، می‌نستند و بار ریتم اشعار مذهبی خود را تکان می‌دادند و حالت آندوهگینی به خود می‌گرفتند. آن هم ساعت‌ها، و همه به این خاطر که نگهبان‌ها یا مسئول بند و یا تواین اعظم آنها را ببینند و گزارش خوب رد کنند. پس از راهی در خیابان و مکان‌های عمومی با بسیاری از این متظاهران مواجه شدم. آنچنان هیبتی به هم زده بودند که انگار از قلب مراکز مد پارسی به میهن بازگشته‌اند. یک بار نام نابغه‌ای را که نخ بستن لیوانها از مترشحات نوغ او بود و من را کافر و نجس خوانده بود، در یک مجله دگراندیش دیدم، عکس روی جلد مجله کار او بود. با دیدن نام او همه آن صحنه‌های تیره در ذهنم جان گرفت. بی‌اختیار گفتم: ردالت‌های انسانی! و بغض فروخورده سالیان در گلویم شکست. آنها آزاد می‌شدند و تاوانش را ما می‌پرداختیم، با رفتن به پنجاه تنی، با رفتن به انفرادی، با محرومیت از هواخوری، از ملاقات، از روزنامه و ... آنها پیش از آزادی بارها به مرخصی می‌رفتند اما ما را حتی از دیدار چند دقیقه‌ای هم از خویش نزدیکی که در آستانه مرگ قرار داشت محروم می‌کردند.

بهار سال ۶۶ را به یاد می‌آورم که تازه به زندان گور دشت انتقال یافته بودیم. مادرم مدها بود که بیمار بود و زمین‌گیر و نتوانسته بود به ملاقاتم بیاید. از خواهرم در یکی از ملاقات‌ها شنیدم که مادر در بیمارستان بستری است و دست به گریبان مرگ و تنها آرزویش دیدار من است. به دادیاری زندان گور دشت نامه نوشتم و تقاضا کردم چنانچه مقررات زندان اجازه می‌دهد مرا به همراه یک یا دو تن از پاسداران به دیدار کوتاه مادر بیاورم. بیزند. ظاهراً موافقت کردند. قرارش را هم گذاشتند. آن روز صبح زودتر از همه برخاستم و آماده دم در بند نشستم تا اگر صدایم بزنند بلافاصله راهی شوم. اما پنج ساعت گذشت و خبری نشد.

روزهای بعد از آن هم هرچه پی‌گیری کردم جوابی نیامد. مدتی ملاقات‌ها قطع شد و بعد وقتی دوباره برقرار شد، خانواده‌ام را سیاهپوش در آن سوی شیشه‌ها یافتم. بعد حق‌گیری بود و حسرت آخرین دیدار که بر دلم مانده بود. در انفرادی دو هفته تمام عذاب یاده‌گریبانم را رها نکرد. به یاد چشمان ملتسم و اشکبار مادرم می‌افتادم که هر بار با تن رنجور به ملاقاتم می‌آمد و از من می‌خواست که نماز بخوانم تا آزادم کنند. می‌گفتم مادر جان من حکم دارم. باید حکم‌ام را بکنم و بیایم. تازه شما که مرا می‌شناسید اگر در بیرون هم نماز می‌خواندم در اینجا ترک می‌کردم، چه رسد به این که در بیرون هم نمی‌خواندم. می‌گفتم آیا شما که هیچ وقت نمازتان ترک نشده راضی می‌شود که من آن را

و آن سالها

مجله پیام امروز، شماره ۳۱

وسيله‌ای برای آزادیم قرار دهم؟ و تازه با نماز خواندن تنها که کسی را آزاد نمی‌کنند. می‌گفتم مادر جان یادتان می‌آید وقتی بعضی صبح‌ها خواب می‌ماندید و من تک پا می‌آمدم و بیدارتان می‌کردم چون می‌دانستم اگر نماز صبح را نخوانید تمام آن روز مکدرید. می‌گفتم مگر در بیرون من و شما دعوی نماز و مسلمانی داشتیم که حالا اصرار می‌کنید؟ او اشک‌پاشش را با انگشتان بی‌رمقش از گونه‌های پرمرداش می‌سرد و به رویم لبخند می‌زد ... اینها همه با دیدن نام عکاس تصویر روی جلد آن مجله دگراندیش در ذهنم تداعی شد.

اینها که گفتم تابلوی کم‌رنگی از وضعیت زندان و تواین بود. امروز زمان گفتن این مسائل به تفصیل نیست. قصد من تنها نیسی است به همه آنها که آگاهانه پرچم نهضت جامعه مدنی و استقرار حاکمیت قانون را به دست گرفته و پیشاپیش مردمی که تعبیر رویاهای بیست‌ساله خود را در حرکت رو به پیش آنها می‌بینند، به راه افتاده‌اند. از این پیش‌قروان انتظار می‌رود که رویادهای گذشته با دقت و وسواس بیشتری بنگرند و بر خطاهای خویش اندکی درنگ کنند و آن چشم فرو بستن‌ها را بر آن همه ظلمی که در گذشته بر دیگران رفته به صراحت بازگویند. متأسفانه از دوم خرداد تا به امروز جبهه دوم خرداد به چنین انتظار به جایی پاسخی درخور نداده‌اند بلکه همه آن مصائبی را که اکنون دامنگیر خدشان شده به گونه‌ای مطرح می‌کنند که انگار در این بیست‌ساله برای نخستین‌بار است که در این آب و خاک رخ داده است، اما بازداشت‌های طولانی و محروم بودن از بسیاری از چیزها و اجرای حکم از روز ثبوت جرم یعنی به هو پریدن یک، دو یا سه سال بازداشت، آن کیفر خواست‌های طوماری که یکی از موداش هم گوش دادن به رادیوهای بیگانه بود - چیزی که امروز به شوخی بیشتر شبیه است و بسیاری چیزها که امروز شهامت گفتنش را ندارم. تردیدی نیست که بر همه آنها که ظلمی در گذشته رفته است، در حال حاضر از فریادهای حق‌طلبانه فعالان جبهه دوم خرداد خنودند و شهامت آنان را در راه سترگی که در پیش گرفته‌اند، تحسین می‌کنند. اما از انسان انتظار می‌رود که با همین پردلی و شهامت، منتقد گذشته خویش هم باشند.

در اینجا برای تکمیل سخنان خویش از بخشی از یکی از مقاله‌های روزنامه نشاط و دو نامه دکتر محمد ملکی در ماهنامه ایران فردا وام می‌گیرم زیرا در آنها آنچه که من نتوانستم با زبان الکن خویش بیان کنم، به روشنی بازگو شده است.

در مقاله روزنامه نشاط - ۱۷ اسفند ۷۷ - با عنوان «گزارش آقای کاپیتورن و آینده حقوق بشر در ایران» به قلم جعفر بهکیش به محدودیت‌های بسیاری اشاره شده که آقای کاپیتورن و سلف او گالیندوپل در تحقیق خود در باره وضعیت حقوق بشر در ایران با آن دست به گریبان بوده‌اند چرا که مقامات ایرانی به آنها اجازه نداده‌اند که آزادانه در اینجا مستقر شوند و دست به تحقیق بزنند. از این رو جای شگفتی نیست اگر که گزارش‌های آنها بیشتر متکی به اطلاعاتی بوده که ایرانیان خارج از کشور در

اختیارشان قرار داده‌اند. نویسنده برای ارائه دلیلی بر مدعای خود به شرح گوشه‌ای از جریان جمع‌آوری اطلاعات توسط گالیندوپل می‌پردازد و ضمن آن به نکاتی اشاره می‌کند که پیش‌قروانان جبهه دوم خرداد باید اندکی روی آن مکت کنند:

«در سال ۶۸ برای اولین بار پس از انقلاب یک مأمور ویژه از طرف سازمان ملل اجازه یافت تا وضعیت حقوق بشر را در ایران مورد بررسی قرار دهد و مقامات قضایی ایران متعهد گردیدند که همکاری لازم را با این مأمور ویژه (آقای گالیندوپل) بنمایند. سفر ایشان به ایران امیدهای بسیاری را در دل کسانی برانگیخت که گمان می‌کردند شرایطی فراهم آمده است تا بتوانند شکوائیه خود را به گوشه‌ها برسانند. در آن زمان محل استقرار آقای گالیندوپل در دفتر سازمان ملل متحد واقع در خیابان آرژانتین تهران بود. تعدادی از مادران و بستگان کسانی که گمان می‌کردند حقوق آنها تضییع شده است و علی‌رغم مراجعات مکرر به مراجع قانونی و بر خلاف نص صریح قانون اساسی (که دادخواهی حق مسلم هر فرد است و هر کس می‌تواند به منظور دادخواهی به دادگاه‌های صالح رجوع نماید. همه افراد ملت حق دارند این گونه دادگاه‌ها را در دسترس داشته باشند و هیچ کس را نمی‌توان از دادگاهی که به موجب قانون حق مراجعه دارد منع کرد) هیچ‌گونه پاسخی دریافت نکرده بودند، قصد طرح مشکلات خود را با آقای گالیندوپل داشتند. اما متأسفانه با هجوم دستجات سازمان یافته که دیگر امروز مشخص شده است از کجا سازمان داده می‌شوند و برای چه منظوری عمل می‌کنند، قرار گرفتند. حتی مادران پیر مورد ضرب و شتم قرار گرفتند و متأسفانه در آن روزها از هیچ کس صدایی در دفاع از اینان برنیامد.

خانواده‌های ستم‌دیدگان که نتوانسته بودند با آقای گالیندوپل در مقرر ایشان ملاقات نمایند، ایشان را به گورستان خاوران دعوت کردند تا از نزدیک ببینند. اما به لطایف الحیل از بازدید آقای گالیندوپل از این گورستان ممانعت به عمل آمد.

در بازدیدهای بعدی گزارشگران ویژه، باز هم این خانواده‌ها از ملاقات محروم شدند و در آن سالها کمتر کسی گمان می‌کرد که این بی‌قانونی‌ها گریبان نزدیکان خود حکومت را خواهد گرفت.

در پایان مقاله آمده است: «چهار هفته مردم ما ناچار نگردند برای احقاق حق خود به افرادی نظیر گالیندوپل یا کاپیتورن مراجعه نمایند، این است که حقوق فراموش شده مردم به رسمیت شناخته شود و این اعتماد در مردم به وجود آید که همه در مقابل قانون یکسان هستند و در این بین تفاوتی میان ملت و خواص وجود ندارد ...»

دکتر محمد ملکی استاد دانشگاه و اولین رئیس دانشگاه تهران پس از انقلاب نیز دو بار و طی دو نامه، یک بار خطاب به آقای کروبی در پاسخ به نامه ایشان به آقای محمد یزدی در اعتراض به شکنجه شهرداران و یک بار به امام جمعه موقت تهران - آقای جنتی - به دنبال اشاره وی به وصیت‌نامه امام علی در توصیه به

خوش رفتاری و عمل به عدالت با این مجلم پس از دستگیری عده‌ای از عناصر وزارت در قتل‌های اخیر، با صراحت به گذشته و چشم‌فروستن بر ستم‌هایی که بر بسیاری از فرزندان این آب و خاک رفته اشاره کرده است. در نامه دکتر ملکی خطاب به آقای کروبی که در ستون «آن سوی خبر» ایران فردا شماره ۴۷ (مهر ۷۷) با عنوان «اگر آن روز ...» چاپ شده، آمده است:

«جناب آقای کروبی! به خاطر بیاورید زمستان سال ۶۰ را که جنابعالی به اتفاق آقای شجونی و فهیم کرمانی به نمایندگی از سوی مجلس شورای اسلامی مأمور رسیدگی به وضع زندان اوین شده بودید و آن روز به یادماندنی را که صدها نفر زندانیان آموزشگاه را در حیاط زندان جمع نمودند و آقای اسدالله لاجوردی دادستان انقلاب اسلامی مرکز در جواب آقای شجونی که پرسید آیا همه اینها که دستگیر و زندانی شده‌اند تروریست هستند گفت: برای ما فرق نمی‌کند، اینها وابسته به یک جریان هستند. کسی که آدم کشته یا کسی که روزنامه خوانده یا صد تومان کتب مالی کرده جرمش یکسان است و همه مجرم و خائنکارند» و شما سخت متاثر و متعجب شدید.

آقای کروبی! نمی‌دانم بعد از بازدید از زندان اوین شما چه گزارشی دادید، اما اگر آنچه آن روزها دیدید و شنیدید متعجب و پی‌گیری می‌کردید و مجلس اجازه ای‌چنان فتیله‌گیر انسانی و غیر اسلامی را با زندانیان نمی‌داد و بر اصل ۳۸ قانون اساسی که هر گونه شکنجه را منع کرده است پای می‌فشردید و با چنین اعمال و رفتاری برخورد جدی می‌کردید امروز پس از حدود ۱۶ سال، رفتار بازجوها و مأموران قضایی و انتظامی با شهرداران آنچنان نبوده که به قول شما قلب و روح هر انسانی را بیازارد و جمعی از نمایندگان مجلس را به گریه اندازد.

در یادداشت دکتر ملکی به آقای جنتی با عنوان «چه شد که بعد از بیست سال به یاد وصیت امام علی افتادید؟» که ایران فردا شماره ۵۱ (بهمن و اسفند ۷۷) آن را با عنوان «چرا حسالان؟» در «آن سوی خبر» خود آورده می‌خوانیم:

«بالعجب! آیا برای ماست مالی کردن قتل‌های اخیر و اعمال خلاف شرع و قانون طی بیست سال اخیر چه کارها باید کرد. باید باز هم از بزرگان یون علی مایه گذاشت؟ آقای جنتی آیا در این بیست سال رفتار با دگراندیشان و مخالفان و حتی به اصطلاح خردیها آن‌گونه بوده است که در حکومت پنج ساله علی بود؟ کجا علی عده‌ای را به نام حزب‌اللهی تشویق می‌کرد تا برای پاسداری از اسلام و حکومت به هر عمل ناشایست دست بزنند و سر و دست‌ها بشکنند و بعد سر منبر رسول‌الله مانند جنابعالی آنها را فرزندارند و شایسته اسلام بنامند؟ کجا بودید جنابعالی آن روزها که دادستان انقلاب با گردن افروخته در حضور زندانیان اوین و نمایندگان منتخب مجلس که برای رسیدگی به وضع زندانها آمده بودند (آقای کروبی، شجونی و فهیم کرمانی) فریاد می‌زد: برای ما فرقی نیست بین کسی که روزنامه فروخته یا صد تومان کمک کرده یا آدم کشته، اینها همه وابسته به یک «جریان» هستند و جنایتکار و مفسد فی‌الارض و آن اعمال فراموش نشدنی را به نام اسلام و مسلمانی انجام داد. آیا آن روزها وصیت علی علیه السلام را به فرزندش خوانده بودید؟

آقای جنتی: من به عنوان یک مسلمان و یک شهروند جمهوری اسلامی از شما و همفکرانتان می‌خواهم فرمایش‌های علی (ع) را سپر اعمال خود قرار ندهید.

امضا محفوظ
۲۶ فروردین ۱۳۷۸

به گردن طرفداران آقای خاتمی انداخت و نوشت: «اخبار پراکنده در مورد هدایت دستگیرشدگان در وزارت اطلاعات، حکایت از وابستگی فکری و قلبی یکی از عوامل ماجرا به جریان سیاسی مدعی دوم خرداد دار؛ اینک افرادی با ادعای حمایت از رئیس‌جمهور در کانون هدایت و اجرای قتل‌های مرموز اخیر قرار گیرند، به همان اندازه پرسش‌برانگیز و حیرت‌آور است که اشخاصی با انگیزه‌های خدمت به اسلام و انقلاب به چنین جنایاتی دست بکشایند و اگر در مورد دومی بی‌هیچ قریناتی تأکید می‌شود، مع‌الاف در مورد اولی قرینه و شاهد هم موجود است.»

در ضمن پس از کشته شدن فروهر، کیهان از راه‌هایی غیرانسانی در صدد موجه جلوه دادن قتل او بود. اعتراض زیر را بخوانید: «ایا دعای اطلاع دارند به واسطه این که داریوش فروهر بسیاری از احکام اسلام از جمله قصاص را که نص صریح قرآن است قبول نداشته، هیچ روحانی حاضر به خواندن نماز میت بر بدن فروهر در روز تشییع جنازه او و همسرش نشده است.» در این باره سخنان مهم دیگری وجود دارد که به نظر خوانندگان خواهیم رساند.

هویت، کیهان، سعید امامی

نوشت: «آمریکا پس از ناکامی هیات ۱۳ نفره و خروش مردم علیه این هیات و برنامه‌های پشت پرده آن، بایستی به ایجاد یک حادثه موازی دست می‌زد که از یک سو افکار عمومی را تحت‌الشعاع قرار داده و از توجه به ماجرای مرموز هیات ۱۳ نفره منصرف کند... و برای این منظور داریوش فروهر و همسر وی را به عنوان قربانی انتخاب کردند.» یعنی آمریکا به تسلائی حمله صهیونیستی به اتویوس حامل چهاگرددان، فروهر و همسرش را کشت. در مرحله بعد آقای شریعتمداری قتل را به گردن آشنایان فروهر انداخت: «عاملان این جنایت را باید در میان دوستان و آشنایان فروهر که با او و خانواده‌اش رفت و آمد داشته‌اند، جست‌وجو کرد.» کیهان پس از آن یک گام برای نجات سعید امامی پیش رفت و آن را به گردن باند سید مهدی هاشمی انداخت: «گفته می‌شود یکی از دستگیرشدگان در رابطه با قتل‌های اخیر از عوامل مرتبط با باند مهدی هاشمی معدوم بوده است.»

کیهان در نهایت در یادداشت اصلی خود قتل‌ها را

ادامه از صفحه ۵

منتشر شود تا حقایق بر همگان روشن شود و معلوم شود چه کسانی راه او را ادامه می‌دهند. اگر خواهان روشن شدن حقایق هستید، شما نیز چون ما اصرار کنید سخنرانی‌های سال ۷۵ سعید امامی در جمع آثمه و سخنرانی وی در جمع سفران منتشر شود. روزنامه‌های کیهان (سال‌های مسئولیت سعید امامی در وزارت اطلاعات) موجود است. با استناد به آن‌ها می‌توان نشان داد همگام با اقدامات دشمن شادکن سعید امامی کیهان چه می‌کرده است؟ راستی «شوندهای محرمانه» اطلاعات چگونه در کیهان منتشر می‌شد؟ فکر می‌کنید مسایل به راحتی فراموش می‌شوند؟ وقتی سعید امامی و دوستانش دگراندیشان و دگرپاشان را به قتل رساندند، شما برای خلاصی او آن را به گردن چه کسی انداختید؟ اول گفتید: «در این که قتل‌های اخیر نقشه سازمان سیاست که توسط مزدوران آن‌ها اجرا شده، تردیدی وجود ندارد.» بعد آقای شریعتمداری ضمن دفاع از عملیات صهیونیستی حمله به جهانگردان امریکایی

فرماندهان نیروی انتظامی تهدید می‌کنند

ادامه از صفحه ۴

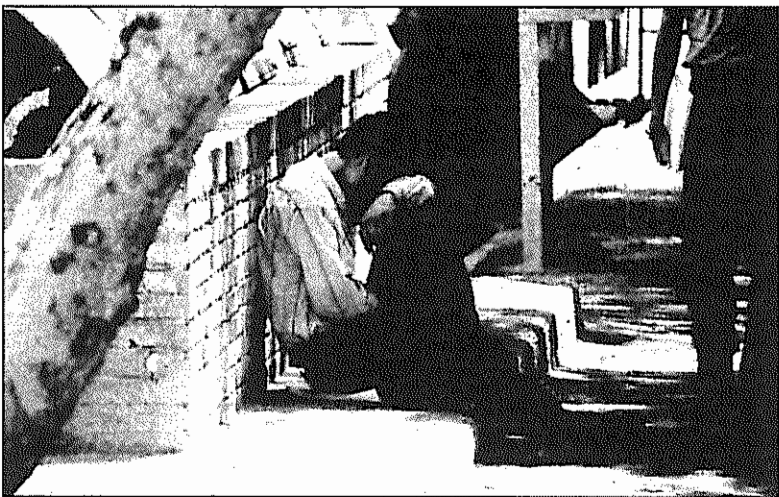
کنار چاه و نخلستان دل‌شکسته و آندوهگین نبینند. وی افزود: در گذشته حرف بی‌سوادی ما را لقلقه زبان‌ها کرده بودند و حال، ما را مانع جدی در راه اهداف شوم خود می‌بینند. نظری ادامه داد: خدایا این چه زمانه‌ای است که در یک مملکت و حکومت اسلامی، ولایت مورد هتک حرمت و گستاخی‌های عده‌ای معلوم‌الحال قرار می‌گیرد و کسانی که نباید دم فرو می‌بندند و با سکوت آگاهانه خود قلب آقا را جرح‌ده‌دار می‌کنند؟ فرمانده سابق نیروی انتظامی تهران بزرگ در بخش دیگری از سخنان خود گفت: به دلیل مسایل کم‌اهمیت، جنجال و هیاهو به راه می‌اندازند و گروه تحقیق و تفحص تشکیل می‌شود. باید به خاطر اسائه ادب به امام و رهبری و مقدسات نظام، عزای عمومی اعلام می‌شد و بیرق سیاه بر سر در منازل و ادارات

نصب می‌شد. گفتنی است که در پایان این جلسه از سوی لطیفیان، لوح تقدیری به فرهاد نظری به خاطر «خدمات او» اهدا شد! در همین حال فرمانده جدید نیروی انتظامی تهران بزرگ در گفتگویی با خبرنگاری جمهوری اسلامی گفت: نباید تنها «اشتباه» یک «بخش کوچک» از نیروی انتظامی تهران بزرگ بزرگ‌نمایی شود، بلکه باید نقش سخنرانان روز جمعه کسوی دانشگاه، مطبوعات و شکل‌های دانشجویی در این حادثه روشن شود. فرماندهان نیروی انتظامی بعد از انتشار کمیته تحقیق با صراحت بیشتری به دفاع از اعمال سرکوب‌گرانه خود پرداخته‌اند.

رویدادکوی دانشگاه و حرکات اقتصادی

رویداد کوی دانشگاه همراهِ با یک سلسله حرکات اقتصادی بود که بازتاب چندانی در روزهای درگیری پیدا نکرد. ولی برخی اخبار کوتاهی که در مطبوعات درج شد، نشان داد از جانب جمعیت هیئت مؤتلفه و بنیاد مستضعفان برای جمع کردن ارز از بازار آزاد، بالا بردن نرخ ارز و نیز داشتن پشتوانه مالی و ارزی برای برنامه‌های بعدی تدارکاتی دیده شده بود. روزنامه خرداد در این مورد نوشت: «گفته می‌شود که برخی بنیادها و نهادهای اقتصادی غیر دولتی تاکنون ارقام بسیار زیادی ارز خریداری کرده‌اند که از نظر کارشناسان، از خریدها از نظر اقتصادی قابل توجیه نیست». روزنامه صبح امروز به نقل از دلالان بازار ارز نوشت: «با تجربه‌ای که ما در چند سال اخیر در بازار ارز کسب کرده‌ایم، کاهش و افزایش قیمت دلار در بازار غیررسمی جز با دخالت بانک مرکزی، بنیادها و سازمان‌های دولتی و یا تاجران عمده‌ای که از پشتوانه مالی قوی برخوردار هستند، امکان‌پذیر نیست. این افراد افزایش قیمت دلار را در جریان رویداد کوی دانشگاه نتیجه حجم بالای خرید یکی از بنیادها عنوان کردند و با این استدلال که ظرفیت خرید و فروش ارز در بین دلالان بسیار پایین است و به عنوان نمونه برای افزایش قیمت دلار به میزان ۱۰ تا ۲۰ ریال رقمی حدود ۳۰۰ هزار دلار باید خرید تا این افزایش تحقق یابد. دلالان افزودند: در روز سه‌شنبه تنها در مدت کمتر از ۲۴ ساعت قیمت دلار از ۱۱۶ تومان به ۹۴ تومان رسید که مبلغ افزایش قیمت، با ظرفیت پولی دلالان ارز غیرممکن است. به گفته آنها مبلغی در حدود ۱۰ میلیون دلار خرید در این مدت لازم است تا قیمت دلار از مبلغ ۹۱۶ تومان به ۹۴ تومان افزایش یابد و این کار به حدود ۹ میلیارد تومان نقدینگی نیاز دارد. این دلالان گفتند که تشخیص این مطلب چه کسی یا چه نهادی از بازار غیررسمی ارز خرید می‌کند برای کسانی که سال‌ها در این بازار فعالیت داشته‌اند مشکل نیست. این افراد افزایش قیمت دلار را نتیجه خرید عمده ارز توسط یکی از بنیادها می‌دانستند. این روزنامه در مطلب دیگری نوشت: «در گفت و گو با فعالان سابقه‌دار بازار ارز به خبرنگار ما گفته شده است که خرید کلان ارز یکی از بنیادهای اقتصادی و اخیراً یکی از گروه‌های سیاسی وابسته به بازار است.»

مردم ما چگونه زندگی می‌کنند



به چه فکر می‌کنند، آینده نامطمئن و هراس‌انگیز یا سفره خالی همین امروز؟

اداره آمار اقتصادی بانک مرکزی نتایج بررسی بودجه خانوارهای شهرنشین در سال ۷۵ را منتشر کرده است. در این بررسی واقعیت‌های تلخ زندگی مردم کشور ما را می‌توان با زبان آمار دید. بررسی بودجه خانوارهای شهرنشین از طریق نمونه‌گیری ۶۰۰۰ خانوار در ۷۲ شهر کشور نشان می‌دهد که در سال ۱۳۷۵ هر خانوار بطور میانگین دارای درآمد ماهانه برابر ۹۲/۳ هزار تومان بوده است. این در حالی است که میانگین هزینه‌های همین خانوارهای انتخاب شده ماهانه حدود ۱۱۳/۴ هزار تومان بوده است. این آمار حاکی از تفاوت فاحش هزینه و درآمد و یا کسر بودجه خانوارهاست. این آمار نشان می‌دهد که خانوارهای شهری بطور متوسط ماهانه با کسر بودجه معادل ۲۱/۱ هزار تومان مواجه بوده‌اند. این رقم برابر ۲۲/۹ درصد کل درآمد ماهانه خانوارهای شهری است. در این رابطه چند نکته حائز اهمیت است: ۱- هزینه سالانه هر خانوار بر اساس این آمارها برابر ۱۳/۶۱۳ میلیون ریال است که با احتساب حدود ۱۲ میلیون خانوار کشور می‌توان هزینه ناخالص سالانه خانوارهای

کل کشور را حدود ۱۶۳۳۵۶ میلیارد ریال تخمین زد. درآمد سالانه هر خانوار شهری معادل ۱۱/۰۸ میلیون ریال به رقمی حدود ۱۳۲۹۶ میلیارد ریال بالغ می‌شود. با این حساب کسری بودجه خانوارهای کل کشور به رقم هنگفت ۳۰۳۹۶ میلیارد ریال بالغ می‌شود. برای درک این رقم می‌توان گفت که کسری بودجه سالانه خانوارها برابر نصف کل بودجه عمومی دولت در سال ۷۵ است. بدیهی است که کسری بودجه خانوارها در دراز مدت قابل تداوم نیست و استقراض خانواده‌ها از یکدیگر یا از منابع بانکی و پولی کشور تنها می‌تواند برای مدتی تعادل بودجه آنها را حفظ نماید. کسری بودجه خانواده نشان‌دهنده این واقعیت است که بخش عظیمی از جامعه با رنج کسری بودجه و چگونگی تأمین آن از این یا آن مواجه هستند و بخشی دیگر از مازاد بودجه قابل ملاحظه‌ای روبرو هستند.

۲- اگرچه هنوز معیارهای دقیق و مشخصی برای تعیین خط فقر در کشور رسمیت نیافته است، اما در سال ۷۵ خط فقر جامعه شهری از سوی منابع گوناگون بین ۹۰ تا ۱۲۰ هزار تومان درآمد ماهانه تعیین شده بود. بر این اساس در سال ۷۵ بالغ بر ۵۳ درصد خانوارهای شهری زیر خط فقر زندگی را به سر برده‌اند.

۳- بر اساس این نتایج نمی‌توان جمعیت شهرنشین کشور در سال ۷۵ بین ۴۸/۵ تا ۳۳/۱ درصد از هزینه‌های خود را به گروه هزینه «سکن، آب، سوخت و روشنایی» اختصاص داده‌اند در حالی که گروه‌های

پر درآمد بین ۳۰/۷ تا ۱۹/۴ درصد از هزینه‌ها را به این گروه اختصاص داده‌اند. این آمارها عمق فاجعه را برای تأمین سرانه توسط اقشار کم درآمد نشان می‌دهد که مجبورند یک سوم تا نصف مخارج خود را صرف مسکن نمایند. □

پیرامون ادعاهای رفسنجانی در مورد «دوره سازندگی»

۶ درصد مالکان زمین‌های زراعی کشور، زن هستند

هرچند زنان روستایی در امر تولید کشاورزی نقش بالایی دارند، ولی در اغلب کشورهای در حال رشد صاحب زمین نیستند. در بعضی کشورها زنان طبق قانون مجاز نیستند که مالک زمین باشند و در برخی دیگر از کشورها گرچه منع قانونی در این زمینه وجود ندارد، اما عرفاً و بر اساس سنت‌های دیرین، معمولاً فرزندان ذکور خانواده می‌توانند صاحب زمین شوند. مطالعات فائو نشان می‌دهد که در بسیاری از کشورها از جمله آمریکای لاتین، با پیاده شدن قانون اصلاحات ارضی، زمین به رئیس خانواده که بطور سنتی مرد است، می‌رسد. بر اساس این مطالعات در انگلیس تمامی ملک در اختیار پسر ارشد به منظور جلوگیری از خرد شدن زمین، قرار می‌گیرد. بررسی مطالعاتی از وضعیت مالکیت زنان بر اراضی در ایران نشان می‌دهد که میزان مالکیت زنان بر اراضی زراعی در کشور به میزان ۶ درصد است. □

اولاً: «تولید ناخالص ملی ایران در مدت ۱۸ سال پس از انقلاب رشد چندانی نداشت و در همین دوران تولید ملی اندونزی ۲/۳ برابر، ترکیه ۲/۹ برابر، مکزیک ۵/۴ برابر و کره جنوبی ۶/۷ برابر شد. دوم: «پس از پایان جنگ هشت ساله... رشد اقتصادی حاصل شده روند نزولی طی کرده است» همین دو مورد نشان می‌دهد که هاشمی

مقایسه روند تولید ناخالص ملی (به میلیارد ریال)	۱۹۹۸	۱۹۹۰	۱۹۸۰	۱۹۷۰
ایران	۸۱/۵	۹۴	۹۸/۱	۱۰/۲
اندونزی	۲۳۳/۵	۱۰۷/۳	۶۱/۸	۸/۴
ترکیه	۱۸۶/۲	۱۰۸/۴	۴۸	۱۲/۲
کره جنوبی	۵۴۲/۲	۲۳۹/۵	۷۰/۵	۱۸/۶
مکزیک	۴۴۳/۱	۱۸۴/۵	۱۳۸/۱	۳۰/۸

رفسنجانی همانند گوبلز چه دروغ‌های بزرگی را تحویل مردم می‌دهد. □

درستی نیست. در واقع این طرح‌ها روی دست مردم مانده است. یعنی ۱۰۱۹۵ طرح نیمه تمام روی دست مردم مانده است. در بهترین تغییر حداقل ۵۰۰۰ میلیارد تومان سرمایه‌گذاری بملاتجیه «روی دست مردم مانده است» ابعاد این ارقام خوبی صرفاً با مقایسه، معنی و مفهوم ملموس و محسوس خود را باز می‌یابند.

۲- به جدول زیر که تولید ناخالص ملی چند کشور یا یکدیگر مقایسه شده‌اند، توجه کنید. رفسنجانی مدعی است که: «کار توسعه اقتصادی و صنعتی و خدماتی به حجم و اندازه دوران هشت ساله سازندگی در دوره حاکمیت مادها تا امروز بی نظیر بوده است.» (خطبه نماز جمعه - روزنامه خرداد ۱۱/۵/۷۷) چنین ادعایی یعنی مقایسه حجم و اندازه «توسعه اقتصادی و صنعتی و خدماتی» هشت ساله با هزاره‌های تاریخی می‌بایستی از پشتوانه‌های مستند و مبنای علمی استوار برخوردار باشد تا بتوان آنرا پذیرفت. دنیای امروز، دنیای ارقام و اعداد است. دنیای آمار و احتمالات و پیش‌بینی است. دنیای عینیات و واقعیاتی است که به صورت‌های کمی، مقایسه‌پذیر، طی جداول و نمودارها جلوه‌گر می‌شود. ما در زیر تنها به دو نمونه اشاره می‌کنیم تا مشخص شود که ادعای رفسنجانی چقدر با واقعیات انطباق دارد.

آنچه می‌توان از جدول مقایسه‌ای فوق استخراج کرد این‌که:

۱- وزیر صنایع اخیراً در جمع خبرنگاران گفت: «۱۰۱۹۵ طرح نیمه تمام در کشور داریم که افتان و خیزان در حال ساخت و ساز هستند. برای اتمام این طرح‌ها ۲۱۱۶ میلیارد تومان سرمایه‌گذاری نیاز است. تقریباً نصف آنها یعنی ۵۱۴۴ فقره بالای ۴۰ درصد پیشرفت فیزیکی دارند. بعضی می‌گویند که این طرح‌ها روی دست دولت مانده است که این تعبیر

تحول به سمت حزبی مدرن و...

ادامه از صفحه ۱۱

وی نیروهای شخصی غیرنظامی حاضر در محل را سازمان‌دهی شده ذکر کرد و افزود: رئیس آنها پارچه سفیدی به دستش بسته بود و وقتی نیروی انتظامی حمله می‌کرد با آنها بودند و با هم ضرب و شتم و تخریب را انجام می‌دادند.

خاتمی: دقیق و منصفانه بود
در برابر انتقادات فزاینده‌ای که هم از سوی ارتجاعیون و هم از سوی دانشجویان و نیروهای مترقی علیه گزارش کمیته تحقیق صورت می‌گیرد، آقای خاتمی به دفاع از این گزارش پرداخت و فاش ساخت که این گزارش با موافقت او و خامنه‌ای منتشر شده است. او اشاره به حادثه کوی دانشگاه، «اشوبهای خیابانی» و گروگانگیری گردشگران خارجی و تهاجم به جهانگردان، مجدداً از وزارتخانه‌های اطلاعات و کشور خواست این حوادث را با کمک نیروی انتظامی «ریشه‌یابی» کنند و نسبت به بروز مسائل ضد امنیتی در کشور جدی باشند و با هوشیاری در برخورد با توطئه‌ها عمل کنند. آقای خاتمی گزارش کمیته تحقیق شورای عالی امنیت ملی آن را توأم با «انصاف و دقت دانست». وی بار دیگر منتقدان را به «لطمه زدن به اساس نظام» متهم کرد و گفت: شورای عالی امنیت ملی مسئول امنیت کشور است و کمیته تحقیق مصوب این شورا است و لطمه خوردن این رکن به معنای لطمه خوردن اساس نظام است. آقای خاتمی گفت: گزارش این کمیته منصفانه، محققانه، با کمال احتیاط و با توجه به صدها سند، گزارش، تصویر و گفت‌وگو با مطلعان و شاهدان عینی تهیه شده و به اطلاع مقام معظم رهبری و اینجناب رسید و بر اساس آن، اطلاعیه منتشر شد. □

صدها هزار دانشجوی برای پیگیری...

ادامه از صفحه ۵
دانشگاه با مسئولان نیروی انتظامی روبه‌رو شدند که مقایسه آن عاقلانه‌ترین و منصفانه‌ترین نتیجه را دربر خواهد داشت. وی افزود: من معتقدم که گزارش‌های خلاف واقع (که من برخلاف بودن آن قسم می‌خورم و در هر دادگاهی که حاضرم علیه آنها شهادت دهم) از شروع واقعه داده شد. داود سلیمانی گزارشات نیروی انتظامی را خلاف واقع خواند و با اشاره به گزارش شورای امنیت گفت: به دانشجویان بی‌انصافی شده یعنی فقط دانشجویان نیروهای شخصی در حال فحش‌دادن هستند و در این وسط نیروی امنیتی که با کمال ادب ایستاده عصبانی می‌شود؟ من خودم به نیروهای انتظامی گفتم این نیروهای شخصی کنار شما کیستند؟ گفتند: اینها برای همین کوچ بگلی هستند. اینها نیروهای بی‌مسئولیتی هستند که در جامعه هر کاری که دلشان خواست می‌کنند. اوایل می‌گفتم سخرانی‌ها را به هم می‌زنند و امنیت فردی را به خطر می‌اندازند. بعداً به اجتماعات قانونی هم حمله می‌کردند و امنیت گروهی هم به خطر می‌افتاد. متوجه نبودیم اگر آن جا جلیوشان را می‌گرفتم امروز امنیت ملی ما به مخاطره نیفتاده بود. ریشه‌ها اینجاست. معاونت امور دانشجویی دانشگاه تهران گفت: فکر نکنید هر قدر مسائل امنیتی را رعایت کنید مساله حل شده است نه، گروه تشکیل می‌دهند و حرکت‌های زیرزمینی شکل می‌گیرد. این خسارت‌های معنوی باید اعصافه شود. الان آقای رهبر پور در حرکتی موازی با

دمکراسی است، چه در درون احزاب و چه در روابط بیرونی خود! (ما باید از این اصولیت، یعنی التزام به اصول دمکراتیک، نه التزام به قانون اساسی، دفاع کنیم). چه بسا رفیق فریدون احمدی با آنچه در این مقاله نوشتم موافق باشد. من نیز با آنچه وی در مورد نقش و مسئولیت اصلاح‌طلبان اسلامی نوشته است، کاملاً موافقم. اما آنچه احتمالاً هر دوی ما با آن موافقم این نیز هست که ما کمتر به خود، و بیشتر به دیگران پرداخته‌ایم. آنچه برای من مسلم است این است که به جای محور قرار دادن سازماندهی و آرایش نیروهای خودمان، به صورت نامناسب و یکطرفه، تعیین تکلیف فرای دیگران را عهده کرده‌ایم. ما باید روی اهدافی تأکید کنیم که با نیروی خودمان قابل حصول است. هم رتق و فتق و ضابطه‌مند کردن سیستم مالی سازمان با نیروی خودمان قابل اجزاست و هم علنی کردن چنین نقطه‌نظراتی. باز هم یک پیشنهاد عملی دیگر: هیئت تحریریه محترم «کار» بخش معینی از نشریه را به چنین نقطه‌نظراتی که به حیات سازمان مربوط می‌شود، اختصاص دهد و سپس طرف یکسال نظرخواهی کند که این قسمت تا چه حد مورد توجه و علاقه خوانندگان است. اگر خوانندگان این بحث‌ها را دوست نداشتند، ادامه ندهیم. مگر روش و تفکر علمی (که به تجربه متکی است) جز این است؟ □

گردد؟ من به دو دلیل عمده معتقدم این مسئله باید به‌طور علنی مطرح گردد: دلیل اول: طرح جزئیات راجع به حیات سازمان، علاقه و توجه مردم را بهتر و بیشتر جلب می‌کند. پرداخت پول و یا حواله وجوه، امروز جز امور روزمره زندگی مردم شده است و برای آنان کاملاً قابل لمس است. درج مطالب راجع به شیوه جمع‌آوری وجوه در سازمان به صورت علنی، پیوند زدن زندگی سازمان با زندگی ملموس و عادی مردم است. به این ترتیب مردم، سازمان را عینی‌تر، شفاف‌تر، و به‌طور خلاصه «خودمانی‌تر» احساس می‌کنند. دلیل دوم: این حق مردم است (و در شرایط مبارزه سیاسی علنی در داخل کشور، حق دولت است) که از حیات مالی سازمان مطلع باشند. برای مثال، ماده ۲۱ قانون اساسی آلمان، حق دولت را بر قابل کنترل بودن حیات مالی احزاب به رسمیت شناخته است. این وظیفه احزاب است که دفاتر مالی خود را به صورت منظم و سیستم بندی شده تهیه نمایند و در صورت تقاضای دولت، به آن ارائه دهند. در عین حال، این جزئیات و وظایف و تعهدات احزاب نیست (مطابق قانون اساسی آلمان) که به قانون اساسی تعهد و وفاداری می‌بخشد (این مطلب را به صورت معترضه برای آسانی نوشتیم که تصور می‌کنند با تعهد دادن به قانون اساسی جمهوری اسلامی، راه برای فعالیت علنی هموار می‌شود). آنچه احزاب موظف به رعایت آن هستند، اصول

تمامیت خواهان و اصلاح طلبان حکومتی و یک نتیجه گیری

خسرو باقرپور

تمامیت خواهان

تمامیت خواهان است که جناح خشونت طلب و تمامیت خواه حاکم پر کشور ما بیست سال تمام است که با سببیت و پرده‌داری و جنایت تسمه از گرده مردم کشیده است. مردم را با بیگانه‌سازی، آدام‌کشی، ایجاد زندان و شکنجه‌خانه خصوصی، جاق و چماق‌کشی به آتش کشیدن نمادها و مراکز فرهنگ و دهه نامردمی دیگر از این نوع در پرونده سیاسی این جانیان ثبت و ضبط است، و عجیب اینکه این نیرو قبل از دست یازیدن به سپاه‌کاری‌های خویش آن را بعضاً از قبل اعلام هم نموده است.

همه به یاد دارند قبل از کشتارهای دهمشانه و بزدلانگی هفتگی و ماهانه روشنفکران و فرهیختگان ما اسامی آنان در لیست‌های متعدد اعلام علنی شده بود رسماً و علناً از فرماندهان نظامی و انتظامی بلندپایه وابسته به این جناح چون رحیم صفوی و تیمسار نقدی گرفته تا وزرا و معاونان وزارت اطلاعات و انجمن جمع و جماعات و زعمای دستگاه قضایی کشور هر ندادی آزادی خواهانه و عدالت طلبانه را به سرکوب خوین تهدید می‌کردند و می‌کنند.

خیزش خردمندان مردم ما در دوم خرداد ۷۶ نیز با پیام‌های روشن آن چون میخی آهنین بود که در سنگ بی‌خردی تمامیت خواهان فرو نرفت. هجوم اینان به دست آوردن جیش دوم خرداد این بار در مستن سیاسی به غایت خشن موسوم به «انصر بارعب» پیش می‌رود که خود آنرا به اتومبیلی تشبیه کرده‌اند که فرمانش را از جای کنده دور انداخته پای را بر پدال گاز فشرده و در جاده تقابل با هر اندیشه غیر خودی چنان پیش می‌راند که راهی جز نابودی غیر خودی و نصرت سرنشینان این اتومبیل که خودی‌اند نماند.

به نظر می‌رسد این اتومبیل بی فرمان با عبور از موانع سختی چون زمین‌ها و عقبه قتل‌های زنجیرهای، توقیف روزنامه سلام و سپاهمدایش، و بالاخره رویدادهای ۱۸ تا ۲۳ تیر ماه ۷۸ دانشگاه تهران از نفس افتاده باشد. اما هنوز و همچنان گروه‌های فشار در همه اشکال آن از چماق‌داران گرفته تا موسسات مطبوعاتی هتاک و پرونده‌ساز از جانب نهادهای قانونی و انجمن جمع و جماعات باغیرت و با حمایت خواننده می‌شوند. ترویج خشونت و سرکوب محور اصلی بیانات خطایی وابسته به جناح تمامیت خواه و مضمون غالب نشریات آنان است ارگان‌هایی چون سیستم قضایی کشور شامل دادگاه‌های انقلاب، دادگاه ویژه روحانیت، و دادگستری‌ها و سیستم اطلاعاتی کشور از نظارت عمومی معافند و استفاده از بودجه کشور برای تجهیز و شیر کردن گروه‌های فشار امری رایج است.

قوه قضائیه مستقل نیست و سیستم دادرسی کشور و اعضای آن در انحصار جریان فوق ارتجاعی موسوم به هیئت‌های متلفه است. این جریان بخش عظیمی از دستگاه عریض و طویل قضایی کشور را توسط طبله‌های سابق مدرسه حقیانی قم اداره می‌کند

مدرسه‌ای که طلایی چون فلاحیان و حجت‌الاسلام چراغ به دست حسینان را از خود بیرون داده است. بولتن نویسان همدست و همفکر سعید امامی مجتمع در وزارت اطلاعات همچنان فعالند و سیاست‌های اعمال خشونت و سرکوب را هدایت می‌کنند. اطلاعات و اطلاع‌رسانی در جامعه نیز منحصر به جناح تمامیت خواه است تا حاکمیت تک صدایی خویش را هر چه بیشتر قوام بخشد.

به پشت‌گرمی این همه قدرت است که چاقوکش‌های اجیر شده این جناح چنان چسارتی می‌یابند که ضمن پورش مغول‌وار به دانشگاه تهران و به دنبال به آتش و خون‌کشاندن آن دیده دانشگاهی شاگرد اول کنکور را از چشم‌خانه در آورند و چنان رعبی بی‌فایرینند تا جامعه غیر از صدای این بی‌خردان صدایی نشنود و غیر از انگاره‌هایی که اینان تصویر می‌کنند چیزی نبیند و حتماً که زعمایی را با چنان اندیشه مزدورانی با اینگونه کردار عجب نباشد.

اگر ز باغ رعیت ملک خورد سببی برآورند غلامان او درخت از بیخ به پنج بیضه که سلطان ستم روا داد

زند لشکرکشی هزار مرغ به سیخ در هوای عفن این فضای سیاسی تیره است که نیروهای دگراندیش امکان و زمینه و امنیت حضور نمی‌یابند و جامعه ما از حضور آنان تهی است.

اصلاح طلبان حکومتی

فقط به برکت و مینت حضور هوشیارانه مردم در صحنه دوم خرداد بود که اصلاح طلبان حکومتی قادر به تحکیم نسبی جایگاه خویش در عرصه سیاست‌گذاری کشور شدند. بی توجهی به مواجید داده شده به مردم از جانب اصلاح طلبان حکومتی در راس آنان آقای خامنه‌ای و در نتیجه بیرون ماندن مردم از صحنه مشارکت و حضور سیاسی می‌رود که ضربات هرچه کاری‌تری به مواضع اصلاح طلبان وارد آورد.

بی‌باوری و عدم شناخت به تخصصات جامعه مدنی این نیرو را در مقابل تمامیت خواهان بی‌دفاع کرده است. این تقیصه فاحش به اشکال زیر در این سه نیرو نماد سیاسی دارند:

۱- این جناح نسبت به مواضع سیاسی روشن نیروهای اپوزوسیون خارج از نظام که به صراحت مواضع اصلاح‌گرایانه اتخاذ نموده‌اند بی‌اعتنا است تا حدی که در موارد بسیاری با سیاست‌های ارتجاعی جناح تمامیت‌خواه در این عرصه همراهی می‌کند.

۲- جناح اصلاح طلب حکومت تاکنون مواضعی جدی در رابطه با سیاست فوق ارتجاعی تمامیت خواهان مبنی بر تقسیم ملت ما به شهروندان درجه یک یا دو و یا خودی و غیر خودی اتخاذ نکرده هیچ در مواردی در حرف و در عمل این سیاست را تأیید هم کرده است (یکی از چهره‌های این جناح به ریشخند چریانی از نیروهای دانشجویی فعال در جنبش ۱۸ تیر ماه رانه حتی

غیر خودی که نخودی! خواند) این باور و نگرش در نهایت به نقض فاحش ادعای خویش مبنی بر (اعتقاد به میانی و قواعد سیاسی در جامعه مدنی) می‌رسد. ۳- این جناح و نیروهایش دارای ضعف‌های اساسی ساختاریند که همین ضعف آنها را در عرصه‌های مختلف حیات حزبی چون سیاست راهبردی تشکیلات و حتی اندیشه و نگرش به مساله آزادی‌ها و آزادی‌های دگراندیشان و خلاصه درک مدرن و مدنی از زندگی اجتماعی و حزبی بی‌تحریک و حتی فلج کرده است. این بی‌سیاستی مانع گرد آمدن و متشکل شدن نیروهای این جریان شده است و عدم اتخاذ سیاستی واحد قدرت مقابله و حتی دفاع در مقابل هجوم بی‌امان تمامیت خواهان را از آنان سلب نموده است.

۴- این نیرو اعتقاد راسخی به صراحت و رک‌گویی ندارد و به وجود (مرزهای توافق) با جناح تمامیت‌خواه باورمند است که این خود به نوعی توافق با امر اعتقاد به وجود (نیروهای خودی و غیر خودی) است. برای نمونه مرتضی مریدیها از چهارهای مطبوعاتی این جناح در مقاله‌ای به نام (انتظار گزاف) مندرج در روزنامه نشاط ۱۶ مرداد افکار عمومی را فاقد صلاحیت دریافت اطلاعات مربوط به قتل‌های زنجیرهای می‌دانند و از آن به عنوان «استریپ تیز اطلاعاتی» نام می‌برد که «موجب عریانی کامل است و مطلوب نیست» او می‌افزاید «اساساً تعبیری که در سال‌های اخیر تحت عنوان شفافیت در ادبیات سیاسی ایران رایج شده یک امر کاملاً نسبی است شفافیت کامل مثل عریانی کامل نه مطلوب است و نه ممکن» این در حالی است که خود مریدیها به خوبی می‌دانند توقع و خواست عمومی از انتشار اطلاعات مربوط به قتل‌های جنایتکارانه توقعی است مشروع و ملی و به کوه بخی مشابه است که تنها بخش کوچکی از آن را مرید مجازت نگرستن یافته‌اند.

در امتداد همین «مرزهای توافق» است که آقای خامنه‌ای در همدان آنگونه می‌گوید و خامنه‌ای در تهران چنان وی را تحسین می‌کند.

نتیجه گیری

پس با این تفصیلات نیروی اصلاح طلب حکومت قادر به ضمانت‌بندی مطالبات و تمایلات ترقی خواهانه کنونی مردم ایران نیست. خراست و انتظارات جنبش آزادی خواهانه مردم ایران از سطوح و انتظارات اصلاح طلبان حکومتی بسی فراتر از حد است. متعجب کردن رهبری مطالبات ترقی خواهانه مردم ایران در دست اصلاح طلبان حکومتی، محدود کردن از مضمون تهی ساختن و مسخ کردن این مطالبات در منازعات قدرت جاری درون حکومت است. باید علیه وابسته شدن مبارزات مردم ایران برای دگرگونی، آزادی، عدالت و برابری به چنانچه در درون حکومت مبارزه کرد و این مبارزه را به درون صفوف سازمان فدائیان خلق ایران - اکثریت هم نشری داد.

نقش اصلاح طلبان حکومتی در رابطه با جنبش‌های آزادی طلبانه مردم ایران باید در سطح حمایت و همراهی با این جنبش‌ها محدود بماند. □

تمول به سمت حزبی مدرن و کارآمد

محمد رضا قنبری

«رسید» بدهد * سازمان باید در مقابل پولی که می‌گیرد

این حق مردم (و دولت به نمایندگی از مردم) است که از زندگی مالی احزاب سیاسی مطلع گردند * باید روی اهداف و برنامه‌هایی تأکید کنیم که با نیروی خودمان قابل اجراء است

من این مدل فکری را چندان نمی‌پسندم که مدام برای دیگران تعیین تکلیف کنیم. در عوض، ما باید ببینیم که با نیروی خودمان چه می‌توانیم بکنیم. مثال برای تعیین تکلیف کردن به دیگران بسیار زیاد است. در اینجا نوشته رفیق فریدون احمدی را (کار ۲۱۳) نقل می‌کنم: «... گذر از چارچوب‌ها و نظام سیاسی جمهوری اسلامی یک نیاز غیر قابل انکار، میرم و یک ضرورت حیاتی است و سیر به سوی یک نظام مردم سالار چه با اصلاح طلبان و چه بدون آنان طی خواهد شد اما شانس‌های تاریخی ملت ما برای مسالمت آمیز بودن این راه تکرار شدنی نیست. اصلاح طلبان اسلامی در این زمینه نقش و مسئولیتی جدی بر عهده دارند.»

نقش و مسئولیت ما چیست؟ تا حالا پرسیده‌اید که نقش و مسئولیت سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) چیست؟ در کنار اینهمه توصیه به مردم و دانشجویان که چنین و چنان کنند و خاتمی که چه روشی را پیش بگیرد و ... بیایند به این سوال جواب بدهیم که در این میان ما چه وظیفه‌ای به عهده داریم؟ وظیفه ما، در راستای سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)، تبدیل سازمان خود به سازمان یا حزبی مدرن و کارآمد است. در این راستا دو نکته را ذیلاً مورد بررسی قرار می‌دهم: یکی ضابطه‌گرایی و دیگر شفافیت.

۱- ضابطه‌گرایی

ضابطه‌گرایی در مقابل رابطه‌گرایی قرار می‌گیرد. نام دیگر آن قانون‌مداری است. نه فقط نیاز امروز ما قانون‌مداری و قانون‌گرایی است بلکه از صد سال قبل این نیاز انچنان شدت و حدت و فراگیری‌ای یافت که به انتشار «یک کلمه» یعنی قانون منجر گردید. قصد من طرح مباحث کلی و عمومی نیست بلکه می‌خواهم نحوه و پیشنهاد مشخص و معین ارائه دهم. قبلاً این پیشنهاد را با رفیق مجید عبدالرحیم پور در میان نهادم. او گفت که نظرم را کتباً ارائه دهم (برای شورای مرکزی) بعداً تصمیم گرفتیم نظرم را مرتب‌تر تدوین کنم و برای «کار» بفرستیم. تا هم شورای مرکزی خبردار شود، هم سایر رفقای سازمان، و هم هر خواننده «کار» بتواند از ریزه کاریهای حیات سازمان مطلع گردد.

پیشنهادی که حضوراً با رفیق مجید در میان نهادم مربوط می‌شد به سیستم مالی سازمان. در این زمینه پیشنهاد این بود که سازمان در مقابل دریافت حق عضویت از اعضا و کمک مالی از دوستداران سازمان، «رسید» بدهد. کما اینکه در کشورهای مدرن حق هر فرد است که در مقابل پولی که پرداخت می‌کند «رسید» دریافت دارد.

«رسید»ی که منظور من است در سه نسخه تهیه می‌شود: نسخه اصل همراه با وجه در ریاضتی به مسئول مالی سازمان ارسال می‌گردد، نسخه کپی

اول برای گیرنده وجه و نسخه کپی دوم برای پرداخت کننده. «رسید» وجوهات باید دارای شماره سری باشد. داشتن شماره سری برای «رسید» جهت کنترل و پیگیری بسیار لازم و غیر قابل صرف نظر کردن است. اگر پرداخت‌کننده‌ای به سیدن پولی که پرداخت کرده است شک کند، می‌تواند کپی «رسید» خود را مستقیماً به مسئول مالی سازمان پست کند. چاپ کردن چنین رسیدهایی چندین گران قیمت نیست.

این روش کار برای وجوه نقدی است والا روش مدرن برای پرداخت حق عضویت و کمک‌های مالی ثابت، بستن قرارداد با بانک است تا به صورت ماهانه مبلغ معینی به شماره حساب سازمان ارسال گردد.

پیشنهاد فوق دایر بر ارائه «رسید» در مقابل پرداخت‌ها، با تعدادی از رفا در میان گذاشته شد. عموماً موافق بوده و به اشکال و ایراد خاصی اشاره نکردید. لذا برای اینکه این پیشنهاد پادروها و بلا تکلیف باقی نماند، انتظار من آن است که ظرف سه ماه این روش در سازمان پیاده گردد (یعنی در دسامبر ۱۹۹۹ آزمایشی شروع شده و از اول سال ۲۰۰۰ به عنوان روش جاری و ثابت سازمان درآید). اگر سازمان نظر مخالفی دارد، آن را به بحث و نظر بگذارید. چنانچه سازمان نه روش پیشنهادی را ظرف مدت مذکور جاری نمود و نه جواب قانع کننده برای عدم اجرای آن ارائه داد، من حق خود می‌دانم که از دسامبر ۱۹۹۹ هر گونه کمکی به سازمان خودداری نمایم.

در حال حاضر پرداخت بسیاری از وجوهات به سازمان بر اساس «رابطه» صورت می‌گیرد. تأکید من روی «ضابطه» در پرداخت‌ها بدان معنی نیست که خدای ناکرده شکی در امین بودن رفقای مالی سازمان دارم. اما باید بدیرتف که اعتماد متقابل و رابطه، نوع کهنه سازماندهی تشکیلات است. در سازماندهی مدرن، هرچه اعتماد بسیار لازم است، اما محور تشکیلات را «ضابطه» تشکیل می‌دهد. و ما باید بگوئیم تا سازماندهی سازمان به یک سازمان خودداری نمایم.

۲- شفافیت

بحث در مورد شفافیت، در سازمان مطرح گردیده است و مطلب جدیدی نیست. آنچه مورد نظر من است پیاده کردن بحث‌های عمومی و کلی در قالب مسائلها و کارپرداهاست. اسحق نیوتون، ریاضیدان و متفکر بزرگ می‌گوید: یک استاد ریاضی باید ابتدا با چند مثال راحت و علمی، آموزش ریاضی به دانشجو را آغاز کند. وقتی «مثال» در ریاضی استقدر مهم باشد، بدیهی است که در علوم اجتماعی، اهمیت آن را به مراتب بیشتر است. با مثال و کاربرد بهتر می‌توان علاقه خواننده را جلب کرد.

با توجه به مطالب فوق سوال این است: پیشنهاد فوق در مورد سیستم مالی سازمان (دریافت و ارائه «رسید» بختی است درون سازمانی و یا اینکه باید بطور علنی (مثلاً در سطح نشریه «کار») مطرح

آدامه در صفحه ۱۰

بهم وصل شدن ابعاد فوری و ساختاری ایجاب می‌کند که به چهار دسته از مشکلات پاسخ داده شود:

۱- در وهله نخست مسئله رهبری اقتصاد جهانی مطرح می‌شود. در واقع هماهنگی کافی نیست. نهادهای بین‌المللی دولت‌ها را زیر فشار قرار می‌دهند و آنها بدین‌تریق تضعیف می‌شوند. هیچ مکان آزادی برای بحث و گفتگو وجود ندارد. عناصر غیر دولتی ضعیف هستند. کمیانهایی بین‌المللی که در قید و بند قوانین بین‌المللی نیستند از جمله مشکلات موجود است.

۲- ضرورت دارد که مجدداً یک سیستم مالی بین‌المللی را بنا کنیم. ایجاد یک مجموعه قوانین برای ثبات دادن به مبادلات ارزی، فراهم آوردن ذخیره‌های مالی و گسترش اعتبارات مالی، تقویت مقررات سیستم بانکی، مالیات بر انتقال سرمایه‌ها از یک کشور به کشور دیگر.

۳- کمک‌های مالی در عرصه جهانی برای مدت زمان طولانی می‌بایست سازماندهی شود. مشکلاتی که باید برای آنها راه حل پیدا شود تغییر کرده‌اند: آب، نوسازی، سیل، زباله‌های هسته‌ای و بیماری‌های واگیردار، آلودگی هوا، فرهنگ ... همچنین شبکه‌های ارتباطی ... و بالا بردن امکانات در عرصه بین‌المللی.

۴- کاهش نابرابری‌های جهانی تنها بر اساس گسترش مبادلات و جهانی شدن رد و بدل‌های مالی عملی نخواهد شد. ضروری است از بازارهای مالی انتقاد کرد و به افشای تزویر تولیدات داخلی تغییر کرده است. کشورهای پیشرفته بخصوص آمریکا منابع قدرت خود را حفظ می‌کنند. ضروری است که به این تحولات سمت دهیم. مواجه با این چهار مورد برای تعیین خط مشی سندیکایی، در بحث اصلاح نهادهای بین‌المللی، ضروری می‌نمایند. آدامه دارد

برگردان: علی صمد

خوآستار متحد شدن بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول می‌باشد. این پیشنهاد ابتدا توسط A. Walters از انستیتوی بین‌المللی اقتصاد در لندن در سال ۹۴ مطرح شد. دولت فرانسه تبدیل «کمیته واسط صندوق بین‌المللی پول» به یک نهاد سیاسی را مطرح کرده است. این پیشنهاد با دو پیشنهاد قبلی، بدین دلیل متفاوت است که سوال بنیادی، «چه کسی باید بر جهان حکومت کند» را مطرح می‌کند. پیشنهاد فوق به تفکر ژاک دولور نیز نزدیک است زیرا او خواهان تشکیل شورای امنیت اقتصادی و اجتماعی که مشابه شورای امنیت سازمان ملل است، می‌باشد. شمار متقاضیانی که معتقدند باید به تدوین مجدد مقرراتی برای جابجایی سرمایه پرداخت به شکل چشمگیری در حال افزایش است. رئیس اقتصاددانان صندوق بین‌المللی پول، فیشر S. Fischer می‌گوید حق همیشه با بازار نیست و سیستم لیبرال به اداره شدن نیاز دارد. رئیس اقتصاددانان بانک جهانی J. Stiglitz دخالت محدود دولت را لازم می‌داند. در فرانسه Boisseau و M. Aglietta و Ch. de Boisseau پیشنهاد ایجاد یک بانک مرکزی جهانی را اعلام کرده‌اند.

این پیشنهاد در واقع تحت تاثیر شدید بحران پولی کنونی، بدون اشاره به علل بنیادین بحران است. پیشنهادات فوق ما را به یاد بیماری «ایدز» می‌اندازد چون بیماران مبتلا به ایدز وجود دارد، پس باید تمامی تلاش را برای درمان آنها بکار گرفت. اما همه معتقدند که پیشگیری مهمترین روش برای مبارزه با این بیماری است. در واقع این پیشنهاد در مورد علل بیماری (در یک جمله، تلاش و جستجو برای کسب سود حداکثر در همه جای جهان، اما به قیمت ضرر زدن به حقوق‌بگیران) و همچنین در خصوص کمبودها و موانعی که در راه انجام وظیفه این نهادهای موجود، وجود دارد، صحبتی نمی‌کنند.

حقیقت می‌بایست میان این دو هماهنگی بوجود آورد.

پیشنهادات رسمی فقط متوجه به رفع مشکلات روز است. یعنی می‌خواهد بحران مالی فعلی و سرایت آن به کشورهای بزرگ صنعتی را خنثی نماید.

از نظر سیاست اقتصادی، قسمت اصلی بحث بر روی سیاست پولی استوار است. در حالیکه سیاست مالی عملاً نادیده گرفته می‌شود. ایالات متحده آمریکا خواهان پائین آمدن نرخ بهره است. اروپائین برای مدتی مخالف این سیاست بودند و رئیس بانک مرکزی اروپا بالاخره کمی قبل از آنکه پول اروپایی «یورو» وارد بازار شود با پائین آمدن نرخ بهره موافقت کرد. البته موضوع نرخ بهره به موقعیت «یورو» در مقابل دلار وابسته است. برای داشتن یک پول اروپایی قوی، منطق پولی که بر بانک مرکزی اروپا حاکم است چنین می‌باشد که باید نرخ بهره بانکی را در اروپا به قدر کافی بالا برد تا بلکه بدین‌تریق سرمایه‌ها به اروپا جلب شوند.

علیرغم مخالفت شدید صندوق بین‌المللی پول و دیگر نهادهای بین‌المللی، بحث بر سر کنترل سرمایه‌ها آغاز شده است. نمونه شیلی و چین نشانگر این است که ما قادر به ایجاد یک مکانیسم دفاعی در مقابل حرکات سوداگرانه سرمایه هستیم. این بحث حاوی یک بعد ساختاری است، زیرا موضوع اصلاح نهادهای بین‌المللی را مطرح می‌سازد.

از نظر رئیس جمهور آمریکا «گروه ۲۲» (یک گروه غیر رسمی که از ۲۲ کشور صنعتی و توسعه یافته آسیا و آمریکای لاتین در آوریل ۹۸ به ابتکار رئیس جمهور آمریکا تاسیس شد) برای دموکراتیزه کردن نهادهای بین‌المللی کافی است. نخست‌وزیر انگلیس پیشنهاد تشکیل یک «Bretan Woods» جدید را کرده است و

بازسازی نهادهای بین‌المللی و ...

آدامه از صفحه ۱۲

سرمایه گذاری بانک‌ها در مناطق مختلف (به میلیارد دلار (ژوئن ۱۹۹۸)	
آمریکا	۱۲/۴
اروپا	۱۵۳/۴
فرانسه	۱۱/۲
اروپای شرقی	۵۸/۵
آمریکای لاتین	۱۴۷
آسیا	۱۰۳/۷
آفریقا	۴۳/۴
جمع کل	۳۹۷/۱

کرده، مرکز این بحران است. به دلیل سود ناکافی سرمایه‌های ژاپنی به کشورهای همسایه انتقال یافته‌اند. اما علیرغم نرخ بهره بسیار پائین و طرح‌های گوناگون برای به حرکت درآوردن اقتصاد این کشور، ژاپن با کسری بودجه مواجه شده است و همچنان در بحران اقتصادی بسر می‌برد.

۳- ناکافی بودن پیشنهادات اعلام شده در مقابل بحران کنونی ما در برابر بحران بسیار خطرناکی قرار داریم که می‌تواند عواقب ناگوارتری داشته باشد. همزمان آیا ما در برابر محدودیت تنظیم سیستمی که پس از جنگ دوم جهانی برای امروز وضع شده قرار نداریم؟ در مقابل وسعت و خطر این بحران دو برخورد قابل تصور است: اقدامات کوتاه مدت و اقدامات ساختاری، در

بنا به گفته «دومینیک استروس کان» وزیر اقتصاد فرانسه: وضعیت کنونی کاملاً نامعقول است. آیا ما در واقع با یک بحران ساختاری دست‌بگریبان نیستیم؟ ابعاد بحران مالی کنونی بسیار پیچیده است.

«بحران آسیایی» در واقع ناشی از سیستم توسعه اقتصادی است که به این کشورها تحمیل شده است و اساس آن، پیش جنگ اقتصادی و فشارهای سیاسی و اجتماعی بر حقوق‌بگیران است. بانک‌ها هم عامل و هم قربانی روند لیبرالیسم پولی شده‌اند. در ضمن یک ضربه اقتصادی نیز مزید بر علت شده است، یعنی کاهش حجم تجارت بین‌المللی از سال ۹۶ (الکترونیسته، اتومبیل، صنایع سنگین ...) و ناپایداری دستگاه تولیدی کم تحرک. ژاپن بدلیل «حباب مالی» که به خارج صادر

تک فروشی: معادل ۴ مارک آلمان

بهای اشتراک:

اروپا: شش ماهه ۵۵ مارک؛ یک ساله ۱۰۲ مارک

سایر کشورها: شش ماهه ۶۲ مارک؛ یک ساله ۱۱۵ مارک

Verleger: I.G.e.v

I.G.e.v آدرس:

Postfach 260268

50515 Köln

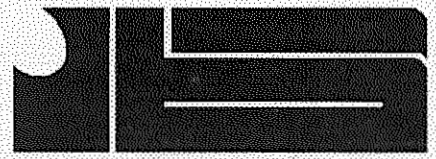
Germany

I.G.e.v آدرس:

22 44 20 32

37 05 01 98

Germany



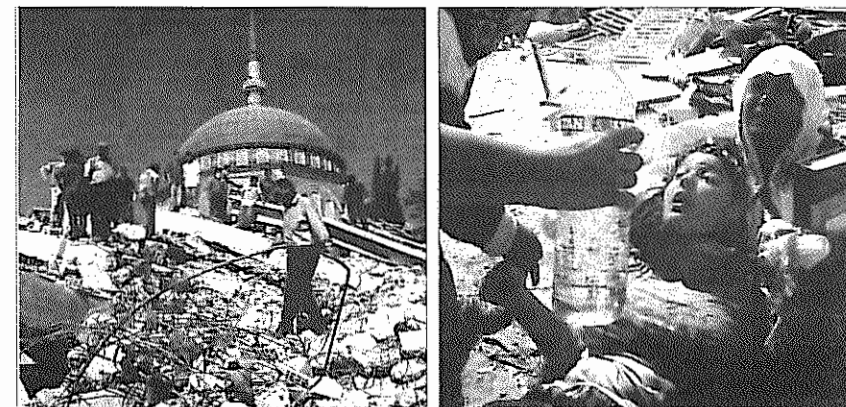
چهارشنبه ۱۰ شهریور ۱۳۷۸ - اول سپتامبر ۱۹۹۹ دوره سوم - شماره ۲۱۵

KAR. No. 215 Wednesday 1. Sep. 1999

G 21170 D

«کار» ارگان مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) دو هفته یک بار روزهای چهارشنبه منتشر می‌شود

چو عضوی به درد آورد روزگار



چهل و پنج ثانیه زمین لرزید و حاصل آن چهل هزار کشته و ده‌ها هزار مجروح و ویرانی‌هایی به وسعت کیلومتری بود. ویرانی‌ها را شاید بتوان بازسازی کرد، اما غم از دست رفتن جان عزیزان ده‌ها هزار انسانی که در زیر آوارها ماندند هرگز جبران نخواهد شد. زلزله‌ای که دو هفته پیش با قدرت ۷/۳ ریشتر چند شهر ترکیه را لرزاند، به یکی از بزرگ‌ترین فجایع ماه‌های پایانی هزاره میلادی تبدیل شد. در این دو هفته، هر روز که گذشته، ابعاد این فاجعه بیشتر نمایان شده است. گزارش‌ها حاکی است علیرغم کمک‌های وسیع جهانی برای نجات ده‌ها هزار مجروحان این حادثه و بازسازی مناطق ویران شده، این کمک‌ها متناسب با ابعاد ویرانی‌ها و نیازهای مردم مناطق زلزله‌زده نیست و اقدامات موثری نیز از سوی دولت ترکیه صورت نگرفته است. ده‌ها هزار کشته‌ای که همچنان بر تعداد آنان اضافه می‌شود و وسعت ویرانی‌ها، نشانه سودجویی بساز و بفروش‌هایی است که ساختمان‌هایی بدون هیچ‌گونه مجوز قانونی و ملاحظات ایمنی به عنوان سرنبته به مردم فروختند. قربانیان این فاجعه طبیعی نیز، بطور عمده مردم فقیر کشور ترکیه هستند که خانه‌های سست بنیانشان با تکان‌های زلزله بر سرشان آوار شد. بسیاری از این مردم فقرزده بی‌گمان هرگز قادر نخواهند شد زندگی محقری را که با سالیان دراز زحمت و مشقت فراهم آورده بودند، به تنهایی دوباره برپا دارند. آنان همچنان به کمک نیاز دارند.

فاجعه زلزله ترکیه، یک فاجعه جهانی است که قلب هر انسانی را به درد آورده است. هیات تحریریه نشریه کار نیز خود را در غم این فاجعه بزرگ شریک می‌داند.

کرم‌لین در فساد دست و پا می‌زند

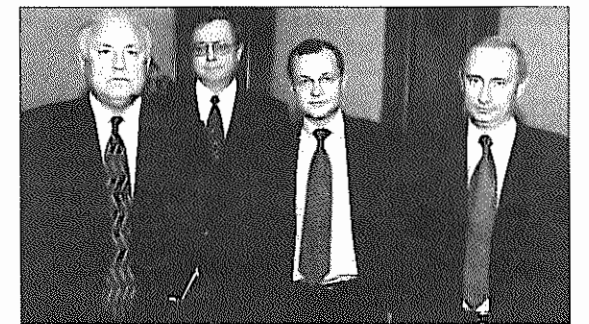
مافیایی و محافظ دولتی روسیه به حساب‌های بانک نیویورک و Republican National Bank منتقل شده است. بر اساس این گزارش، متیع حداقل ۱۰ میلیارد دلار از این مبلغ از وام‌های صندوق بین‌المللی پول بوده است. در مقابل این ادعای روزنامه USA Today سخنگوی صندوق بین‌المللی پول گفت: هرگونه سواستفاده از وام‌های این صندوق به دلیل کنترل مداوم به سرعت فاش می‌شود.

در این گزارش همچنین آمده است: حساب‌های بانکی متعلق به شرکت Benex Worldwide که متعلق به شخصی بنام سیمون موگیلوچ که بنیان‌گذار بانک مسافری سوئیس است می‌باشد. گفته می‌شود تنها به یک حساب بانکی از ماه اکتبر ۹۸ تا ماه مارس سال جاری از طریق ۱۰۰۰۰ حواله بانکی مبلغ ۴/۲ میلیارد دلار واریز شده است. با این حال هنوز منابع اصلی این مبلغ هنگفت نامشخص است.

در این میان بانک نیویورک مدیر بخش اروپای شرقی، خاتم کالگولفسکی و همسر معاون شرکت نفتی یوکوس که از سال ۹۲ تا ۹۵ نماینده روسیه در صندوق بین‌المللی پول بود را اخراج نمود.

در این رابطه تحقیقات وسیعی

طی روزهای گذشته ولادیمیر پوتین نخست‌وزیر روسیه بر تلاش‌های خود، بعنوان یک حلقه میانی، برای تشکیل ائتلاف‌ها و اتحادهای سیاسی جدید به نفع باند حاکم بر کرم‌لین افزود.



گفته می‌شود ملاقات پوتین با سرگئی استپاشین، سرگئی کریوکو و ویکتور چرنومیردین، سه نخست‌وزیر معزول، بی نتیجه ماند. پس از این ملاقات کریوکو نسبت به احتمال ایجاد یک ائتلاف سیاسی ابراز بدبینی نمود. استپاشین نیز به نوبه خود مردد بود و پس از ملاقاتش با یاولینسکی که او نیز هرگونه همکاری با چرنومیردین را منتهی می‌داند، این ملاقات نیز به نتیجه‌ای نرسید.

از سوی دیگر بوریس برزوفسکی بورس‌باز نیز طی ملاقات با فرمانداران پرنفوذی مثل ادوارد روسل از یکاترین

بازسازی نهادهای بین‌المللی و جایگاه جنبش سندیکایی

تنظیم‌کنندگان:

ژان کریستف ل دوگو، ناصر گیلانی (مسئول و دبیر مرکز مطالعات اقتصادی و اجتماعی س. ژ. ت)

قسمت اول

پس‌ایای جهانی (BRI) سرمایه‌گذاری بانک‌های اروپایی در «مناطق خطرناک» برای بیشتر از بانک‌های آمریکایی است. (به جدول صفحه ۱۱ رجوع شود)

باین آمدن نرخ بهره بانکی می‌تواند در اقتصاد گشایش ایجاد کند ولی ممکن است به احتکار دام بزند

اخیراً بنا به ابتکار بانک مرکزی آمریکا نرخ بهره کوتاه مدت کاهش یافته است. بانک‌های مرکزی اروپا از مدت‌ها قبل منتظر این حرکت آمریکایی‌ها بودند تا بلکه بدین‌طریقی نیز به نوبه خود نرخ بهره را پایین آورند. در صد بهره‌های کوتاه مدت تاثیر کمی بر روی سرمایه‌گذاران دارد، در عوض تاثیر آن بر عملیات مالی و سودگزارانه متمرکز شده است. تورم در کشورهای صنعتی در حد بسیار پایینی است. در نتیجه، نرخ بهره بالاتر از تورم است. این نکته بویژه در مورد نرخ بهره درازمدت که تصمیم‌گیری در مورد سرمایه‌گذاری را تحت تاثیر قرار می‌دهد صدق می‌کند و بر خلاف بهره کوتاه مدت، بهره‌درازمدت در ایالات متحده آمریکا می‌تواند روند صعودی داشته باشد. این امر می‌تواند به شکنندگی وضع کنونی اقتصاد بیفزاید.

۲- ضرورت دارد که به دلایل بحران کنونی مالی بازگردیم ادامه در صفحه ۱۱

کشورهای دیگر که دارای بازارهای مالی کم و بیش پیشرفته‌ای هستند با مشکل نقدینگی مواجه هستند. «صندوق‌های سوداگری» بیش از ۴۰۰ میلیارد دلار سرمایه دارند. سرمایه‌های آنها توأم با خطر بالای مالی است. سقوط یکی از این صندوق‌ها می‌تواند باعث ورشکستگی قویترین بانک‌ها شود. بعنوان نمونه یکی از بزرگترین صندوق‌های آمریکایی موسوم به LTCM در سال ۹۸ ورشکسته شد و برای نجات این موسسه سوداگر آمریکایی، حدود ۲۰ بانک از جمله Societe generale Paribas، ۲۰ میلیارد دلار پول خرج کردند.

با وجود تلاش دولت ژاپن هنوز بانک‌های این کشور در بحران بسر می‌برند. سرمایه‌هایی که توسط دولت ژاپن برای نجات معاملات مالی و سوداگرانه مورد استفاده قرار گرفته، بطور نسبی نشانگر بحران عمیق‌در ژاپن است. بانک‌های اروپایی بصورت فعال در اقتصاد کشورهای در حال توسعه با رشد سریع نقش ایفا می‌کنند. بنا بر آمار بانک

بزرگی نیز با رشد منحنی تولید ناخالص ملی که حول و حوش ۳ درصد است، در سال ۹۹ وارد بحران خواهد شد. - در روسیه، تولید ناخالص ملی حدود ۵٪ در سال ۹۸ کاهش یافته است که در سال ۹۹، ۸٪ دیگر کاهش خواهد یافت. یک سوم جهان در چنین حالت بحرانی بسر می‌برند، آمریکای شمالی و اتحادیه اروپا در سال ۹۸ تنها مناطقی بودند که به لحاظ اقتصادی رشد داشته‌اند. آمریکای شمالی ۳/۶٪ و اتحادیه اروپا ۲/۸٪ در سال ۹۸ رشد اقتصادی داشته‌اند. اما برای سال ۹۹ یک رکود برای این رشد پیش‌بینی شده است. برای آمریکا ۱/۸٪ و برای اروپا ۲/۴٪.

شکندگی سیستم بانکی بسیار مهم‌تر از آن است که رسماً اعلام می‌شود کشورهای صنعتی و برخی

یکی از مسئولین صندوق بین‌المللی پول می‌گوید: «ما هنوز وارد یک بحران جهانی نشده‌ایم ولی به آن نزدیک می‌شویم». در واقع رشد اقتصاد جهانی از ۴٪ در سال ۹۷-۹۶ به ۲٪ در سال ۹۸ سقوط کرده است. صندوق بین‌المللی پول که به بهبودی اقتصادی در سال ۹۹ امیدوار بود، از هم‌اکنون کاهش در این رشد را مشاهده کرده است: ۲/۲٪ رشد برای سال ۹۹ بجای ۵/۲ درصدی که در اکتبر پیش‌بینی کرده بودند. البته یک رشد ۲ درصدی بحران اقتصادی نیست، اما بسیاری از مناطق جهان از هم‌اکنون در چنین حالتی بسر می‌برند.

سال ۹۸ در ژاپن، تولید ناخالص ملی ۲٪ کاهش پیدا کرده است و چنین پیش‌بینی می‌شود که در سال ۹۹ نیز حدود نیم‌درصد تولید ناخالص ملی کاهش یابد. - اقتصادهای آسیایی که قبلاً بسیار فعال و پویا بودند امروز با یک کاهش ۱۰٪ تولید ناخالص ملی مواجه هستند و این کاهش در سال ۹۹ نیز با رقم ۱/۵ ادامه خواهد یافت.

تدریجی آسیا با توجه به ادامه بحران اقتصادی در ژاپن و نیز زیر سوال رفتن رشد اقتصادی در چین، ۳- خطر یک بحران اقتصادی در برزیل و سربایت آن به دیگر کشورهای آمریکای لاتین، ۴- کنترل جابجایی سرمایه و بویژه سرمایه‌های سوداگر. بویژه این سوالات کلی در اصلاح موسسات مالی بین‌المللی، همچون بانک جهانی، صندوق بین‌المللی پول مطرح هستند و ما را وامی‌دارند تا بر روی سوالات استراتژیک و تحلیل بحرانی که در حال حاضر جهان را فرا گرفته متمرکز شویم. ما تنها با «اقتصاد کازینویی» در رویارویی نیستیم، بلکه امروزه سوداگری به تمام عرصه‌های زندگی اجتماعی، همچون مشاغل، مزد، بازنشستگی و بودجه‌های عمومی و اجتماعی وارد شده است.

۱) آیا یک سقوط مالی در پیش است؟ ما در مقابل یک چرخش اقتصادی قرار داریم. آقای «میشل موسی» اقتصاددان و

سیاست‌های لیبرالی باعث شفافیت بیشتر بازار مالی می‌شود. مطالعه مشخص در مورد علل ایجاد بحران و چشم‌اندازهای کنونی اقتصاد جهانی دقیقاً ناکافی بودن این بحث‌ها را آشکار می‌سازد. بعنوان نمونه در این بحثها اصلاً به مشکلات اکثریت جمعیت جهان توجه نشده است. چنین است که برای جنبش سندیکایی اتخاذ روشی نو جهت پیشبرد یک برنامه اقتصادی - اجتماعی، به منظور محو بیکاری در جهان اهمیت حیاتی می‌یابد. در واقع شکل بیکاری در سطح جهان عملاً به فراموشی سپرده شده است.

۱- بحران کنونی، صرفاً یک مسئله ناشی از امور مالی نیست، بلکه ریشه آن در نبود شغل و عدم توسعه اجتماعی است. اوایل سال ۱۹۹۹، سوالاتی در خصوص تحول وضعیت اقتصادی و مالی جهان طرح گردید. چهار سوال اساسی که دیگر سوالات را تحت‌الشعاع قرار می‌داد، چنین بودند: ۱- چشم‌انداز رشد اقتصادی در آمریکا و اروپا، ۲- تغییرات

مقاله حاضر از سوی انتشارات کمیسیون ارتباطات سندیکایی ایران منتشر شده است. این کمیسیون سانهاست تلاش بازرشی برای ارتقا بحث‌های جنبش کارگری و سندیکایی دارد. برای تهیه موضوعات سندیکایی می‌توانید با انتشارات کمیسیون ارتباطات سندیکایی ایران با آدرس زیر تماس حاصل نمایید:

CLSTI
C/O Ali Hamidi
263,rue de Paris
93516
Montreuil/France

مقدمه
خطر یک بحران جهانی و افزایش احتمالی سربایت بحران مالی کشورهای آسیای جنوب شرقی به کشورهای صنعتی، نیاز به گفتگو را، برای تدوین مقرراتی پیرامون روابط مالی بین‌المللی، پیش از پیش آشکار می‌سازد. گشایش بحث در عرصه جهانی در واقع دارای ارزش نمونه‌ای است.

با مطالعه دقیق مضمون پیشنهادات، چنین نظر می‌آید که طرفین بحث بر این باورند که لیبرالیسم بازار و بی‌قید بودن آن، برای تمام اقتصادها ضروری و سودمند است. به عبارت دیگر بحران فعلی مالی هیچ ربطی به سیاست‌های اقتصادی یا سمگوری لیبرالی ندارد، بلکه چنین بحرانی ناشی از عدم اجرای کافی آنها است. و اجرای بی‌چون و چرای